

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از تبار دجال

نصرت الله آیتی

آیتی، نصرت‌الله، ۱۳۵۳ -
از تبار دجال / نصرت‌الله آیتی - قم: انتشارات مؤسسه آینده روشن، پژوهشکده
مهدویت، ۱۳۹۳.

ISBN 978 - 600 - 5073 - 52 - 2.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتاب‌نامه.

۱. غیبت امام مهدی، ۲. شبهات جریان‌های انحرافی، ۳. احمد الحسن،
۴. معیارهای تطبیق نشانه‌های ظهور - الف. انتشارات مؤسسه آینده روشن.
پژوهشکده مهدویت. ب. عنوان.

436/689

BP550/3/7

ب ۱۳۹۳



از تبار دجال

نویسنده: نصرت‌الله آیتی
ناشر: مؤسسه آینده روشن
طرح جلد: ا. اکبرزاده
صفحه‌آرا: علی قنبری
حروف‌نگار: ناصر احمد پور
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۳
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
بها: ریال
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۳-۵۲-۲
مرکز پخش: قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۵، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۸۴۰۹۰۲

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

۹.....	سخنی با خوانندگان
۱۱.....	مقدمه
۱۲.....	معرفی احمد حسن
۱۴.....	شیوه‌های نقد احمد حسن
۱۷.....	گفتار اول: معیارهای تطبیق نشانه‌های ظهور
۱۷.....	مقدمه
۲۴.....	ضرورت بحث
۲۵.....	معیارهای تطبیق
۲۷.....	یکم. یقینی بودن تطبیق
۳۵.....	دوم. اجتماع تمام معیارهای مذکور در روایات
۳۸.....	سوم. تطبیق مبتنی بر تأویل نباشد
۴۱.....	چهارم. هماهنگی با معیارها و ضوابط دینی
۴۴.....	پنجم. عرضه بر علایم غیرقابل مشابه‌سازی
۵۱.....	نتیجه

۵۷	گفتار دوم: نقد و بررسی دیدگاه احمد حسن درباره رجعت
۵۷	مقدمه
۵۸	ادعای احمد بصری
۶۴	نقد و بررسی
۶۹	روایات ظاهر
۷۲	روایات صریح
۹۰	پاسخ احمد بصری
۹۲	نقد و بررسی
۹۹	پاسخ طرف داران احمد بصری
۱۰۰	نقد و بررسی
۱۰۳	نتیجه
۱۰۹	گفتار سوم: نقد و بررسی آراء مدعیان مهدویت: با تکیه بر آراء احمد الحسن
۱۰۹	مقدمه
۱۱۰	نقد و بررسی ادعای احمد حسن
۱۱۰	تقطیع روایات به قصد فریب
۱۱۲	پاسخ طرف داران احمد حسن به اشکالات یاد شده و نقد آن
۱۱۲	روایت نخست
۱۱۴	روایت دوم
۱۱۸	تحریف نظر دانشمندان شیعه
۱۲۲	ناتوانی در فهم معنای حدیث
۱۲۷	استناد به نقل های شاذ
۱۳۶	استناد به نسخه بدل های ثابت نشده
۱۴۶	استناد به خبر واحد سنی و ادعای تواتر آن در احادیث شیعی
۱۵۴	برداشت های سطحی از روایات
۱۶۳	حذف روایات مخالف

فهرست ■ ۷

- ۱۶۶..... ترجیح سخن دیگران بر فرمایش امام معصوم
- ۱۷۰..... اعم بودن دلیل از مدعا
- ۱۷۲..... تعارض درونی
- ۱۷۵..... تعارضات بیرونی
- ۱۷۷..... مخالفت با اجماع شیعه و اهل سنت
- ۱۷۹..... منابع

سخنی با خوانندگان

آن چه پیش روی شماست گفتارهایی در باب نقد جریان احمد حسن است. در این گفتارها این جریان انحرافی از زوایای مختلفی به نقد کشیده شده است. گفتار نخست با عنوان «معیار تطبیق نشانه‌های ظهور» عهده‌دار حل این پرسش اساسی است که چگونه می‌توان مصادیق واقعی نشانه‌های ظهور را شناسایی کرد و ضوابط و معیارهایی که به کمک آن می‌توان به این مهم دست یافت کدامند؟ پاسخ به پرسش پیش‌گفته می‌تواند در نقد ادعای احمد حسن - که خود را یمانی خوانده - و نیز سایر ادعاهای مشابه مفید باشد. در گفتار دوم با عنوان «نقد دیدگاه احمد بصری» درباره رجعت تلاش شده است تعارض نهفته میان اعتقاد به رجعت - که از اعتقادات مسلم شیعه به شمار می‌رود - و ادعای احمد حسن، مورد واکاوی قرار گیرد؛ و در نهایت گفتار سوم با عنوان «نقد و بررسی آراء مدعیان مهدویت با تکیه بر آراء احمد الحسن» نقد پاره‌ای از روایاتی است که احمد حسن و طرف‌دارانش برای اثبات مدعای خود به آن تمسک کرده‌اند. البته این فرقه انحرافی را از زوایای دیگری نیز می‌توان به نقد کشید که آن را به

فرصتی دیگر وامی گذاریم.

به امید آن که این تلاش ناچیز، مقبول آستان بلند آخرین ذخیره
خداوند حضرت مهدی موعود علیه السلام قرار گیرد.

حوزه علمیه قم، مؤسسه آینده روشن
(پژوهشکده مهدویت)

مقدمه

با گذشت روزها، ماه‌ها و سال‌ها، بشر آخرالزمان آرام‌آرام به لحظه پرشکوه طلوع خورشید هستی نزدیک‌تر می‌شود و دوران ظلمت تاریخ، سینه خود را برای درخشش شفق حقیقت می‌گشاید. این چشم‌انداز دل‌انگیز و افق روشن از یک سو دل‌دادگان روشنایی را سرشار از امید و طراوت می‌کند و بذرایمان و استواری را در دل‌هایشان می‌کارد و از سوی دیگر، کارگزاران ظلمت را به تکاپو وامی‌دارد؛ تکاپویی با همه امکانات و توان‌مندی‌ها و با بسیج همه نیروها برای ماندن و نابود نشدن. به راستی که برای جبهه تاریکی، این لحظات آخر بسیار حیاتی و قیمتی است و وقتی فرمانده این جبهه در بهشت، آن هم نسبت به پیامبری از پیامبران خدا فرصت سوزی نکرد و قدر لحظه‌های خود را برای فریب دانست، از این لحظات باقی مانده از واپسین ساعات تاریخ بشریت نیز غفلت نخواهد کرد. از این روست که با گذشت زمان، جریان فتنه‌ها شتاب بیشتری می‌گیرد و موج‌های سهمگین آن بلندتر و شکننده‌تر می‌شود. رصد حیل‌ها و ترفندهای جبهه ظلمت برای اغوای بشر آخرالزمان کاری بس مهم و حیاتی و البته ظریف و پیرامنه

است که لحظه‌ای غفلت از آن پیامدهایی خسارت بار و جبران ناپذیر در پی خواهد داشت. یکی از این طرفندها پایه‌گذاری جریان‌های انحرافی است که با ادعای مهدویت یا ارتباط با امام مهدی علیه السلام و امثال آن، مؤمنان ساده‌دل را اسیر هوس‌های زودگذر خود می‌کنند و از جهل، مرکبی برای سوار شدن بر گرده آنان می‌سازند؛ گرگ‌هایی که در پوستین گوسفند، ایمان خلیق را می‌درند و به نابودی می‌کشانند و تبعات آن تنها دامن‌گیر گرفتارشدگان در دام این شیادان رهنز نمی‌شود، بلکه چه بسا اصل اندیشه مهدویت را از نظرها می‌اندازد و در دل‌ها سست جلوه می‌دهد و این هدف غایی جبهه شیطان است که ایمان یک نفر و هزار نفر را نشانه نرفته، بلکه اصل ایمان را هدف قرار داده است.

معرفی احمد حسن

یکی از این جریان‌های انحرافی که در سال‌های اخیر در کشور عراق شکل گرفته و در گوشه و کنار در حال ترویج باورهای خرافی است، جریان احمد حسن است. مؤسس این جریان، شخصی به نام احمد بن اسماعیل از قبیله صیامر است. او در سال ۱۹۷۳ میلادی در منطقه‌ای به نام هویر از توابع شهرستان زیبار از استان بصره به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۹ از دانشکده مهندسی نجف فارغ‌التحصیل شد. مدتی نیز در حوزه شهید سید محمد صدر تلمذ کرد. وی مدعی است ابتدا در خواب و سپس در بیداری با امام مهدی علیه السلام ملاقات کرده و آن حضرت

- به او مأموریت هدایت انسان‌ها را داده است.
- احمد حسن ادعاهای متعددی دارد از جمله این‌که:
۱. خود را فرزند با واسطهٔ امام مهدی عجل الله فرجه می‌داند و با این سلسله نسب خود را به آن حضرت منتسب می‌کند: «احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن امام مهدی».
 ۲. خود را امام سیزدهم معرفی می‌کند.
 ۳. خود را مهدی و قائم می‌داند. او معتقد است پس از امام مهدی، دوازده مهدی که همگی قائم نیز هستند از فرزندان آن حضرت به ترتیب جانشین او خواهند شد و او اول المهدیین است.
 ۴. خود را وصی و جانشین امام مهدی عجل الله فرجه می‌داند که به زودی و پس از حیات آن حضرت جانشین ایشان خواهد شد.
 ۵. خود را یمانی می‌نامد.
 ۶. خود را دارای عصمت، علم و میراث اهل بیت علیهم السلام می‌داند.
 ۷. مدعی است او همان کسی است که به جای عیسی علیه السلام به صلیب کشیده شده و همراه انبیای گذشته بوده است.
 ۸. اعتقاد دارد دو فرد با عنوان «دابة الارض» وجود دارد که یکی از آن‌ها بنا بر روایات، علی علیه السلام است که در زمان رجعت می‌آید و دیگری، خود اوست که در آخرالزمان و پیش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آید.
 ۹. خود را فرستادهٔ امام مهدی عجل الله فرجه برای هدایت انسان‌ها می‌داند که همه باید به او ایمان آورند و با وجود او دیگر تقلید از مراجع جایز نیست

و همه باید مقلد او باشند.

وی دعاوی خود را از حدود پانزده سال پیش آغاز کرد و توانست در کشور عراق، برخی از شیعیان ساده دل را بفریبد. وی پس از انجام اقدامات نظامی طرف دارانش در عراق از سوی پلیس بغداد تحت تعقیب قرار گرفت و از عراق گریخت و از آن پس تنها از طریق اینترنت با طرف داران خود ارتباط دارد. طرف داران وی معتقدند او هم اکنون غایب شده است.

شیوه‌های نقد احمد حسن

برای نقد احمد حسن، از دو مسیر می‌توان حرکت کرد:

مسیر نخست این است که صرف نظر از ادعای احمد حسن و مستندات او، ابتدا به این پرسش پاسخ داده شود که بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام پس از حکومت امام مهدی علیه‌السلام چه رخ خواهد داد؟ آیا دوران رجعت آغاز خواهد شد و امامان معصوم علیهم‌السلام به دنیا بازگشته و حکومت امام مهدی علیه‌السلام با سرپرستی آنان استمرار خواهد یافت؟ یا این که فرزندان امام مهدی علیه‌السلام جانشین آن حضرت خواهند شد؟ و یا این که احتمالات دیگری وجود دارد؟

پرسش دوم - که نیازمند پژوهش مستقل دیگری است - این است که اگر فرض کنیم پس از امام مهدی علیه‌السلام فرزندان آن حضرت جانشین ایشان خواهند شد، آیا آنان پیش از ظهور امام مهدی علیه‌السلام نیز جایگاه و نقشی خواهند داشت یا این که نقش و جایگاهشان منحصرأ مربوط به

پس از ظهور و رحلت یا شهادت امام عصر علیه السلام است؟

سومین پرسشی که باید به آن پاسخ داد این است که اساساً برای تشخیص مصادیق فرمایشات پیشوایان معصوم علیهم السلام چه راهکارهایی موجود است؟ به تعبیر دیگر، برای تطبیق فرمایشات ائمه علیهم السلام بر مصادیق خارجی، چه معیارهایی وجود دارد؟ حل این پرسش از این جهت در نقد احمد حسن راه گشاست که او مدعی است بسیاری از آن چه ائمه علیهم السلام فرموده‌اند بر او تطبیق می‌شود و او مصداق بسیاری از روایات است. بنابراین برای تطبیق روایات بر مصادیق خارجی نیازمند معیارهایی هستیم. با پاسخ‌گویی به این سه پرسش اساسی، می‌توان ادعای احمد حسن و امثال او - که در گذشته بوده‌اند و در آینده نیز خواهند بود - را به راحتی نقد کرد.

دومین مسیر برای پاسخ‌گویی به ادعای احمد حسن، نقد و بررسی مستندات اوست؛ به این معنا که روایات مورد تمسک او و طرف‌دارانش و نیز میزان دلالت آن‌ها بر ادعای وی یک به یک بررسی شوند.

از میان دو شیوه یادشده، شیوه نخست مبنایی‌تر است و کاربرد بیشتری دارد و در کتاب پیش روتا حدودی به پرسش‌های نخست و سوم آن - یعنی نسبت میان اعتقاد به مهدیون و رجعت و نیز معیارهای تطبیق - پاسخ داده شده است و در انتها مسیر دوم پیموده شده و برخی از مستندات احمد حسن به نقد کشیده شده است.

پیش از ورود به نقد و بررسی، تذکر این نکته ضروری است که چه بسا فرقه مورد نظر از نظر اتقان و استحکام ادله و گستردگی در میان جامعه شایسته توجه و پاسخ‌گویی نباشد، اما همین که آیات و روایاتی دست‌آویز فرقه‌ای باطل قرار می‌گیرد، نشان از آن دارد که این آیات و روایات، استعداد بدفهمی و تفسیر باطل را دارند. از این‌رو ضروری است برای تبیین مفهوم درست آن‌ها و جلوگیری از این کج‌فهمی و سوء برداشت‌هایی که ممکن است در آینده رخ دهد تلاشی مضاعف انجام گیرد.

گفتار اول:

معیارهای تطبیق نشانه‌های ظهور

مقدمه

پیشوایان معصوم برای ظهور امام مهدی علیه السلام نشانه‌های بسیاری بیان فرموده‌اند و از طرح آن‌ها اهدافی داشته‌اند. بنابراین نشانه‌های ظهور باید کارکردهایی داشته باشد. برخی از این کارکردها ایجابی و برخی سلبی هستند. کارکردهای ایجابی کارکردهایی هستند که چیزی را اثبات می‌کنند و کارکردهای سلبی بر نفی چیزی دلالت دارند؛ به عنوان نمونه، صیحه آسمانی هم این خاصیت را دارد که با تحقق آن می‌توان امام مهدی واقعی را شناسایی کرد (کارکرد ایجابی) و هم این کارکرد را دارد که پیش از تحققش می‌توان مهدی بودن را از مدعیان نفی کرد و به دروغ‌گو بودن آنان پی برد (کارکرد سلبی) برخی از کارکردهای ایجابی نیاز به تطبیق قطعی ندارند؛ برای مثال، اگر امیدبخشی یکی از کارکردهای نشانه‌های ظهور باشد، برای تحقق آن نیازی به این نیست که آن چه در روایات آمده را بر مصداق واقعی اش تطبیق قطعی کنیم،

بلکه حتی اگر با مصادیق محتمل نیز روبه‌رو شویم باز هم با تحقق هر کدام از آن‌ها نور امید در دل‌مان پرتوافکن خواهد شد؛ اما برخی از کارکردها بدون تطبیق قطعی قابل دستیابی نیستند؛ برای مثال، یکی از کارکردهای ایجابی نشانه‌های ظهور این است که به کمک آن‌ها می‌توان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را شناسایی کرد.

در این باره می‌توان به روایتی اشاره کرد که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

أَمْسِكْ بِيَدِكَ هَالَاكَ الْفُلَانِيَّ (اسْمُ رَجُلٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ) وَخُرُوجُ
السُّفْيَانِيِّ، وَقَتْلُ التَّنْفَسِ، وَجَيْشُ الْحُسَيْنِ، وَالصَّوْتُ. قُلْتُ: وَمَا
الصَّوْتُ؟ أَلَهُو الْمُتَادِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَبِهِ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، ثُمَّ
قَالَ: الْفَرَجُ كُلُّهُ هَالَاكَ الْفُلَانِيَّ (مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ)؛^۱

هلاک فلانی (نام مردی از بنی عباس) را با دست داشته بشمار، و خروج سفیانی را، و کشته شدن نفس زکیه را، و سپاهی را که در زمین فرومی‌روند، و آن آواز را. عرض کردم: آواز چیست؟ آیا همان نداکننده است؟ پس فرمود: آری، و صاحب این امر بدان وسیله شناخته می‌شود. سپس فرمود: فرج کامل در نابودی فلانی (از بنی عباس) است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود امام صادق علیه السلام از ندای آسمانی به عنوان

ابزاری برای شناسایی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه یاد کرده‌اند.

روشن است که بدون تطبیق قطعی نشانه‌های ظهور بر مصادیقش تحقق چنین کارکردی قابل دستیابی نیست؛ چرا که شک در نشانه به

شک در صاحب نشانه سرایت خواهد کرد. بنابراین، چاره‌ای جز تطبیق نشانه‌ها بر مصادیقش نداریم و در نتیجه تطبیق نه تنها ممکن، که حتی اجتناب ناپذیر است. با این حال، تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیقش به مشکلات و دشواری‌هایی مبتلاست.^۱ این مشکلات عبارتند از:

۱. ضابطه مند نبودن تطبیق؛

۲. قابلیت انطباق بر مصادیق‌های متعدد و مشکل شناخت

مصادیقی که علامت است؛

۳. امکان سوء استفاده و جعل و ساختن مصادیق علایم و مشکل

شناخت مصادیق جعلی.

نخستین و مهم‌ترین مشکلی که نشانه‌های ظهور به آن مبتلاست،

این است که برای تطبیق این نشانه‌ها بر مصادیق خارجی ضوابط

۱. پیشوایان معصوم در فرمایشات خود از رخدادها و حوادث مربوط به آینده و نیز از شخصیت‌هایی که در آینده بر محیط پیرامون خود تأثیر گذاشته و ایفا کننده نقش مثبت یا منفی هستند سخن گفته‌اند. اگر در روایات میان رخ دادن این حوادث و نقش آفرینی این شخصیت‌ها از یک سو و ظهور از سوی دیگر پیوند برقرار شده باشد و از آن‌ها با عنوان علایم ظهور یاد شده باشد، این حوادث و شخصیت‌ها در زمره نشانه‌های ظهور قرار می‌گیرند؛ اما اگر روایات صرفاً در مقام گزارش از آینده از این رخدادها و شخصیت‌ها نام برده باشند، نمی‌توان به صرف این‌که مربوط به آینده هستند آن‌ها را از نشانه‌های ظهور به شمار آورد، بلکه از آن‌ها با عنوان فتن و ملاحم یاد می‌شود. بنابراین حوادث و شخصیت‌های متعلق به آینده تاریخ به نشانه‌های ظهور و فتن و ملاحم تقسیم می‌شوند. آن‌چه در ادامه از دشواری‌ها و راه حل‌ها بیان می‌شود دشواری‌هایی است که هم فتن و ملاحم به آن مبتلاست و هم نشانه‌های ظهور. اما در نوشتار پیش رو برای پرهیز از تکرار، تنها از نشانه‌های ظهور یاد می‌شود، اما آن‌چه بیان می‌شود، فتن و ملاحم را نیز دربر می‌گیرد.

شفافی وجود ندارد و تطبیق‌ها بیش از آن که بر پایه معیارهای از پیش تعریف شده باشد، ریشه در سلاقی و تمایلات شخصی افراد دارد. از این روزمینه برای کسانی که نیت‌های پلید دارند فراهم خواهد بود تا به دل خواه خود و متناسب با اهدافشان روایات را بر مصادیق مورد نظر خود تطبیق دهند و از سوی دیگر، بستری خواهد شد تا مؤمنان ساده‌دل از سر اشتیاق به ظهور با مشاهده کمترین قراین مذکور در روایات، حکم به تطبیق نشانه‌ها بر مصادیق دهند و در نهایت به دلیل اشتباه در تطبیق به یأس و سرخوردگی مبتلا شوند.

مشکل دوم این است که عموم نشانه‌های ظهور، قابلیت تطبیق شدن بر مصداق‌های مختلفی را دارند؛ یعنی گرچه در گام نخست به نظر می‌رسد که فلان دسته از روایات به روشنی بر یک مصداق خارجی تطبیق می‌یابند، اما این احتمال نیز وجود دارد که در آینده‌ای نزدیک یا دور مصداق دیگری محقق شود که به همان شفافیت و بلکه شاید بیشتر، روایات بر آن انطباق‌شدنی باشد. وجود نمونه‌های تاریخی فهم این مشکل را آسان‌تر می‌کند؛ برای نمونه، رضی‌الدین علی بن یوسف مطهر حلّی - برادر علامه حلّی - در کتاب *العدد القویة* بسیاری از روایات نشانه‌های ظهور را بر حوادثی که در زمان خودش رخ داده بوده، تطبیق کرده است. وی در این باره چنین می‌نویسد:

بسیاری از نشانه‌های ظهور اتفاق افتاده است، مانند ویران شدن دیوار مسجد کوفه، و کشته شدن پادشاه مصر به دست مصریان، و انقراض حکومت بنی‌عباس به دست مردی که بر

آن‌ها از جایی که حکومتشان آغاز شد می‌شورد، و مرگ عبدالله آخرین پادشاه بنی‌عباس، و خراب شدن شامات، و بنا شدن پلی در بغداد از ناحیه کرخ که همه اینها در مدت کوتاهی اتفاق افتاد، و شکافته شدن فرات و ان‌شاءالله به زودی آب در کوچه‌های کوفه جاری خواهد شد.^۱

با این حال برخی گمان می‌کنند مصادیق این روایات در زمان ما رخ داده یا در شرف وقوع‌اند. به عنوان نمونه، خراب شامات را ناظر به جنگی می‌دانند که هم‌اکنون در کشور سوریه شعله‌ور است؛ یا مقصود از مرگ عبدالله را مرگ حاکم فقید عربستان می‌دانند؛ همچنین کشته شدن امیر مصر به دست اهل مصر را مربوط به سرنوشتی می‌دانند که در انتظار حسنی مبارک یا محمد مرسی بوده و هست و ... با توجه به نمونه‌های یادشده می‌توان دریافت که این تطبیق از این رو قابل اطمینان نیستند که با مشکل احتمال تکرار مصداق مواجه‌اند و به همان دلیل که قضاوت قاطعانه رضی‌الدین حلی در قرن هفتم اشتباه بود، در زمان ما نیز نمی‌توان در این باره با قاطعیت سخن گفت.

مشکل سوم این است که در آن بخش از نشانه‌های ظهور که به شخصیت‌ها و رخداد‌های اجتماعی و امثال آن مربوط است، امکان ساخت مصداق جعلی وجود دارد. اگر از این واقعیت غفلت نکنیم که روایات نشانه‌های ظهور، همچنان که در دسترس ماست، در دسترس

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵.

انسان‌های پلید و فرصت‌طلب نیز هست و بلکه در دسترس سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی استعمار هم قرار دارد، این احتمال همیشه وجود خواهد داشت که اگر برای نمونه از فلان شخصیت به عنوان شخصیتی مثبت در روایات نشانه‌های ظهور یاد شده است، دست‌های سرویس‌های جاسوسی استعمار از سال‌ها پیش و بلکه حتی از یک یا چند نسل قبل برای خلق این شخصیت دست به کار شده باشند تا این‌که شخصیتی پدید آید که نام و نشان و نسبی هماهنگ با آن‌چه در روایات آمده داشته باشد و اگر در روایات برای این شخصیت ویژگی‌هایی برشمرده شده، به گونه‌ای جریان را مدیریت کرده باشند که تمام آن‌ها در شخص مورد نظر وجود داشته باشد. اگرچه این احتمال در گام نخست بدبینانه به نظر می‌آید، اما اگر فعالیت‌هایی که این سرویس‌ها در زمینه ایجاد فرقه‌های انحرافی و پرورش شخصیت‌های منحرف و تأثیرگذار در دنیای اسلام داشته‌اند را مرور کنیم، چندان نیز دور از ذهن نخواهد بود، همچنان که وجود سفیانی‌ها، یمانی‌ها و نفس‌زکیه‌های تاریخی، خود دلیلی روشن بر امکان مشابه‌سازی و سوءاستفاده از نشانه‌های ظهور است.

در این باره توجه به این نمونه‌های تاریخی می‌تواند مفید باشد:

انتخاب نام محمد و لقب مهدی (محمد المهدی) برای سومین خلیفه عباسی از سوی پدرش منصور عباسی بی‌دلیل نبوده است. نوشته‌اند منصور عباسی در برابر آن‌چه از محمد بن

عبدالله (نفس زکیه) نقل می‌شد - که گفته است مهدی است - گفت: «کذب عدو الله، بل هو ابنی؛ دشمن خدا دروغ می‌گوید، مهدی فرزند من است.» در منابع، تلاش منصور برای جعل حدیث درباره مهدویت فرزندش با تحمیق مردم عادی دیده می‌شود. در نقلی آمده است که منصور عباسی، از عراقی‌ها اموال بسیاری گرفت و با این کار، موجب فقر آنان شد، ولی بر آن اموال مهر زد و در وقت مرگ به فرزندش مهدی وصیت کرد اموال درون کیسه‌های مهر زده را به صاحبانش بازگرداند و به فرزندش گفت: من این کار را کردم که مردم تو را دوست بدارند. مهدی نیز چنین کرد و این سبب شد نامش بدرخشد و دعایش کنند. مردم نیز گفتند: «هذا هو المهدي الذي ورد في الاثر؛ او همان مهدی است که در روایات آمده است.»^۱

نمونه دیگری از این دست، پرچم‌های سیاه است که در برخی روایات آمده و از سوی مدعیان دروغین مورد سوء استفاده قرار گرفته است؛ از جمله فرقه بابیه کوشید با مصداق تراشی، از آن به نفع مطامع خود بهره‌برداری کند. یکی از مورخان بابیه در این باره چنین می‌نویسد:

جناب قدوس به هیچ یک از اصحاب اجازه نمی‌دادند که در ساری بمانند و به هر یک از اصحاب امر می‌کردند که در ظل علم سیاه جناب ملا حسین درآیند. این علم سیاه همان بود که حضرت رسول ﷺ درباره آن خطاب به مسلمین فرموده‌اند: هر وقت دیدید علم‌های سیاه از طرف خراسان مرتفع شد بشتابید، اگرچه با سینه روی برف هم شده بروید تا در ظل آن ریایات

۱. مهدیان دروغین، ص ۶۶؛ به نقل از: الامتاع والمؤانسة، ص ۱۸۱.

درابید؛ زیرا علم سیاه که از خراسان برافراشته می‌شود مبشر به ظهور مهدی است. این علم سیاه به امر حضرت باب به وسیله جناب ملاحسین به اسم قدوس مرتفع شد و از مشهد تا قلعه شیخ طبرسی این رایث مقدسه مواج بود.^۱

روشن است وقتی جبهه باطل از گذشته‌های دور از طریق شخصیت تراشی و نمادسازی سعی در مصادره عناوین دینی داشته است، امروزه با پیچیده‌تر و دامنه‌دارتر شدن ترفندهایش از این شیوه‌ها غفلت نخواهد کرد.

مشکلات یاد شده موجب طرح این مسئله می‌شوند که آیا اساساً می‌توان تطبیق را ضابطه‌مند کرد و برای آن روش و معیارهایی تعریف نمود که بر اساس آن بتوان از دشواری‌های پیش‌گفته عبور کرد؟

ضرورت بحث

پاسخ به پرسش یاد شده از این رو ضروری است که در گذشته تاریخ به موارد متعددی از این تطبیق‌ها می‌توان دست یافت؛ تطبیق‌هایی که گاه با انگیزه‌های منفعت‌طلبانه و با هدف رسیدن به قدرت و ثروت و گاه از سر ساده‌دلی و نادانی و به امید درک زمان ظهور انجام می‌پذیرفته است و به استناد آن ادعا می‌شده که عنقریب است امام مهدی علیه السلام ظهور فرماید و جهان را سرشار از عدل و داد کند. این تطبیق‌ها - که گذر زمان، بی‌اساس بودن آن‌ها را ثابت کرده - از یک سو مؤمنان

۱. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۳۴۶.

پاک‌دل را بازیچهٔ هوا و هوس شیادان مدعی می‌کرده است و از سوی دیگر در دل افراد ضعیف‌الایمان بذر شک می‌کاشته و باعث می‌شده که گاه در اصل اعتقاد به امام مهدی علیه السلام نیز دچار تردید و دودلی شوند. خطرات یادشده کنکاش دربارهٔ ضوابطی که در جریان تطبیق باید از آن‌ها پیروی کرد و معیارهایی که بتوان براساس آن‌ها مصادیق واقعی نشانه‌های ظهور را از مصادیق جعلی و نیز مصادیق مبتنی بر حدس و گمان بازشناسی نمود ضرورت می‌بخشد.

معیارهای تطبیق

پیش از ورود به بحث، تذکره سه نکته ضروری است:

یکم. بحث دربارهٔ تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیق منطقیاً پس از بحث دربارهٔ سمبلیک یا واقعی بودن زبان روایات نشانه‌های ظهور است و تا زمانی که دربارهٔ نمادین یا واقعی بودن زبان نشانه‌های ظهور به جمع‌بندی مشخصی نرسیده باشیم، نمی‌توانیم وارد حوزهٔ تطبیق و معیارهای آن شویم؛ زیرا اگر زبان روایات سمبلیک باشد، روایات ناظر به مصادیق نیستند. بنابراین اساساً تطبیقی نباید صورت گیرد تا این‌که با مشکلی مواجه شود و نیاز به راه حل داشته باشد. اما با این حال می‌توان واقعی بودن زبان نشانه‌های ظهور را مفروض گرفته و بر اساس آن به بحث دربارهٔ تطبیق پرداخت. بر این اساس نوشتار پیش رو - که در پی بحث از تطبیق و مشکلات آن است - واقعی بودن زبان نشانه‌های ظهور را اصل موضوعهٔ خود قرار می‌دهد و داوری دربارهٔ آن را

به فرصتی دیگر موکول می‌کند.

دوم. برخلاف تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیق که به دشواری‌های بسیاری مبتلاست، حکم به عدم تطبیق، یعنی قضاوت درباره‌ی این‌که فلان رخداد یا شخصیت مصداق فلان روایت نیست، دشواری چندانی ندارد؛ چرا که در مقام نفی تطبیق، همین که مصداق مورد نظر یکی از ویژگی‌های مذکور در روایات را نداشته باشد، می‌توان حکم به عدم انطباق روایات بر آن مصداق کرد. برای مثال، اگر فرض کنیم خروج سفیانی از روایات اثبات‌پذیر باشد و نیز این‌که او شخصی معین است - نه این‌که سمبل و نماد باشد - و قیامش از سرزمین شام صورت می‌گیرد و او فلان مناطق را تصرف می‌کند و هم‌زمان با قیام او در یمن اتفاقی خاص رخ می‌دهد و... اگر دلالت روایات معتبر بر این موارد را بپذیریم، برای این‌که درباره‌ی سفیانی نبودن یک شخصیت قضاوتی قاطعانه کنیم فقدان یکی از ویژگی‌های یادشده کفایت می‌کند و برای قضاوت در این باره به چیزی جز روایات مربوط به سفیانی نیاز نداریم. بنابراین مسئله‌ی مورد بحث در نوشتار پیش رو تبیین معیارهای لازم برای اثبات مصداق بودن فرد یا رخدادی برای نشانه‌های ظهور است، نه نفی مصداق بودن آن.

سوم. شخصیت یا رویدادی وجود دارد که خود نشانه‌ی ظهور است و دارای علایم و معیارهایی است که به کمک آن‌ها می‌توانیم آن شخصیت یا رخداد را شناسایی کنیم؛ مثلاً سفیانی نشانه‌ی ظهور است و

علامت‌هایی دارد که به کمک آن‌ها می‌توانیم سفیانی را بشناسیم؛ مانند این‌که خروج او از شام است و پنج منطقه را تصرف می‌کند. وقتی می‌خواهیم از ضوابط تطبیق سخن بگوییم، برخی از این ضوابط ناظر به خود آن شخصیت یا رویدادی است که از نشانه‌های ظهور است، برخی از آن‌ها ناظر به علامت‌هایی است که موجب شناسایی آن شخصیت یا رویداد می‌شوند و برخی از ضوابط می‌تواند مربوط به هر دو حوزه باشد. با توجه به آنچه گذشت می‌توان برای تطبیق این معیارها را برشمرد:

یکم. یقینی بودن تطبیق

یکی از ضوابطی که در تطبیق باید رعایت کرد این است که تطبیق باید همراه با یقین یا همان اطمینان عرفی باشد؛ زیرا نشانه‌های ظهور به لحاظ کارکرد و تأثیراتشان دو دسته‌اند: برخی کارکردها و تأثیرات محدودی دارند، اما برخی دیگر از دامنه تأثیرات وسیعی برخوردارند و در جامعه منشأ تحولاتی شده و به حرکتی اجتماعی می‌انجامند و حتی گاه منشأ یک عقیده می‌شوند. از مورد نخست می‌توان به جاری شدن سیل در کوچه‌های نجف یاد کرد^۱ و از دسته دوم می‌توان به قیام یمانی اشاره نمود. نمونه‌های دسته نخست، تأثیرات وسیعی از خود به جا نمی‌گذارند. بنابراین اگر به صورت احتمالی آن را بر مصداقی تطبیق کردیم، حتی اگر این تطبیق اشتباه هم باشد، تأثیرات زیانباری به دنبال

۱. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۸.

نخواهد داشت، لیکن قیام یمانی نشانه‌ای است که تطبیق آن بر یک مصداق خاص با اثرات فراوانی همراه است. از آن جا که یمانی شخصیتی اصلاح‌گراست و مؤمنان به فرمان‌بری از او دستور داده شده‌اند، به طور طبیعی اگر قیام کند، بسیاری را با خود همراه خواهد کرد و سرمنشأ حرکتی اجتماعی خواهد شد، بلکه قیام او به دلیل پیوستگی با ظهور، منشأ این اعتقاد خواهد شد که امام مهدی علیه السلام به زودی ظهور خواهد فرمود. اگر از میان این دو دسته نشانه بتوان پذیرفت که در مقام تطبیق دسته نخست بر مصادیق خارجی نیازی به یقین نیست و حتی می‌توانیم به صورت احتمالی مصادیقی را معرفی کنیم. اما دسته دوم به دلیل اهمیتی که دارند و احتمال ادعای دروغین و شایعه و مصداق‌سازی‌ای که در آن‌ها می‌رود و نیز به دلیل پیچیدگی برنامه‌ها و اقدامات جریان‌های فرصت‌طلب در چنین مواردی نمی‌توان به راحتی به مصادیق ادعا شده اعتماد کرد. از این رو نیازمند یقین هستیم و تا اطمینان به صحت تطبیق پیدا نکنیم، نمی‌توانیم دست به اقدامی مناسب بزنیم. به تعبیر دیگر ماهیت برخی از نشانه‌ها به صورتی است که مقتضی دقت در تطبیق بر مصداق واقعی نیست و اشتباه در تطبیق‌زیانی به همراه ندارد. مثلاً اگر در زمان ما در کوچه‌های نجف سیلی جاری شود و بگوییم همین مورد، مصداق روایات نشانه‌های ظهور است، این تطبیق نه تنها تأثیر منفی از خود به جا نمی‌گذارد، بلکه ما را امیدوار کرده و چه بسا منشأ تغییر مثبت در ما

شود. اما برخی دیگر از نشانه‌ها به صورتی هستند که هم تطبیق درست آن دارای آثار بزرگی است و هم تطبیق نادرست آن، و ما میان دو محذور گرفتاریم؛ از یک سو اگر یمانی واقعاً ظهور کرده باشد و موفق به شناسایی او نشویم، نمی‌توانیم او را در حرکتش - که زمینه‌ساز ظهور است - یاری نماییم و از سوی دیگر اگر در تطبیق اشتباه کنیم در دام دجالی گرفتار شده‌ایم که جامعه مؤمنان را به پرتگاه انحراف در عقیده و عمل و نهایتاً سقوط می‌کشاند. بنابراین اهمیت و تأثیرگذاری چنین نشانه‌هایی مقتضی دقت در تطبیق و حصول یقین است.

با توجه به معیار یادشده، می‌توان نمونه‌هایی از تطبیق‌های مبتنی بر گمان که در گذشته انجام شده است را نقد کرد. به عنوان نمونه به این موارد اشاره می‌کنیم:

الف) روایت امام باقر علیه السلام

علامه مجلسی در مقام شناسایی مصداق روایتی از امام باقر علیه السلام

چنین می‌نویسد:

اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی - حشرهما الله مع الأئمة الأبرار - ... در اثنای جمع احادیث، دو حدیث به نظر قاصر رسید که ائمه اهل بیت علیهم السلام به ظهور این دولت علیّه (دولت صفویه) خبر داده‌اند و به اتصال این سلطنت بهیّه به دولت قائم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - شیعیان را بشارت فرموده‌اند...

حدیث اول: شیخ عالی‌مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی - که از

اعاظم محدثین است - در کتاب غیبت به سند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین - صلوات الله علیه - فرمودند: «کأنتی بقوم قد خرجوا بالشرق يطلبون الحق، فلا يعطونه، ثم يطلبون فلا يعطونه، فاذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم، فيعطون ما سألوا فلا يقبلونه، حتى قوموا ولا يدفعونها إلا إلى صاحبكم قتلاهم شهداء.» یعنی: گویا می بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را به آن دعوت نمایند. پس از ایشان قبول نکنند. پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند. پس چون این آیه را ببینند، شمشیرهای خود را بر دوش ها گذارند و جهاد کنند. پس مردم به دین حق درآیند. پس ایشان به این راضی نشوند تا آن که بر ایشان پادشاه و والی شوند، و پادشاهی ایشان بماند و به کسی ندهند، مگر به صاحب شما. یعنی حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - و هر که با ایشان کشته شود، در جنگ شهید شده است. او ثواب شهیدان را دارد.

مترجم گوید که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را به دین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت، به غیر سلسله علیّه صفویه - خلد الله ملکهم - نبود. و در این حیث شریف شیعیان خصوصاً انصار و اعوان این دولت توأمان را بشارت هاست که بر عاقل پوشیده نیست.^۱

جالب است بدانیم که روایت یادشده را به صورت های دیگری نیز

۱. مهدیان دروغین، ص ۱۵۸.

تطبیق داده‌اند. ناظم الاسلام کرمانی - از نویسندگان دوران مشروطه - پس از نقل روایت پیش‌گفته در این باره چنین نوشته است:

یکی از علائم قریب به ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام مشروطه شدن ایران است؛ چه در اخبار، لوازم مشروطه را به طریق کنایه و اشاره بیان فرموده‌اند و هم کیفیت گرفتن آن را. ... بالجمله این علامت واقع شده؛ چه در سال ۱۳۲۶ که محمدعلی شاه مشروطه را برداشت و توپ به مجلس بست، پس از مدتی مردم در مقام استرداد حق برآمدند و بعضی از نمایندگان مردم به سفارتخانه عثمانی پناهنده شدند و از آذربایجان و جاهای دیگر نیز مطالبه کردند به آن‌ها ندادند. پس از چندی باز در مقام مطالبه برآمدند. باز به آن‌ها ندادند تا آن‌که اکثر بلدان بلوا کردند. در تبریز و اصفهان ورشت و قزوین مخالفت آغاز کردند. هر کس اسلحه خود را بردوش انداخته مطالبه حق را که مشروطیت بودند کردند. محمدعلی شاه دستخط مشروطیت را در دفعه سوم داد ولیکن ملت قبول نکرد تا آن‌که محمدعلی شاه از جایش برخاست و به سفارتخانه روس متحصن گردیده، از سلطنت ایران استعفا داده و فاتحین به جای آن‌ها نشستند. اما لوازم مترتبه بر مشروطه در طی علائم ظهور خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.^۱

استاد کورانی نیز تفسیری متفاوت از این روایت ارائه کرده است. او در این باره می‌نویسد:

این حرکت زنجیره‌ای ایرانیان را می‌توان به جنبش آنان در

۱. علائم الظهور، به نقل از سایت فردا ۱۳۹۱/۹/۲۸، یادداشتی از رسول جعفریان.

انقلاب مشروطه در هشتاد سال قبل تفسیر و تأویل نمود؛ زیرا مردم خواستار این بودند که عده‌ای از فقها بر قوانین کشوری نظارت داشته باشند و آن چه که منطبق با دستورات اسلام نیست نقض نمایند، نظام حاکم در ظاهر، آن را در قانون اساسی ۱۹۰۶ میلادی پذیرفت، اما در واقع نپذیرفته بود. سپس در نهضت آیت الله کاشانی و مصدق در سال ۱۹۵۱ یک بار دیگر خواستار این معنا شدند، به آنان اعتنایی نشد و در این مرحله بود که امریکا موفق شد با شکست انقلاب مردم، شاه را - که آن روزها از ایران فرار کرده بود - دیگر بار به ایران بازگرداند. مردم با مشاهده این وضع، سلاح برگرفته و در نهضت امام خمینی آماده ایثارگری شده و با تظاهرات میلیونی در مقابل دشمن مقاومت کردند. در این مقطع نیز شاه و اربابانش سعی در برآوردن خواسته‌های آنان داشتند، بدین گونه که به آنان گفته شد اجرای موادی که قانون اساسی ۱۹۰۶ مبنی بر نظارت شش نفر از فقهای اسلام بر قوانین کشور عنوان نموده خواهند پذیرفت. ... اما امام خمینی و توده میلیونی مردم نپذیرفته و با ادامه نهضت مقدس اسلامی به پیروزی براستکبار جهانی دست یافتند و نظام اسلامی را در کشور خود حاکم نمودند. ... اما تفسیر بهتر این است که آنان از دشمنانشان که ابرقدرت‌ها هستند حق را مطالبه می‌کنند که در شئون زندگی آن‌ها دخالت ننموده و دست از این مردم بردارند و بگذارند قوانین روح بخش اسلام را در کشورشان پیاده کنند و مستقل شوند، اما به آنان اعتنا نمی‌شود تا این که آن‌ها را مجبور به برگرفتن سلاح در جنگ با آنان نماید که مسلمانان در این کشمکش و نبردها نیز به پیروزی می‌رسند. دشمنانشان با مشاهده این وضع می‌خواهند خواسته اولیه آنان را بدهند، مشروط به این که در ایران اسلام را حاکم

سازند و دست به صدور انقلاب نزنند، اما دیگر دیر شده و شرایط دگرگون گشته و ایرانیان زیر بار این معنا نمی‌روند. پس از آن انقلاب جدید مردم به وجود آمد تا این‌که قیام کنند و این انقلاب به معنای رد نمودن آن‌چه را که به عنوان امتیاز به آن‌ها داده بودند و همچنین تأکید بر حاکمیت اسلام در جامعه‌ای به مراتب وسیع‌تر از ایران تلقی می‌شود ... و بعد از این وقایع، ظهور حضرت مهدی علیه السلام رخ می‌دهد ...^۱

چنان‌که ملاحظه شد، برای یک روایت در سه مقطع زمانی، سه مصداق بیان شده است!

(ب) حدیث امام صادق علیه السلام

روایت دیگری که به گونه‌های مختلفی تفسیر شده و برای آن مصداق متفاوتی بیان گردیده، روایت امام صادق علیه السلام است. ابوبصیر از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود:

اللَّهُ أَجَلٌ وَأَكْرَمٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِإِلَافَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَأَخْبَرَنِي بِمَا أَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ. قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَيْسَ يَرَى أُمَّةَ مُحَمَّدٍ فَرجاً أبداً ما دام لَوْلِدٍ بَنِي فَلَانٍ مُلْكٌ حَتَّى يَنْقَرِضَ مُلْكُهُمْ فَإِذَا انْقَرَضَ مُلْكُهُمْ، أَتَاهُ اللَّهُ لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، يُشِيرُ بِإِلْتِقَائِهِ وَيَعْمَلُ بِإِهْدَى وَلَا يَأْخُذُ فِي حُكْمِهِ الرِّشَا، وَاللَّهُ إِلَهِي لِأَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ، ثُمَّ يَأْتِينَا الْعَلِيظُ الْقَصْرَةَ ذُو الْحَالِ وَالشَّامَتَيْنِ، الْقَائِدُ الْعَادِلُ الْحَافِظُ لِمَا اسْتُودِعَ بِمَلَأَهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَهَا الْفُجَارُ جَوْرًا وَظُلْمًا؛^۲

۱. عصر الظهور، ص ۲۵۰.

۲. اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۱۶-۱۱۸.

خداوند بزرگ‌تر و مکرم‌تر و بلندمرتبه‌تر از این است که زمین را بدون امام عادل بگذارد. ابوبصیر گفت: قربانت شوم! چیزی به ما اطلاع دهید که موجب آرامش خاطرمان باشد. فرمود: ای ابومحمد، مادام که بنی‌عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده‌اند، امت محمد ﷺ فرج و راحتی ندارند. وقتی که دولت آن‌ها منقرض شد، خداوند مردی را که از دودمان ماست و برای امت محمد ﷺ نگاه داشته، ظاهر گرداند که دستور تقوا دهد و به هدایت رفتار کند و در صدور حکمش رشوه نگیرد. به خدا قسم من او را به اسم خود و پدرش می‌شناسم. آن‌گاه مردی که گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاه است به سوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت الهی است؛ او زمین را پراز عدل و داد می‌کند، چنان‌که فاجران آن را پراز ظلم و ستم کرده باشند.

سید بن طاووس درباره این روایت چنین توضیح داده است:

... از آن‌جا که ملک بنی‌عباس منقرض شد و من نیافتم و نشنیدم نام مردی از اهل بیت را که به پرهیزگاری دستور دهد و به هدایت رفتار کند و در حکمش رشوه نگیرد، آن چنان‌که خداوند بر ما در ظاهر و باطن تفضل نموده، گمانم بدین سو رفت و دریافتم که این روایت به ما اشاره دارد و انعامی است برای ما ...

با این حال برخی دیگر از نویسندگان، این روایت را بر سلطان سلیمان^۱ و برخی دیگر بر شاه اسماعیل صفوی^۲ و برخی دیگر بر امام

۱. سماء المقال فی علم الرجال، ج ۱، پاورقی ص ۴۰۰.

۲. مهدیان دروغین، ص ۱۶۶ و ۱۷۳.

خمینی علیه السلام تطبیق داده‌اند.^۱

یکی از مشکلات تطبیق‌های یادشده، این است که از سوی دلایل اطمینان‌آوری پشتیبانی نمی‌شوند و حاصلی جز برانگیختن گمان ندارند. بنابراین یکی از ضوابطی که در جریان تطبیق باید لحاظ شود، این است که دست‌کم در نشانه‌های مهم و تأثیرگذار، تطبیق باید مبتنی بر یقین باشد نه حدس و گمان، و مؤمنان در رویارویی با اشخاص مدعی یا رخدادهایی که روایات بر آن‌ها تطبیق می‌شوند، باید توجه کنند که آیا تطبیق‌های صورت گرفته با یقین همراه است یا ادعایی است مبتنی بر حدس و گمان، اگر از نوع دوم بود نمی‌توان به آن اطمینان کرد و اثری بر آن مترتب نمود.

دوم. اجتماع تمام معیارهای مذکور در روایات

دومین شرط تطبیق این است که مصداق مورد نظر، تمامی ویژگی‌های ذکر شده در روایات معتبر را داشته باشد. برای مثال، اگر فرض کنیم در روایات معتبر یمانی چنین توصیف شده باشد که او شخصیتی هدایت یافته است، از سرزمین یمن قیام می‌کند، قیام او در ماه رجب آغاز می‌شود، هم‌زمان با قیام او سفیانی و خراسانی خروج می‌کنند و... یکی از شرایط حصول یقین به یمانی بودن یک شخص خاص این خواهد بود که تمام این ویژگی‌ها در او جمع شده باشد. از این رو اگر شخصی منحرف در ماه رجب از یمن قیام کرد، یا هم‌زمان با

۱. عصر الظهور، ص ۲۰۹.

قیام شخصیت هدایت یافته‌ای از یمن، سفیانی یا خراسانی قیام نکردند و... نمی‌توان به یمانی بودن او اطمینان حاصل کرد. ضرورت وجود این شرط به این دلیل است که ما در صدد شناسایی نشانه‌ای برای ظهور هستیم که پیشوایان معصوم از آن سخن گفته‌اند و طبق فرض، خود پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای این که راه برد روغ‌گویان و راهزنان بسته باشند و مردم در تشخیص آن به خطا نزنند، برای تشخیص مصداق واقعی آن نشانه، علامت‌هایی را بیان فرموده‌اند. بدیهی است که یک مصداق زمانی می‌تواند همان مصداق مورد نظر امامان معصوم علیهم‌السلام باشد که همه ویژگی‌های بیان شده در فرمایشات آنان را داشته باشد.

در توضیح معیار پیش‌گفته توجه به دو نکته ضروری می‌نماید:

۱. مقصود از اجتماع تمام ویژگی‌ها اجتماع بالفعل آن‌هاست و نمی‌توان ابتدا مصداق را تعیین کرده و تحقق برخی از ویژگی‌ها را به آینده موکول نمود؛ زیرا یقین به این که فلان شخص یا فلان رخداد مصداق واقعی نشانه‌های ظهور است تنها در صورتی حاصل می‌شود که تمام ویژگی‌ها بالفعل در مصداق مورد نظر وجود داشته باشد. برای مثال، اگر در یمن شخصی وجود داشته باشد که به لحاظ قدرت سیاسی و نظامی از جایگاهی برخوردار باشد که بتواند در آینده قدرت را در یمن در اختیار گیرد و همان یمانی روایات باشد، نمی‌توان به این توجیه که او در آینده قیام خواهد کرد یا در آینده قیامش هم‌زمان با قیام

سفیانی و خراسانی خواهد بود و... او را مصداق واقعی یمانی خواند؛ چرا که بدون تحقق فعلی همه ویژگی‌ها جز به حدس و گمان نمی‌توان سخن گفت و هرگز نمی‌توان به یقین رسید.

۲. مقصود از اجتماع همه ویژگی‌ها، ویژگی‌هایی است که در روایات معتبر بیان شده است. بر این اساس اگر در مجموعه روایات، روایت یا روایاتی ضعیف وجود داشت که برای شخصیت مورد نظر ویژگی‌های خاصی را برشمرده بودند و این ویژگی‌ها در مصداق مورد نظر نبود، فقدان این ویژگی‌ها را نمی‌توان دلیلی بر خطا بودن انطباق روایات بر مصداق مورد نظر دانست؛ زیرا طبق فرض، این روایات ضعیف‌اند و صدور آن‌ها از معصوم قطعی نیست. بنابراین اساساً اصل متصف بودن شخصیت مورد نظر به این ویژگی‌ها قطعی نیست؛ در مقابل وجود ویژگی‌های ذکر شده در روایات ضعیف در مصداق مورد نظر می‌تواند اعتماد ما را به صحت تطبیق بیشتر کند؛ چون ضعف روایت به معنای جعلی بودن آن نیست و با وجود ضعف، باز احتمال صدور آن از معصوم علیه السلام می‌رود.

۳. پرسشی که ممکن است در این باره به ذهن خطور کند، این است که با وجود احتمال بدا در ویژگی‌های نشانه‌ها، چگونه می‌توان از ضرورت تحقق همه آن‌ها سخن گفت؟ به تعبیر دیگر، اگر این احتمال وجود دارد که در ویژگی‌هایی که برای نشانه‌ها یاد شده، بدا تحقق پذیرد - مثلاً اگر در روایات چنین آمده که سفیانی در رجب قیام

می‌کند یا قیام او در سرزمین شام است - از آن جا که این ویژگی‌ها محتوم نیستند، احتمال بدا در آن‌ها می‌رود؛ بنابراین ممکن است سفیانی خروج کند، اما خروج او در ماه رجب نباشد و یا از سرزمین شام قیام نکند؛ با این وجود دیگر نمی‌توان ادعا کرد در مقام شناسایی سفیانی وجود تمام ویژگی‌های مذکور در روایات ضروری است. پاسخ پرسش یادشده این است که احتمال بدا غیر از تحقق بدا است. احتمال می‌دهیم ویژگی‌های نشانه‌ها بدپذیر باشند، اما بدین معنا نیست که در ویژگی‌های نشانه‌ها حتماً بدا تحقق می‌یابد. از این رو ممکن است در این خصوصیات، بدا حاصل نشود. بر این اساس اگر عدم بدا محتمل باشد، برای حصول اطمینان به این‌که فلان شخصیت یا رخداد خارجی مصداق فلان نشانه ظهور است، راهی جز این نیست که تمام خصوصیات مذکور در روایات را داشته باشد و بدون وجود همه ویژگی‌های مذکور در روایات، هرگز نمی‌توانیم درباره مصداق نشانه‌ای با اطمینان سخن بگوییم.

سوم. تطبیق مبتنی بر تأویل نباشد

سومین ضابطه‌ای که در جریان تطبیق باید لحاظ نمود این است که در امر تطبیق نباید مرتکب تأویل روایات شد. اگر در جریان تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصداق خارجی مجبور به تأویل شدیم، یعنی ناگزیر شدیم روایات را از آن معنای ظاهری که متفاهم عرفی است منصرف کرده و معنایی خلاف ظاهر را از آن بفهمیم، این نشانه آن

است که روایات بر مصداق مورد نظر تطبیق نشده‌اند، بلکه تحمیل شده‌اند. به تعبیر دیگر، هنگامی در مقام تطبیق دست به تأویل زده می‌شود که از پیش و فارق از مجموعه روایات، مصداقی برای روایات در نظر گرفته شود. روشن است که چنین مصداق‌تراشی‌هایی با مشکل ناهماهنگی با روایات مواجه می‌شود و در نتیجه برای حل آن به تأویل روایات و ارائه تفسیری مخالف با ظاهر روایات دست می‌شود و این خود بهترین دلیل بر نادرست بودن تطبیق است؛ زیرا جریان تطبیق، از روایات شروع شده و به مصداق ختم می‌شود، در حالی که دست بردن به تأویل علامت این است که امر تطبیق از مصداق شروع شده و به روایات ختم شده است و در بهترین فرض‌ها از برخی روایات شروع شده و به مصداق رسیده و دوباره به روایات ختم شده است؛ در حالی که اگر بپذیریم که برای مثال، پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای یک نشانه در روایات معتبره و ویژگی برشمرده‌اند، این منطقی نیست که با توجه به دو یا سه ویژگی مصداق روایات را معین کنیم و برای درست شدن تطبیق، سایر ویژگی‌ها را تأویل نماییم؛ چرا که معنای برشمرده شدن ده ویژگی از سوی ائمه علیهم‌السلام برای فلان نشانه ظهور این است که آن نشانه واقعاً ده ویژگی دارد و ما نمی‌توانیم از پیش خود برخی ویژگی‌ها را به دلخواه خودمان تفسیر کنیم.

با توجه به آن چه گذشت می‌توان دریافت که بسیاری از تطبیقاتی که در گذشته انجام شده باطل بوده است. برای نمونه یکی

از شخصیت‌های نقش‌آفرین در هنگامه ظهور امام مهدی عجله الله تعالی فرجه شعیب بن صالح است. آنچه در روایات شیعه و سنی از پیشوایان معصوم علیهم السلام برای این شخصیت ذکر شده است، چهار ویژگی است: شعیب بن صالح، بنی تمیم، فتی و خروج از سمرقند.^۱ برخی از کسانی که در صدد تطبیق این روایات بر دکتر احمدی نژاد برآمده‌اند، برای درست درآمدن تطبیقشان این‌گونه روایات را توجیه کرده‌اند: «محققان اعتقاد دارند که با توجه به هضم این قبیله در جامعه ایرانی اینک مراد از قبیله بنی تمیم جامعه اسلامی و یا محرومان و مستضعفان گمنام و بی‌نشان است.» برای شعیب نیز می‌گویند: «شعیب از ریشه شعب، به معنای مردمی و محبوب است.»^۲

این تأویل‌های بی‌منطق دلیلی جز این ندارد که از پیش برای روایات مصداقی در نظر گرفته شده و پس از آن به مجموعه روایات مراجعه شده و کوشش شده است با توجه به مصداق، روایات معنا شوند.

نمونه دیگر، احمد بن اسماعیل معروف به احمد حسن است که مدعی است همان یمانی روایات است. وی با این‌که اهل بصره است یمانی بودن خود را این‌گونه توجیه می‌کند که وی سید است و همه

۱. ذکر این نکته در اینجا ضروری است که روایات مربوط به شعیب از مشکل ضعف سند رنج می‌برند و مقصود ما از ذکر این مثال نقد منطقی است که پشتوانه تطبیق یاد شده است.

۲. نک: لوح فشرده «ظهور بسیار نزدیک است».

سادات یمنی هستند؛ زیرا سادات از نسل پیامبر گرامی اسلام اند و آن حضرت اهل مکه بودند و مکه از تهامه است و تهامه جزو سرزمین یمن است؛ بنابراین تمام سادات یمنی هستند.^۱ روشن است که چنین تفسیری چیزی جز تأویل روایات نیست؛ چرا که معنایی که از واژه یمانی به ذهن متبادر می‌شود، منسوب به سرزمین یمن است و یمن سرزمین مشخصی است که با مکه، مدینه، بصره و... تفاوت دارد. بنابراین تفسیر یمانی به گونه‌ای که شامل بصره هم بشود نشان‌گر آن است که این تطبیق بیش از این‌که روایت محور باشد شخصیت محور بوده است.

چهارم. هماهنگی با معیارها و ضوابط دینی

چهارمین ضابطه‌ای که در مقام تطبیق نشانه‌ها بر مصادیق باید لحاظ نمود و بدون توجه به آن نمی‌توان به تطبیق روایات بر شخص یا رویداری یقین حاصل کرد، هماهنگی مصداق مورد نظر با معارف و موازین دینی است. مقصود از این معیار، این است که در مقام داوری درباره تطبیق روایات بر یک شخص یا رویداد به این نکته توجه داشته باشیم که این تطبیق در تعارض با سایر آموزه‌های دینی نباشد و موجب زیرپا گذاشتن اصل و معیاری از اصول و معیارهای دینی نشود. ضرورت رعایت این شرط به این دلیل است که نشانه‌های ظهور بخشی از کلیت دین است؛ از این رو سائیه معیارها و اصول کلی دین بر این بخش از دین نیز باید گسترده باشد و نمی‌توان به این بخش از

۱. ادله جامع دعوت یمانی آل محمد؛ سید احمد الحسن، ص ۱۷.

معارف دینی نگاهی مستقل و فارق از کلیت دین داشت. بنابراین اگر تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصداقی خاص باعث شکسته شدن یکی از ضوابط و اصول مسلم دینی می‌شود - ولو ده‌ها قرینه این تطبیق را تأیید کنند - صرف این ناهمخوانی و تعارض با معیارهای کلی دین، قرینه قاطعی بر اشتباه بودن تطبیق مورد نظر است. معیار یاد شده معیاری بوده است که شیعیان در گذشته تاریخ آن را برای تشخیص مصداقی روایات به کار می‌برده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به این ماجرا اشاره کرد:

ابوالادیان می‌گوید: من در خدمت امام یازدهم کار می‌کردم و نوشته‌های او را به شهرها می‌بردم. در مرض رحلتش شرفیاب حضور او شدم و نامه‌هایی نوشت و فرمود: «اینها را به مدائن برسان! سفرت چهارده روز طول می‌کشد و روز پانزدهم وارد سرمن رأی می‌شوی و وایلا از خانه من می‌شنوی و مرا روی تخته غسل می‌بینی.» ابوالادیان می‌گوید: عرض کردم: «ای آقای من، چون این پیشامد واقع شود به جای شما کیست؟» فرمود: «هر کس جواب نامه‌های مرا از تو خواست، او بعد از من قائم به امر امامت است.» عرض کردم: «نشانه‌ای بیفزایید!» فرمود: «هر کس بر من نماز خواند او قائم بعد از من است.» عرض کردم: «بیفزایید!» فرمود: «هر کس به آن چه در همین است خبر داد او قائم بعد از من است.» هیبت حضرت مانع شد که من بپرسم در همین چیست؟

من نامه‌ها را به مدائن رسانیدم و جواب آن‌ها را گرفتم و چنان‌که فرموده بود، روز پانزدهم به سرمن رأی برگشتم و در خانه‌اش او ایلا بود و خودش روی تخته غسل بود. به ناگاه دیدم جعفر کذاب پسر علی - برادرش بر در خانه است و شیعه گرد او جمعند و او را تسلیت می‌دهند و به امامت تهنیت می‌گویند. با خود گفتم: اگر امام این است، امامت باطل است؛ زیرا می‌دانستم که جعفر شراب می‌نوشد و در جوسق قمار می‌کند و ظنبور هم می‌زند. من نزدیک او رفتم و تسلیت گفتم و تهنیت دادم و چیزی از من نپرسید...^۱

ماجرای یادشده نشان می‌دهد چنین معیاری در ارتکاز شیعیان معاصراتمه علیه السلام نیز بوده است و به همین دلیل گرچه احتمالاً جعفر برای اثبات ادعای امامت خود دلایلی هم دست و پا کرده بوده، اما ابوالادیان با توجه به معیار مورد نظر، دریافت که دلایل اقامه شده از سوی جعفر به دلیل ناهمخوانی با سایر معارف دینی نمی‌تواند درست باشد و اگرچه او دلایلی هم بر امام بودن خود دست و پا کرده باشد، اما این یک ضابطه کلی دینی است که کسی که اهل فسق و فجور است نمی‌تواند به مقام امامت برسد و در نتیجه جعفر نمی‌تواند امام باشد.

درباره بحث تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیق نیز این معیار، از جمله معیارهایی است که باید آن را ملاحظه کرد و به عنوان نمونه اگر کسی مدعی شد همان یمانی مورد نظر روایات است که از او به عنوان

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۵.

شخصیتی مثبت و هدایت یافته یاد شده است، اما شیوه دعوت، نوع حرکت و شیوه مواجهه‌ای که با موافقان یا مخالفان خود دارد و یا چگونگی استدلال او بر ادعایش و... منطبق با موازین دینی نبود، یا اخلاق و رفتار او با معیارهای دینی هماهنگی نداشت، نمی‌توان ادعای او را پذیرفت، ولو ادعای او با قرآینی همراه باشد که گفته‌اش را تأیید کند.

بر اساس معیار یادشده، می‌توانیم به دروغ‌گو بودن احمد حسن پی ببریم. او با این‌که خود را وصی امام مهدی علیه السلام و یمانی و بلکه یکی از مهدی‌هایی می‌داند که به امر پیامبر به جانشینی امام مهدی علیه السلام رسیده است، در مقام استدلال بر مدعای خود به استخاره و خواب تمسک می‌کند، در حالی که بر اساس معارف قرآن و اهل بیت استخاره و خواب گرچه در مواردی راهگشا هستند، اما به هیچ عنوان در مسائل عقیدتی آن هم در مسئله مهمی همچون شناخت وصی و جانشین امام نمی‌توان به خواب و استخاره اعتماد کرد و نفس چنین استدلالی به دلیل ناهمخوانی با ضوابط دینی دلیل بر دروغ‌گو بودن اوست.

پنجم. عرضه بر علایم غیر قابل مشابه‌سازی

چنان‌که در ابتدای نوشتار گذشت، از جمله دشواری‌های تطبیق قابلیت انطباق نشانه‌های ظهور بر مصادیق متعدد و مشکل شناخت مصداق واقعی است و مشکل دیگر امکان مشابه‌سازی مصادیق است. اگرچه معیارهای پیش‌گفته هر یک به نوبه خود تا حدودی به

حل مشکلات یادشده کمک می‌کردند و باعث کوچک‌تر شدن دامنهٔ مصادیق و نزدیک‌تر شدن به مصداق واقعی می‌شدند، با این حال، هیچ‌یک از معیارهای مورد نظر ظرفیت کافی برای حل دشواری قابلیت انطباق بر مصادیق متعدد و نیز مصادیق مشابه‌سازی شده را ندارند. به همین دلیل باید معیاری متناسب با این مشکلات تعریف کرد. به نظر می‌رسد از دیگر معیارهایی که در روند تطبیق، توجه به آن ضروری است و با توجه به آن می‌توان مشکلات یادشده را حل کرد و به صحت تطبیق یقین پیدا کرد، عرضهٔ نشانه‌های مبتلا به دشواری‌های یادشده بر علایمی است که از این دشواری‌ها رنج نمی‌برند؛ یعنی عرضهٔ نشانه‌های غیرمعجزه‌آسا بر نشانه‌های معجزه‌آسا که منحصر به فرد و قابل شناسایی هستند.

ضرورت وجود این معیار به این دلیل است که وقتی شریعت مردم را به پیروی یا اجتناب از کسی یا رویارویی خاصی با پدیده‌ای مشخص دستور می‌دهد، به حکم عقل یا باید مردم راهی برای تشخیص آن در اختیار داشته باشند، یا باید شریعت خود برای تشخیص آن شخصیت یا پدیده، راهی یقین‌آور قرار دهد. یکی از شرایط یقین به تشخیص مصداق واقعی این است که یا آن رخداد منحصر به فرد بوده و قابل مشابه‌سازی نباشد و یا اگر قابل مشابه‌سازی است برای تشخیص مصداق واقعی معیارهایی قرار داده شده باشد که آن معیارها قابل مشابه‌سازی نباشند. برای مثال، دین مؤمنان را به پیروی از امام دستور

می‌دهد، اما مردم از پیش خود راهی برای تشخیص امام ندارند؛ زیرا یکی از ویژگی‌های امام عصمت است و عصمت یک ویژگی درونی است؛ به همین دلیل مردم توانایی تشخیص آن را ندارند. بنابراین در متن دین باید راهی برای تشخیص امام تعبیه شده باشد. از سوی دیگر، مقام امامت مقامی است که می‌تواند مدعیان زیادی داشته باشد و به عبارت دیگر، امام قابلیت مشابه‌سازی دارد. بنابراین باید در دین برای تشخیص امام معیارهایی تعریف شده باشد که آن معیارها قابلیت مشابه‌سازی نداشته باشند؛ چرا که اگر امکان مشابه‌سازی معیارهایی که در دین برای امام بیان شده ممکن باشد، شناسایی امام واقعی و پیروی از او که مطلوب دین است ناممکن خواهد بود. بر این اساس اگر یکی از معیارهای دینی شناسایی امام به گونه‌ای باشد که قابلیت همانندسازی دارد یا فهم ما از آن معیار فهم درستی نبوده و باید تفسیری دیگر از آن ارائه نمود، یا اگر قابل تفسیر درست نبود، بایستی علمش را به اهلش واگذار کرد. برای مثال، اگر در روایات، همراه داشتن عصای پیامبرگرمی اسلام ﷺ و سلاح آن حضرت، علامتی برای شناخت امام قرار داده شده، این عصا و سلاح نمی‌تواند عصا و سلاحی عادی باشد که هر کس با برداشتن یک عصا و شمشیر و ادعای انتساب آن به پیامبرگرمی اسلام ﷺ بتواند ادعای امامت نماید. اگر توانستیم این علامت را به گونه‌ای تفسیر کنیم که قابل مشابه‌سازی نباشد، می‌توانیم با تکیه بر آن، امام را شناسایی نماییم، وگرنه باید علم آن را به

اهلش واگذارکنیم و در نتیجه برای شناسایی امام این معیار دیگر کارایی نخواهد داشت.

در بحث نشانه‌های ظهور نیز ضابطه کلی یادشده جاری می‌شود؛ یعنی آن دسته از نشانه‌های ظهور که مؤمنان در برابرشان تکلیف خاصی به عهده دارند و با تحققشان باید دست به اقدامی ویژه زنند، یا نشانه‌های ظهوری که راه شناخت امام مهدی هستند، اگر معجزه‌گونه و منحصر به فرد باشند مانند خسف پیدا و صیحه آسمانی، از آن جا که نمی‌توان مصداقی برایشان جعل کرد، در تشخیص مصادیق واقعی‌اش با مشکلی روبه‌رو نخواهیم بود، اما اگر نشانه‌های مورد نظر معجزه‌آسا نبودند و در نتیجه قابل مشابه‌سازی بودند، چنین نشانه‌هایی باید علامتی داشته باشند که قابل جعل نباشند. برای نمونه، در روایات به لحاظ زمانی یا کیفیت وقوع و امثال آن با رخدادهای معجزه‌گونه مرتبط شده باشد تا از این طریق بتوان مصادیق واقعی آن را شناسایی کرد.

این معیار مشکل مشابه‌سازی و جعل مصادیق دروغین را حل می‌کند؛ زیرا وقتی نشانه‌ای معجزه‌گونه نباشد اما به لحاظ زمانی یا کیفیت وقوع و امثال آن با نشانه‌ای معجزه‌آسا مرتبط شده باشد، از آن جا که نشانه‌های معجزه‌آسا مصادیق جعلی و مشابه‌سازی شده ندارند، می‌توان به مصداق واقعی آن نشانه عادی که با نشانه معجزه‌آسا پیوند خاصی دارد نیز یقین پیدا کرد. برای مثال، می‌توان به این روایت اشاره کرد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

يَسْمَلُ النَّاسَ مَوْتُ وَ قَتْلٌ حَتَّى يَلْجَأَ النَّاسُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى
الْحَرَمِ، فَيَنَادِي مُنَادٍ صَادِقٌ مِنْ شِدَّةِ الْقِتَالِ فِيهِمُ الْقَتْلُ وَالْقِتَالُ؟
صَاحِبُكُمْ فُلَانٌ؛^۱

مردم را مرگ و کشتاری فراگیرد تا آن جا که مردم در آن حال به حرم پناه جویند. پس نداکننده ای صادق از شدت کشتار آواز دهد: کشت و کشتار برای چیست؟ صاحب شما فلانی است.

و در جایی دیگر از آن حضرت چنین روایت شده است:

لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي تَمُدُّونَ أَعْيُنَكُمْ إِلَيْهِ حَتَّى يَنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ
السَّمَاءِ: أَلَا إِنَّ فُلَانًا صَاحِبُ الْأَمْرِ فَعَلَامَ الْقِتَالِ؛^۲

این کاری که شما گردن هایتان را به جانبش می کشید، نخواهد شد تا این که نداکننده ای از آسمان آواز دهد: بدانید که فلانی صاحب امر است؛ پس جنگ بر سر چیست؟

فراگیر شدن مرگ و کشتار پیش از ظهور، امری است عادی و غیرمعجزه گونه که قابل مشابه سازی است، اما آن مرگ و کشتاری که به دنبال خود ندایی آسمانی - که معجزه آساست - داشته باشد، دیگر قابلیت مشابه سازی نخواهد داشت.

همچنین می توان به قیام یمانی، سفیانی و خراسانی اشاره کرد که بر اساس مجموعه روایات مربوط، در ماه رجب سال ظهور اتفاق

۱. کتاب الغیبه، ص ۲۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۹۶.

می‌افتد و صیحهٔ آسمانی در ماه رمضان همان سال رخ می‌دهد.^۱ بنابراین تحقق ندای آسمانی که معجزه‌آسا و غیرقابل مشابه‌سازی است می‌تواند قرینه‌ای مناسب برای شناسایی سفیانی، یمانی و خراسانی باشد.

معیار یاد شده مشکل قابلیت انطباق بر مصادیق متعدد را نیز حل می‌کند؛ با این توضیح که اگر نشانه‌ای مانند ندای آسمانی معجزه‌آسا باشد، گرچه به خودی خود تکرارشدنی است و این احتمال می‌رود که سال‌ها بعد دوباره چنین ندایی تکرار شده و مصداق واقعی روایات مورد دوم باشد، اما از آن‌جا که این نشانه در روایات معیاری برای شناخته شدن امام مهدی قرار گرفته است^۲ در صورتی که احتمال تکرار در آن برود، دیگر این خاصیت را از دست خواهد داد؛ چرا که در هر مرتبه که این نشانه محقق شود، احتمال آن می‌رود که بار دیگر نیز تحقق یابد. بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان به مصداق واقعی آن نشانه یقین حاصل کرد و در نتیجه هیچ‌گاه نمی‌توان به کمک آن امام مهدی علیه السلام را شناخت. بنابراین نشانه‌های اعجاز‌آمیز یک مصداق بیشتر نخواهند داشت.

۱. نک: تأملی در نشانه‌های حتمی ظهور.

۲. أمسك بیدك هلاك الفلاني (اسم رجل من بني العباس) و خروج السفیانی وقتل النفس، وجیش الخسف، والصوت، قلت: وما الصوت أهو المنادي؟ فقال: نعم، وبه يعرف صاحب هذا الامر، ثم قال: الفرج كله هلاك الفلاني (من بني العباس) (كتاب الغيبة، ص ۲۶۶).

بر این اساس روشن شد دیگر معیاری که باعث می‌شود به کمک آن یقین پیدا کنیم که یک شخص یا یک رخداد مصداق واقعی یک نشانه ظهور است، این است که آن نشانه معجزه‌آسا یا مرتبط با نشانه‌ای معجزه‌آسا باشد.

با توجه به معیار یاد شده می‌توان برخی دیگر از استدلال‌هایی که احمد حسن برای صحت ادعای خود اقامه کرده است را مورد ارزیابی و نقد قرار داد. برای مثال، یکی از ادله‌ای که به آن استناد کرده، حدیث وصایت است.^۱ وی به صرف این که نام او احمد است مدعی شده که مصداق این روایت است،^۲ در حالی که حدیث وصیت از آن جا که قابلیت این را دارد که هر کسی خود را مصداق آن بخواند نمی‌تواند معیار شناسایی مهدی‌های پس از امام مهدی علیه السلام باشد.

آن چه گذشت را می‌توان چنین خلاصه کرد: باید در جریان تطبیق توجه داشته باشیم که اولاً تطبیق باید بر مبنای علم و یقین باشد و نه

۱. عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي عليه السلام: يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة فأملئ عليه السلام وصيته حتى انتهى [إلى] هذا الموضع. فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي اثنا عشر اماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً فأنت يا علي أول الاثني عشر الامام. وساق الحديث إلى أن قال: وليسلمها الحسن عليه السلام إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد - صلى الله عليه وعليةم - فذلك اثني عشر اماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين له ثلاثة أسامي اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد والاسم الثالث المهدي وهو أول المؤمنين. (الغيبة طوسی، ص ۱۵۱)

۲. ادلة جامع دعوت یمانی آل محمد؛ سید احمد الحسن، ص ۲۳.

حدس و گمان؛ دوم این‌که تمام ویژگی‌های مذکور در روایات معتبر باید در مصداق مورد نظر بالفعل موجود باشد؛ سوم، نباید در جریان تطبیق مرتکب تأویل شد؛ چهارم، تطبیق باید با سایر ضوابط دینی همسو و هماهنگ باشد و پنجم این‌که مصداق مورد نظر باید یا خود معجزه آسا باشد، یا با نشانه‌ای معجزه آسا ارتباط داشته باشد. توجه به معیارهای یادشده می‌تواند ما را به مصداق واقعی نشانه‌های ظهور رهنمون شود، به طوری که هیچ تردیدی در صحت تطبیق وجود نداشته باشد.

نتیجه

اکنون نتیجه می‌گیریم که تطبیق قطعی فقط در نشانه‌های معجزه آسا و هرچیز مرتبط به آن‌ها امکان پذیر است و شاید به همین دلیل باشد که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای شناسایی امام مهدی عجل‌الله‌فرجه تنها بر صیحه که نشانه‌ای اعجاز‌آمیز و نمونه‌ای منحصر به فرد و غیرقابل مشابه‌سازی است تأکید کرده‌اند. همچنین در بین تمام نشانه‌های ظهور فقط دربارهٔ یمانی^۱ دستور به تبعیت داده شده^۱ و دربارهٔ سفیانی

۱. ثم قال ابو جعفر عليه السلام: خروج السفیانی والیمانی والخراسانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، نظام کنظام الخرزیتبع بعضه بعضاً فیکون البأس من کل وجه، ویل لمن ناوهم، ولیس فی الرایات رایة اهدی من رایة الیمانی، هی رایة هدی، لأنه یدعو الی صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم، وإذا خرج الیمانی فانهض الیه فإن رایته رایة هدی، ولا یحل لمسلم أن یتوی علیہ، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم. (کتاب الغیبة، ۱)

به مؤمنان دستور داده اند که با خروج او به سمت مکه حرکت کنند.^۲ اگرچه این دو نشانه معجزه‌گونه نیستند، اما به دلیل پیوندی که با صیحه آسمانی دارند، مصادیق واقعی آن‌ها قابل شناسایی است. بنابراین مؤمنان در صورت توجه به معیارهای یادشده، قدرت تشخیص آن را خواهند داشت و در نتیجه برای امتثال دستورهایی که در ارتباط با این دو نشانه صادر شده اند به مشکلی برنخواهند خورد. البته در بین نشانه‌های ظهور از شخصیت‌های مؤثر و مثبت دیگری مانند حسنی،^۳ شعیب بن صالح^۴ و نفس زکیه^۵

ص ۲۶۴)

۱. البته اگر اعتبار روایت مربوط به این مطلب را بپذیریم.
 ۲. سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: أستم ترون أعداءكم يقتتلون في معاصي الله، ويقتل بعضهم بعضاً على الدنيا دونكم، وأنتم في بيوتكم آمنون في عزلة عنهم. وكفى بالسفيا نية لكم من عدوكم، وهومن العلامات لكم، مع أن الفاسق لو قد خرج لمكثتم شهراً أو شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم بأس حتى يقتل خلقاً كثيراً دونكم. فقال له بعض أصحابه: فكيف نصنع بالعيال إذا كان ذلك؟ قال: يتغيب الرجال منكم عنه، فإن حنقه وشهره إنما هي على شيعتنا، وأما النساء فليس عليهن بأس إن شاء الله تعالى، قيل: فإلى أين مخرج الرجال ويهربون منه؟ فقال: من أراد منهم أن يخرج يخرج إلى المدينة أو إلى مكة أو إلى بعض البلدان، ثم قال: ما تصنعون بالمدينة وإنما يقصد جيش الفاسق إليها، ولكن عليكم بمكة. (همان، ص ۳۰۰-۳۰۱)

۳. قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ؟ قَالَ فَقَالَ إِذَا ائْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَوَهَى سُلْطَانُهُمْ وَطَمَعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ فِيهِمْ وَخَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْيُنَهَا وَرَفَعَ كُلُّ ذِي صِيصِيَّةٍ صِيصِيَّتَهُ، وَظَهَرَ الشَّامِيُّ وَأَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَتَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ وَخَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِثَرَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقُلْتُ: مَا ثَرَاتُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَدِرْعُهُ وَعِمَامَتُهُ وَبُرْدُهُ وَقَضِيْبُهُ وَرَايَتُهُ وَوَلَمْتُهُ وَسَرْجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ

نیز نام برده شده است. اگر این نشانه‌ها مستندات معتبری داشته باشند از آن‌جا که در روایات برای مؤمنان وظیفه خاصی نسبت به آن‌ها تعریف نشده است، ضرورتی برای تشخیص مصداق واقعی آن‌ها وجود ندارد و مؤمنان در مقام عمل می‌توانند در رویارویی با آن‌ها بر اساس معیارهای کلی دینی اقدام مناسبی داشته باشند با این حال شخصیت‌های یاد شده نزدیک زمان ظهور نقش آفرینی خواهند کرد. از این‌رو به کمک ندای آسمانی می‌توان مصادیق واقعی آن‌ها را شناسایی کرد. به تعبیر دیگر، مؤمنان در مواجهه با عموم نشانه‌های ظهور، تکلیف ویژه‌ای بر عهده ندارند. آن‌ها موظف به امیدواری و نزدیک دیدن ظهور و تلاش برای زمینه‌سازی و... هستند. اینها تکالیفی هستند که چه نشانه‌های ظهور اتفاق بیفتد و چه نیفتد مؤمنان مکلف به انجام آن هستند. اگرچه مؤمنان با تحقق نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور به طور طبیعی برای انجام تکالیف

مَكَّةَ فَيُخْرِجُ السَّيْفَ مِنْ غَمْدِهِ وَيَلْبَسُ الدَّرَجَ وَيُنْشُرُ الرَّايَةَ وَالْبُرْدَةَ وَالْعِمَامَةَ وَيَتَنَاوَلُ الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَيَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ فَيَطَّلِعُ عَلَى ذَلِكَ بَعْضُ مَوَالِيهِ فَيَأْتِي الْحَسَنِيَّ فَيُخْرِجُهُ الْخَبْرَ فَيَمْتَدُّ الْحَسَنِيَّ إِلَى الْخُرُوجِ فَيَنْبُ عَلَيْهِ أَهْلُ مَكَّةَ فَيَقْتُلُونَهُ وَيَبْعَثُونَ بِرَأْسِهِ إِلَى الشَّامِ فَيُظْهِرُ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَيَبَايِعُهُ النَّاسُ وَيَتَّبِعُونَهُ.
(الكافي، ج ۸، ص ۲۲۴-۲۲۵)

۱. عن عمار بن ياسر: ... ثم يسير إلى الكوفة فيقتل أعوان آل محمد ﷺ ويقتل رجلاً من مسميهم. ثم يخرج المهدي على لوائه شعيب بن صالح، وإذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها على ابن أبي سفيان فألحقوا بمكة. (الغيبة «طوسي»، ص ۴۶۴)
۲. قال: سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول: ليس بين قيام قائم آل محمد وبين قتل النفس الزكية إلا خمسة عشر ليلة. (كمال الدين وتمام النعمة، ص ۶۴۹)

شرعی و نیز تکلیفی که در برابر امام زمانشان بر عهده دارند، انگیزه‌ای مضاعف خواهند یافت، اما فعلیت یافتن این تکالیف مشروط به تحقق نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور نیست. بنابراین از آن جا که نشانه‌های ظهور تکلیف تازه‌ای نمی‌آفرینند مؤمنان ناگزیر از شناسایی مصادیق واقعی نشانه‌های ظهور نیستند و حتی اگر با مصادیق محتمل مواجه باشند و احتمال دهند که شاید فلان حادثه‌ای که رخ داده همان حادثه‌ای باشد که در روایات به عنوان نشانه ظهور شمرده شده، نه تنها در مقام عمل دچار مشکل نمی‌شوند، بلکه نفس این احتمال رغبت آنان را برای انجام تکالیفی که در عصر غیبت دارند بیشتر می‌کند و مایه افزون‌تر شدن امید آنان به نزدیک بودن ظهور می‌شود. به همین دلیل نیازی نبوده است که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای شناسایی مصادیق واقعی نشانه‌های ظهور معیارهایی را بیان فرمایند و چه بسا ائمه علیهم‌السلام به عمد معیارها را بیان نکرده‌اند؛ زیرا هرچه مصادیق محتمل بیشتری وجود داشته باشد به تعداد مصادیق محتمل پراکنده شده در عصرهای مختلف، مؤمنان به امید می‌رسند و این هدف معصومین علیهم‌السلام در طرح بحث نشانه‌ها را بیشتر تأمین می‌کند.

اما در بین نشانه‌های ظهور چند علامت وجود دارد که مؤمنان در برابر آن‌ها تکلیف خاصی بر عهده دارند و به همین دلیل چاره‌ای جز شناسایی مصادیق واقعی این نشانه‌ها نیست. این نشانه‌ها یا

خود معجزه‌آسا هستند و از این طریق مصادیقشان قابل شناسایی است، یا به دلیل ارتباطی که با نشانه‌های معجزه‌آسا دارند قابل شناسایی هستند.

سخن آخر این که آخرالزمان عصر فتنه‌هاست؛ فتنه‌هایی سهمگین و تاریک که همگی از سوی جبهه شیطان برای ربودن دیانت و معنویت انسان‌ها طراحی شده‌اند. ساده‌لوحی خواهد بود اگر تصور کنیم طرح شیطان برای ربایش دین و معنویت انسان‌ها عریان، شفاف و بدون ظرافت باشد و از گرایش‌های معنوی انسان‌ها سوء استفاده نشود. شیطان با هوش تراز آن است که تا وقتی که می‌تواند سخن خود را از زبان کسانی بیان کند که دعوی مهدویت، یمانیت و امثال آن را دارند، برای دین‌داران دام منکرات پهن کند. پس باید به هوش بود و در این راه با احتیاط قدم نهاد.

گفتار دوم:

نقد و بررسی دیدگاه احمد حسن دربارہ رجعت

مقدمه

مذاهب و فرقه‌های خودساخته را می‌توان از بزرگ‌ترین آفت‌هایی شمرد که پیکره ادیان را در طول تاریخ به سختی آزرده‌اند و مانع بزرگی در مسیر نشوونما و ثمربخشی آن بوده‌اند. این فرقه‌های ساختگی عمدتاً به این دلیل مقبولتی - ولو موقت - می‌یابند که با لطایف الحیل خود را منسوب به ادیان واقعی می‌کنند و با ارائه تفسیری نادرست و تأویلی باطل از متون دینی یا با تمسک به منابع غیرمعتبر و روایات ضعیف و غیرقابل اعتماد می‌کوشند خود را حق جلوه دهند و بدین وسیله برای خود مشروعیتی دست و پا کنند. البته از آن‌جا که جامعه هدف این فرقه‌ها فاقد اطلاعات تخصصی دینی و تبحر لازم برای تشخیص تفسیر غلط از درست و تأویل باطل از صحیح و منابع غیرمعتبر از معتبر و روایات ضعیف از صحیح هستند، به سرعت مفتون مستندات به ظاهر دینی شده و در دامی که برایشان گسترده شده گرفتار می‌شوند.

ماجرای تمسک خوارج به آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» واره تفسیر نادرست از آن وصف آرایه در برابر امیر مؤمنان علیه السلام - که خود قرآن ناطق بود - از بهترین نمونه های این واقعیت تلخ است. مقابله با این فرقه های گمراه و گمراه کننده، شیوه های علمی و عملی گوناگونی دارد. یکی از این شیوه های علمی، ارزیابی مستندات این فرقه ها با توجه به سایر آموزه های دین و اثبات تعارض نهفته در آن است. در ادامه ادله فرقه منسوب به احمد حسن به شیوه یاد شده نقد و بررسی خواهد شد.

پیش از ورود به بحث تذکر این نکته ضروری است از آن جا که احمد بصری مشی اخباری دارد و به هر روایتی در هر کتاب و با هر سند استدلال می کند از باب قاعده الزام در مقام نقد او به شیوه مقبول او مشی می شود و البته این به معنای پذیرش همه روایات و مطالبی که در ادامه می آید، نیست و چه بسا برخی از روایاتی که در نقد دیدگاه احمد بصری به آن استناد می شود در صورت نقد سندی و دلالی مورد پذیرش ما قرار نگیرد، لیکن به کارگیری این شیوه در مقام ابطال ادعای احمد بصری که خود چنین شیوه ای دارد درست و بدون اشکال است.

ادعای احمد بصری

احمد بصری چنین می پندارد که پس از امام مهدی علیه السلام دوازده فرزند از نسل ایشان به ترتیب جانشین آن حضرت خواهند شد و خود را - که نواده امام مهدی علیه السلام می پندارد - اولین وصی و جانشین آن حضرت

می‌داند و براین باور است که او حکومت عدل جهانی مهدوی را پس از پایان یافتن حیات مبارک امام مهدی علیه السلام مدیریت خواهد کرد. مدعی یاد شده در واقع حاوی دو ادعاست؛ نخست این که اوصیا و جانشینان امام مهدی علیه السلام فرزندان آن حضرت هستند و نه امامان رجعت کننده، و دوم این که مطلب یاد شده بر او تطبیق می‌یابد و او خود را فرزند و وصی امام مهدی علیه السلام می‌داند. بنابراین او هم باید دلایل استواری بر کبرای کلی خود - ادعای نخست - ارائه نماید و هم با ادله متقنی مدعی صغروی خود - ادعای دوم - را اثبات نماید. صرف نظر از این که او به لحاظ صغروی هیچ دلیل قابل اعتنایی در اختیار ندارد. مدعی نخست او از ابعاد گوناگونی قابل نقد است. از جمله این که ادعای یاد شده با اعتقاد به آغاز شدن رجعت ائمه علیهم السلام در دوران حیات امام مهدی علیه السلام در تناقض آشکار است؛ چرا که اگر عصر رجعت در دوران حاکمیت امام مهدی علیه السلام آغاز گردد و امامان معصوم علیهم السلام دیگر بار به دنیا بازگردند، طبیعتاً پس از پایان یافتن حیات مبارک امام مهدی علیه السلام آنان عهده دار وصایت و جانشینی آن حضرت خواهند بود و در نتیجه نمی‌توان از شخص یا اشخاص دیگری به عنوان اوصیا و جانشینان امام مهدی علیه السلام یاد کرد.

تعارض آشکار ادعای احمد بصری با مسئله رجعت، او را مجبور به چاره اندیشی برای حل این مشکل کرده است و او برای حل آن مدعی شده که رجعت در دوران آخرین مهدی از فرزندان امام مهدی علیه السلام رخ

خواهد داد و امامان معصوم علیهم السلام نه پس از پایان حیات امام زمان عجل الله فرجه، بلکه پس از رحلت دوازدهمین مهدی از نسل آن حضرت به دنیا باز خواهند گشت.

وی در این باره چنین می نویسد:

واعلم ايضاً ان المهديين علامات الساعة وميقاتها فباخرهم يختم هذا العالم الجسماني ويبدأ عالم الرجعة ثم القيامة.^۱

او در جایی دیگر چنین می نویسد:

وعالم الرجعة يبدأ مع نهاية ملك المهدي الثاني عشر وهو القائم الذي يخرج عليه الحسين.^۲

ادعای یاد شده با این اشکال مواجه خواهد بود که در منابع حدیثی روایات متعددی وجود دارد که از بازگشت امام حسین علیه السلام یا سایر ائمه علیهم السلام در زمان امام مهدی علیه السلام سخن می گویند. به عنوان نمونه از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

... «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» خروج الحسين عليه السلام في سبعين من أصحابه عليهم البيض المذهب لكل بيضة وجهان المؤدون إلى الناس أن هذا الحسين قد خرج حتى لا يشك المؤمنون فيه وإنه ليس بدجال ولا شيطان والحجة القائم بين أظهرهم فإذا استقرت المعرفة في قلوب المؤمنين أنه الحسين عليه السلام جاء الحجة الموت فيكون الذي يغسله ويكفنه ويحنطه ويلحدده في حفرته الحسين بن علي عليه السلام ولا يلي الوصي

۱. الجواب المنير عبر الأثر، ج ۴، ص ۳۰۸.

۲. همان، ص ۲۹۳.

إِلا الوصی؛^۱

...مقصود از «سپس بار دیگر شما را بر آن‌ها غلبه دادیم» خروج حسین است با هفتاد تن از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرین دوسو بر سر دارند و به مردم خبر می‌دهند که این حسین است که رجعت کرده و بیرون آمده تا مؤمنان درباره آن حضرت شک و تردید نکنند و بدون تردید او دجال و شیطان نیست و هنوز حجت قائم بین مردم است. و چون در دل مؤمنان این مطلب استوار شود که او حسین است، اجل حجت فرارسد و حسین بن علی او را غسل می‌دهد و کفن و حنوط می‌کند و به خاک می‌سپارد و عهده‌دار تجهیز جنازه وصی نشود، مگر وصی.

در نتیجه نمی‌توان رجعت را مربوط به زمان آخرین مهدی از نسل امام زمان علیه السلام دانست. وی در پاسخ به این اشکال مدعی شده است که مقصود از «قائم» و «مهدی» در این روایت و امثال آن، امام زمان علیه السلام - فرزند امام حسن عسکری علیه السلام - نیست، بلکه مقصود آخرین مهدی از نسل امام زمان علیه السلام است؛ چرا که از یک سو صفت مهدی و قائم برای مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام مهدی علیه السلام نیز به کار می‌رود. از این رو این تصور اشتباه است که ما از تمام واژه‌های «مهدی» و «قائم» که در احادیث رجعت به کار رفته، امام دوازدهم را فهم کنیم. به عنوان نمونه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین روایت شده است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی اللیلة التی کانت فیها وفاته لعلی علیه السلام: یا أبا الحسن! أحضر صحيفة ودواة. فأملی رسول الله صلی الله علیه و آله وصیته حتی انتهى

[إلى] هذا الموضع فقال: يا علي! إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً فأنت يا علي أول الاثني عشر الامام. وساق الحديث إلى أن قال: وليسلمها الحسن عليه السلام إلى ابنه م ح م د المستحفظ من آل محمد - صلى الله عليه وعليهم - فذلك اثني عشر إماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين له ثلاثة أسامي اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد والاسم الثالث المهدي وهو أول المؤمنين؛^۱

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در شب رحلتش به علی علیه السلام فرمود: ای ابالحسن، صحیفه ودواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید ... : ای علی، بعد از من دوازده امام خواهد بود، و بعد از آن ها دوازده مهدی است. ای علی، تو نخستین آن دوازده امامی! سپس یک یک ائمه را نام برد تا این که فرمود: حسن [عسکری] هم این وصیت را به فرزندش م ح م د که از ما آل محمد و محفوظ است تسلیم کند؛ این ها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود دوازده مهدی دیگر خواهد بود. چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، و یک نام مانند نام پدرم عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او نخستین مؤمنان است.

از سوی دیگر، در روایتی تصریح شده است که امام حسین علیه السلام در زمان امامی رجعت خواهد فرمود که فرزند ندارد و چون فرزند داشتن امام مهدی علیه السلام بر اساس روایات مسلم است، بنابراین مقصود از آن امام نمی تواند امام مهدی علیه السلام باشد، بلکه مقصود دوازدهمین مهدی از نسل

امام زمان علیه السلام است:

دخل علی بن ابی حمزة علی ابی الحسن الرضا علیه السلام فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم، فقال له: إني سمعت جدك جعفر بن محمد علیه السلام يقول: لا يكون الامام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر علیه السلام إنما قال جعفر علیه السلام: لا يكون الامام إلا وله عقب إلا الامام الذي يخرج عليه الحسين بن علی علیه السلام فإنه لا عقب له، فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول؛^۱

علی بن ابی حمزه بر امام رضا علیه السلام وارد شد و عرض کرد: آیا شما امامید؟ فرمود: آری. عرض کرد: من از جدتان جعفر بن محمد شنیدم که امامی نخواهد بود مگر این که فرزندی دارد. امام رضا علیه السلام فرمود: ای پیرمرد، آیا فراموش کرده ای یا خود را به فراموشی زده ای؟ جعفر علیه السلام این چنین نفرمود؛ او فرمود: امامی نخواهد بود مگر این که فرزندی دارد، مگر آن امامی که حسین بن علی علیه السلام براو خروج می کند که او فرزندی ندارد. علی بن ابی حمزه عرض کرد: فدایتان شوم! درست فرمودید؛ از جدتان این چنین شنیدم.

به تعبیر دیگر، مدعای وی بر این بنیان استوار شده است که این مطلب که رجعت در دوران دوازدهمین مهدی از نسل امام مهدی علیه السلام آغاز می شود مقتضای جمع بین روایات است؛ زیرا به گواهی طایفه ای از روایات پس از امام مهدی علیه السلام دوازده نفر از فرزندان آن حضرت که همگی مهدی هستند به ترتیب وصی و جانشین آن حضرت خواهند

شد و دسته‌ای دیگر از روایات بر این دلالت دارند که دوران رجعت در زمان حیات مهدی علیه السلام آغاز خواهد شد و امام حسین علیه السلام به دنیا باز گشته و جانشین مهدی علیه السلام خواهند شد. جمع بین این دو دسته از روایات به این است که بگوییم مقصود از مهدی و قائم در دسته دوم امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه مقصود آخرین مهدی از نسل امام مهدی علیه السلام است. در این صورت به هر دو دسته از روایات اخذ شده است و هیچ یک طرد نشده‌اند.^۱

نقد و بررسی

این مطلب که در برخی از روایات از تمامی پیشوایان معصوم به عنوان مهدی یا قائم یاد شده است، مطلب درستی است که در آن نمی‌توان تردید کرد. به عنوان نمونه می‌توان به این روایات اشاره کرد:

۱. عن الحكم بن أبي نعيم قال: أتيت أبا جعفر عليه السلام وهو بالمدينة، فقلت له: علي نذريين الركن والمقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا؟! فلم يجبني بشئ. فأقمت ثلاثين يوماً، ثم استقبلني في طريق فقال: يا حكم! وإنك له هنا بعد؟ فقلت: نعم، إنني أخبرتك بما جعلت لله علي، فلم تأمرني ولم تمنهني عن شئ ولم تجبني بشئ. فقال: بكر علي غدوة المنزل، فعدوت عليه. فقال عليه السلام: سل عن حاجتك! فقلت: إنني جعلت لله علي نذراً وصياماً وصدقة بين الركن والمقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا، فإن كنت أنت رابطتك وإن لم تكن أنت، سرت في

۱. الرجعة ثالث أيام الله الكبرى، ص ۲۹ با اندکی توضیح.

الأرض فطلبت المعاش. فقال: يا حكم! كلنا قائم بأمر الله. قلت: فأنت المهدي؟ قال: كلنا نهدي إلى الله. قلت: فأنت صاحب السيف؟ قال: كلنا صاحب السيف ووارث السيف. قلت: فأنت الذي تقتل أعداء الله ويعزبك أولياء الله ويظهر بك دين الله؟ فقال: يا حكم! كيف أكون أنا وقد بلغت خمسا! وأربعين [سنة]؟! وإن صاحب هذا الامر أقرب عهداً باللبن متى وأخف على ظهر الدابة!^۱

حکم بن ابی نعیم می گوید: در مدینه بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: من میان رکن و مقام نذر کردم که اگر خدمت شما آمدم از مدینه خارج نشوم تا این که بدانم آیا شما قائم آل محمد هستید یا نه؟! امام در پاسخ چیزی نفرمودند و من یک ماه در مدینه ماندم. روزی در راه با آن حضرت مواجه شدم، فرمود: ای حکم، تو هنوز این جایی؟ عرض کردم: من ماجرای نذر خود را به شما عرض کردم و شما نه مرا به چیزی امر کردید و نه نهی فرمودید و پاسخی به من ندادید. فرمود: فردا صبح زود به منزل بیا. صبحگاه به خدمت آن حضرت رفتم. فرمود: حاجت خود را بگو! عرض کردم: من میان رکن و مقام نذر و روزه و صدقه ای را بر عهده خود قرار دادم که اگر شما را زیارت کردم از مدینه خارج نشوم تا این که بدانم شما قائم آل محمد هستید یا نه؛ پس اگر بودید، ملازم شما شوم و اگر نبودید، به دنبال روزی خود بروم. امام فرمود: ای حکم، همه ما قائم به امر خدا ایم. عرض کردم: آیا شما مهدی هستید؟ فرمود: همه ما به سوی خداوند هدایت می کنیم. پرسیدم: آیا شما صاحب شمشیر هستید؟ فرمود: همه ما صاحب و وارث شمشیر هستیم. عرض کردم: آیا شما همان

کسی هستید که دشمنان خدا را می‌کشند و به سبب شما دوستان خدا عزیز می‌شوند و دین خدا پیروز می‌شود؟ فرمود: ای حکم، چطور من باشم در حالی که سنم به ۴۵ رسیده است؟ صاحب این امر سنش از من کمتر و در سواری بر مرکب از من چالاک‌تر است.

۲. عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن القائم فقال: كلنا قائم بأمر الله، واحد بعد واحد حتى يجيء صاحب السيف، فإذا جاء صاحب السيف جاء بأمر غير الذي كان؛^۱

از امام صادق عليه السلام درباره قائم سؤال شد؛ فرمود: همه ما قائم به امر خداوند هستیم، یکی پس از دیگری، تا این که صاحب شمشیر بیاید. وقتی او آمد چیزی متفاوت با آن چه بوده خواهد آورد.

در عین حال، با دقت در روایات یادشده روشن می‌شود که اطلاق این دو واژه بر سایر پیشوایان معصوم، کاربری عام و شایع این دو لفظ نیست؛ بلکه واژه‌های مورد نظر در مواردی خاص به صورت محدود و با قرینه بر سایر امامان معصوم نیز اطلاق می‌شود، در حالی که کاربری عام و شایع واژه‌های یادشده چیز دیگری است که وقتی این دو واژه بدون قرینه به کار برده می‌شوند، آن معنای خاص از آن اراده می‌شود. آن معنای خاص امام موعودی است که قیام به سیف می‌کند و دنیا را از عدل و داد سرشار می‌نماید. به تعبیر دیگر، به دلیل کثرت استعمال این دو لفظ در امام مهدی عليه السلام گویا واژه‌های یادشده به علم برای آن حضرت تبدیل شده‌اند و وقتی به صورت مطلق به کار می‌روند، از آن

امام مهدی علیه السلام به ذهن متبادر می‌شود و این مطلب روشنی است که با اندک مراجعه به روایات قابل فهم است.

به عنوان نمونه وقتی در روایات گفته می‌شود قیام قائم نشانه‌هایی دارد، یا نشانه‌های قیام قائم به محتوم و غیرمحتوم تقسیم می‌شوند، یا این‌که قائم دو غیبت خواهد داشت، یا این‌که قائم شباهت‌هایی با انبیا دارد، یا این‌که پیامبرگرمی اسلام صلی الله علیه و آله به ظهور مهدی علیه السلام بشارت داده‌اند، یا این‌که به فرموده آن حضرت، مهدی علیه السلام از فرزندان اوست، یا در روایات بیان شده که مهدی علیه السلام از نسل امام علی و فاطمه زهرا علیها السلام است و یا مهدی علیه السلام از نسل حسین علیه السلام است و... در همه این روایات، مقصود از قائم و مهدی همان شخصیت معهود - یعنی امام دوازدهم - است و به همین دلیل بوده که وقتی که پیشوایان معصوم از ظهور مهدی یا نشانه‌های ظهور او یا شباهت‌هایی که او با انبیا دارد و یا ویژگی‌هایی که حکومت او دارد سخن می‌گفتند، اصحابشان این پرسش را مطرح نمی‌کردند که مقصود شما از مهدی و قائم کیست، مهدی اول است یا دوم یا سوم و... این نشان از آن دارد که در ذهن کسانی که در عصر صدور این روایات می‌زیسته‌اند نیز این مطلب مسلم بوده است که همه این روایات ناظر به شخصیتی خاص است.

برای توضیح آن چه گفته شد، توجه به این روایت می‌تواند مفید باشد: یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام

عرض کردم: آیا شما قائم به حق هستید؟ فرمود:

أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَيَمْلُكُهَا عَدْلًا كَمَا مَلِكْتُ جَوْراً هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي، لَهُ غَيْبَةٌ يُطَوَّلُ أَمَدُهَا خَوْفاً عَلَى نَفْسِهِ، يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَبْتُغِي فِيهَا آخِرُونَ؛^۱

من قائم به حق هستم، ولی قائمی که زمین را از دشمنان خداوند پاک می‌کند و آن را آن چنان که از ظلم و ستم آکنده شده از عدل سرشار می‌کند، پنجمین فرزند از نسل من است او از سرترس برجان غیبتی طولانی خواهد داشت که در آن زمان عده‌ای به ارتداد خواهند گرایید و عده‌ای دیگر ثابت قدم خواهند ماند.

از پاسخ امام علیه السلام روشن می‌شود که مقصود یونس از قائم، همان امام معهودی بوده است که دنیا را از عدل و داد پر می‌کند و امام توضیح می‌دهد که من هم قائم به معنای قیام کننده به حق هستم، اما آن کسی که مقصود توست و از او پرسش کردی، پنجمین فرزند از نسل من است. بنابراین هم پرسش‌گربا سؤال از قائم، به امام مهدی علیه السلام نظر داشته و هم امام موسی بن جعفر علیه السلام به پرسش‌گرتوجه می‌دهند که امام قائم معهود، همان امام مهدی علیه السلام است.

در روایت دیگری چنین می‌خوانیم که مردی خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام رسید و عرض کرد: صاحب این امر کیست؟ امام فرمود:

أَمَّا إِنَّهُمْ يُقْتُلُونَ بَعْدَ مَوْتِي فَيَقُولُونَ: هُوَ الْقَائِمُ، وَمَا الْقَائِمُ إِلَّا

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۱.

بَعْدِي بَسِينٍ؛^۱

آگاه باشید که آنان پس از مرگ من آزموده می‌شوند. پس می‌گویند: او همان قائم است، در حالی که قائم نخواهد بود مگر پس از گذشت سال‌ها.

در این روایت، امام موسی بن جعفر علیه السلام قائم بودن را از خود نفی کرده و از آمدن قائم در سال‌های بعد سخن گفته است و این حکایت از آن دارد که هم به حسب فرمایش امام کاظم علیه السلام و هم بر اساس مرتکرات شیعیان معاصر آن حضرت، مقصود از واژه قائم همه پیشوایان معصوم نبوده است^۲ و وقتی این لفظ بدون قرینه به کار می‌رفته مقصود از آن یک شخص خاص، یعنی همان امام موعودی بوده است که دنیا را از عدل و داد پرمی‌کند.

روایات ظاهر

با توجه به آنچه گفته شد، درمی‌یابیم وقتی واژه‌های قائم و مهدی بدون قرینه به کار می‌روند بر اساس ظهور عرفی، مقصود از آن امام مهدی علیه السلام است و این ظهور حجت است و تا دلیل محکم و استواری وجود نداشته باشد نمی‌توانیم از این الفاظ معنای دیگری برداشت کنیم. بر همین اساس به حسب ظهور عرفی، مقصود از مهدی و قائم در

۱. همان، ج ۴۸، ص ۲۶۶.

۲. این‌که برخی از شیعیان امام کاظم علیه السلام را به اشتباه قائم می‌خوانند، نشان می‌دهد بر اساس مرتکرات ذهنی آنان، قائم مورد نظریک شخص خاص است و الا قائم خواندن آن حضرت و نه سایر ائمه علیهم السلام وجهی نخواهد داشت.

روایات متعددی که بر تحقق زمان رجعت در دوران حکومت مهدی یا قائم دلالت دارند، امام مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و دوازدهمین فرزند از نسل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. برخی از این روایات بدین قرارند:

۱. أبی عبد الله علیه السلام سأل عن الرجعة أحمق هي؟ قال: نعم، فقیل له: من أول من يخرج؟ قال: الحسين علیه السلام يخرج على اثر القائم علیه السلام. قلت: ومعه الناس كلهم؟ قال: لا بل كما ذكر الله تعالى في كتابه: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» قوم بعد قوم؛^۱
از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا رجعت حق است؟ فرمود: آری. سؤال شد: اولین کسی که خارج می شود کیست؟ فرمود: حسین علیه السلام در پی قائم خارج می شود. پرسیدم: تمام مردم با او خواهند بود؟ فرمود: نه، بلکه آن طور که خداوند متعال در کتابش فرموده: «روزی که در صور دمیده می شود پس دسته دسته می آیند.» گروهی پس از گروه دیگر.

۲. أبی جعفر علیه السلام قال: قال الحسين علیه السلام لأصحابه قبل أن يقتل: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لی: یا بنی! انک ستساق إلى العران وهی ارض قد التقی فیها النبیون وأوصیاء النبیین وهی ارض تدعی عمورا وانک تستشهد بها ویستشهد معک جماعة من أصحابک ولا یجدون ألم مس الحديد وتلی: «یا ناز کونی بزداً وسلاماً علی ابراهیم» یکون الحرب علیک وعلیهم برداً وسلاماً فأبشروا فوالله لو قتلونا فاتنا نرد علی نبینا صلی الله علیه و آله ثم امکت ما شاء الله فأكون أول من تنشق الأرض عنه فأخرج خرجة توافق خرجة أمير المؤمنین علیه السلام وقيام قائمنا وحیة

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۸.

رسول الله ﷺ...؛^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام پیش از شهادتش فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: پسر، توبه عران برده می شوی و آن زمینی است که در آن پیامبران و اوصیایشان با یکدیگر ملاقات کرده اند و آن زمینی است که عمورا خوانده می شود و تو در آن جا شهید خواهی شد و عده ای از اصحاب تو هم شهید خواهند شد و آنان درد سلاح را احساس نخواهند کرد. و این آیه را قرائت فرمود: «ای آتش، بر ابراهیم سرد و سالم باش!» جنگ بر تو و آنان سرد و سالم خواهد بود. پس بشارت باد بر شما! سوگند به خداوند، اگر ما را کشتند بر پیامبران وارد می شویم، سپس به اندازه ای که خداوند بخواهد درنگ خواهیم کرد و پس از آن اولین کسی خواهیم بود که زمین برایش شکافته می شود و خارج می شوم، همزمان با خروج امیر مؤمنان علیه السلام و قیام قائم مان و حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله...

۳. عن أبي جعفر علیه السلام قال: كَأَنِّي بَعْدَ اللَّهِ بِنِ شَرِيكِ الْعَامِرِيِّ عَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءٌ وَذَوَابِتُهَا بَيْنَ كَتْفَيْهِ مَصْعَدًا فِي لُحْفِ الْجَبَلِ بَيْنَ يَدَيْ قَائِمْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ مَكْرُونٍ وَ مَكْرُورُونَ؛^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: گویا عبد الله بن شریک عامری را در مقابل قائم ما اهل بیت می نگرم که عمامه سیاه بر سر می هایش بین دو کتفش ریخته از شکاف کوه بالا می رود و همراه با چهار هزار نفر حمله می کنند و باز می گردند.

۱. همان، ص ۵۰ - ۵۱.

۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۸۱.

بنابراین به حسب متفاهم عرفی از روایات یادشده چنین فهمیده می‌شود که امام حسین علیه السلام در زمان امام مهدی علیه السلام رجعت خواهند فرمود و دوران رجعت نه مربوط به دوران حیات دوازدهمین فرزند از نسل امام مهدی علیه السلام بلکه مربوط به دوران خود آن بزرگوار است.

روایات صریح

افزون بر روایات یادشده - که بر رجعت امام حسین علیه السلام در زمان امام مهدی علیه السلام دلالت داشتند و البته به حسب ظهور عرفی مقصود از مهدی وقائم در این روایات، امام مهدی علیه السلام است - روایات متعددی نیز وجود دارد که نه به حسب ظهور که گاه به صراحت و گاه به مدد قراین داخلی بر این دلالت دارند که عصر رجعت در دوران امام مهدی علیه السلام آغاز خواهد شد و امام حسین علیه السلام در دوران حیات امام مهدی علیه السلام به دنیا بازمی‌گردند. در این روایات قراینی وجود دارد که راه بر حمل آن بر مهدیانی که فرزند امام مهدی علیه السلام هستند می‌بندد؛ به عنوان نمونه، می‌توان به این روایات اشاره کرد.

۱. قال أبو عبد الله علیه السلام: إذا ظهر القائم علیه السلام من ظهر هذا البيت، بعث الله معه سبعة وعشرين رجلاً، منهم أربعة عشر رجلاً من قوم موسى علیه السلام، وهم الذين قال الله [تعالى]: ﴿وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ وأصحاب الكهف ثمانية، والمقداد وجابر الأنصاري، ومؤمن آل فرعون، ويوشع بن نون وصي موسى علیه السلام؛^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی قائم از پشت این خانه آشکار شود

۱. دلائل الامامة، ص ۲۶۳-۲۶۴.

خداوند با او ۲۷ نفر را برمی‌انگیزد، از جمله ۱۴ نفر از قوم موسی علیهم‌السلام که خداوند متعال درباره‌شان فرموده است: «و جماعتی از قوم موسی به دین حق هدایت جسته و به آن دین بازمی‌گردند.» و هشت نفر از اصحاب کهف و مقداد و جابر انصاری و مؤمن آل فرعون و یوشع بن نون وصی موسی علیهم‌السلام.

تعبیر ظهر من ظهر هذا البيت قرینه است که این روایت ناظر به امام مهدی علیه‌السلام است؛ زیرا همچنان که در روایات فراوانی بیان شده است، آن حضرت پس از غیبت از کنار خانه کعبه ظهور می‌فرماید. به عنوان نمونه می‌توان به این روایات اشاره کرد:

امام علی علیه‌السلام فرمود:

المهدی من ذرّتی، یظهر بین الرکن والمقام^۱؛
مهدی از فرزندان من است، بین رکن و مقام آشکار می‌شود.

باز از آن حضرت چنین روایت شده است:

وهو الشمس الطالعة من مغربها، یظهر عند الرکن والمقام^۲؛
او خورشیدی است که از مغربش طلوع می‌کند، نزد رکن و مقام آشکار می‌شود.

براین اساس روایت مورد بحث نیز - که از ظهور مهدی از پشت خانه کعبه سخن می‌گوید - ناظر به امام مهدی علیه‌السلام است و نمی‌توان آن را مربوط به شخصیت دیگری دانست.

۱. معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۷۸.

از سوی دیگر، احمد بصری خود نیز به این که روایات مربوط به رجعت اصحاب کهف، ناظر به دوران امام مهدی علیه السلام است اعتراف کرده و در جایی می نویسد:

اما ما روی ان اصحاب الكهف یبعثون مع القائم هم بعض المخلصین
من اصحاب رسول الله و امیر المؤمنین کمالک الاشراف لیس المقصود
هم انفسهم بل المراد فی هذه الروایات نظائرهم من اصحاب القائم.^۱

بنابراین خود او نیز روایتی که از رجعت اصحاب کهف سخن می گوید را مربوط به دوران امام مهدی علیه السلام می داند، لیکن به باور او مقصود از رجعت اصحاب کهف، وجود کسانی از اصحاب امام مهدی علیه السلام است که شبیه اصحاب کهف اند. این سخن - که مقصود از اصحاب کهف کسانی است که شبیه اصحاب کهف اند و مقصود از مقدار کسی است شبیه او و جابر انصاری یعنی کسی شبیه جابرو... - تأویلی بی دلیل و ناپذیرفتنی است و روایت نیز ظرفیت چنین تأویلی را ندارد و در ادامه در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت. بنابراین به اعتراف او روایت مورد نظر مربوط به مهدی بیست و چهارم نیست و مربوط به امام زمان علیه السلام است و از سوی دیگر، تفسیر مورد نظر او به دلیل مخالفت با روایت مردود است؛ در نتیجه روایت مورد نظر دلیلی بر آغاز رجعت در دوران امام مهدی علیه السلام به شمار می رود.

۲. عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ينزل عیسی ابن مریم علیها السلام عند انفجار الصبح

۱. الجواب المنیر عبر الاثیر، ج ۱-۴، سؤال ۷۲.

ما بین مهرو دین و هما ثوبان اصفران من الزعفران، ابيض الجسم، أصهب الرأس، أفرق الشعر، كأن رأسه يقطر دهنًا، بيده حربة، يكسر الصليب ويقتل الخنزير ويهلك الدجال ويقبض أموال القائم ويمشي خلفه أهل الكهف، وهو الوزير الأيمن للقائم وحاجبه ونائبه، ويبسط في المغرب والمشرق الأمن من كرامة الحجة بن الحسن ... ويعمر في سبعين الفاً منهم اصحاب الكهف...^۱

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام هنگام دیدن صبح از آسمان فرود می آید، در حالی که دوجامه زرد شده با زعفران پوشیده و بدنش سفید، موی سرش سرخ و فرق سرش باز است و گویا از سرش روغن می چکد. او صلیب را می شکند، خوک را می کشد، دجال را به قتل می رساند و اموال قائم را تحویل می گیرد و اصحاب کهف پشت سرش حرکت می کنند. او وزیر راست قائم و دربان و نایب اوست و ایمنی را در شرق و غرب عالم از کرامت حجت بن الحسن می گستراند ... و در میان هفتاد هزار نفر که اصحاب کهف هم از آنان هستند عمره می گذارد

در این روایت نیز از همراهی اصحاب کهف با حضرت عیسی علیه السلام سخن گفته شده و از آن جا که بر اساس روایات متفق علیه شیعه و اهل سنت نزول حضرت عیسی علیه السلام در زمان امام مهدی علیه السلام رخ خواهد داد، رجعت در زمان امام مهدی علیه السلام آغاز خواهد شد. از جمله روایاتی که بر نزول حضرت عیسی علیه السلام در زمان امام مهدی علیه السلام دلالت دارد، این حدیث از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است:

... وانه ليخرج من صلب الحسين عليه السلام أمة أبرار آمناء معصومون قوامون بالقسط، ومنا مهدي هذه الأمة الذي يصلى عيسى بن مريم خلفه. قلنا: من يا رسول الله؟ قال: هو التاسع من صلب الحسين، تسعة من صلب الحسين أمة أبرار، والتاسع مهديهم يملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً؛^۱

... همانا از پشت حسين عليه السلام امامان نيك و امين و معصوم كه برپا دارندگان قسط اند خارج مى شود و مهدي اين امت كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز مى گزارد از ماست. برسيديم: اى پيامبر خدا، او كيست؟ فرمود: او نهمين فرزند از پشت حسين است. نه نفر از پشت حسين امامان نيك اند و نهمين نفر مهدي آنهاست كه زمين را آن چنان كه آكنده از ظلم و ستم شده است از عدل و داد سرشار مى كند.

۳. عن سلمان رضي الله عنه قال: قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله - تبارك وتعالى - لم يبعث نبياً ولا رسولاً إلا جعل له اثني عشر نقيباً. فقلت: يا رسول الله، لقد عرفت هذا من أهل الكتابين. فقال: يا سلمان: هل علمت من نقبائى ومن الاثني عشر الذين اختارهم الله للأمة من بعدى؟ فقلت: الله ورسوله أعلم. فقال: يا سلمان، خلقنى الله من صفوة نوره، ودعائى فأطعته، وخلق من نورى علياً، ودعاه فأطاعه، وخلق من نور على فاطمة، ودعاه فأطاعته، وخلق منى ومن على وفاطمة: الحسن، ودعاه فأطاعه، وخلق منى ومن على وفاطمة: الحسين، فدعاه فأطاعه. ثم سمانا بجمسة أسماء من أسمائه، فالله المحمود وأنا محمد، والله العلى وهذا على، والله الفاطر وهذه فاطمة، والله ذو الاحسان وهذا الحسن، والله المحسن وهذا الحسين. ثم خلق متاً ومن نور الحسين، تسعة

أُمَّة، فدعاهم فأطاعوه، قبل أن يخلق سماء مبنية، وأرضا مدحية، ولا ملكاً ولا بشراً، وكنا نوراً نسيح الله، ونسمع له ونطيع. قال سلمان: فقلت يا رسول الله! بأبي أنت وأمي، فما لمن عرف هؤلاء؟ فقال: يا سلمان، من عرفهم حق معرفتهم، واقتدى بهم، ووالى وليهم، وتبرأ من عدوهم، فهو والله متا، يرد حيث نرد، ويسكن حيث نسكن. فقلت: يا رسول الله! وهل يكون إيمان بهم بغير معرفة بأسمائهم وأنسابهم؟ فقال: لا يا سلمان. فقلت: يا رسول الله! فأنى لى بهم وقد عرفت إلى الحسين؟ قال: ثم سيد العابدين على بن الحسين، ثم ابنه محمد بن على باقر علم الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين، ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم ابنه موسى بن جعفر الكاظم غيظه صبرافى الله - عزوجل - ثم ابنه على بن موسى الرضى لأمرالله، ثم ابنه محمد بن على المختار من خلق الله، ثم ابنه على محمد الهادى إلى الله، ثم ابنه الحسن بن على الصامت الأمين لسرالله، ثم ابنه محمد بن الحسن الهادى المهدي الناطق القائم بحق الله. ثم قال: يا سلمان! إنك مدركه، ومن كان مثلك، ومن تولاه بحقيقة المعرفة. قال سلمان: فشكرت الله كثيراً ثم قلت: يا رسول الله! وإنى مؤجل إلى عهده؟ قال: يا سلمان! اقرأ ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾. قال سلمان: فاشتد بكائى وشوقى، ثم قلت: يا رسول الله! أبعهد منك؟ فقال: إى والله، الذى أرسل محمداً بالحق، منى ومن على وفاطمة والحسن والحسين والتسعة، وكل من هو متا ومعنا، ومضام فينا، إى والله يا سلمان، وليحضرن إبليس وجنوده، وكل من محض الإيمان محضاً ومحض الكفر محضاً، حتى يؤخذ بالقصاص والأوتار، ولا يظلم ربك أحداً، ويحقق تأويل هذه الآية: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي

الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَتَمَكَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِثْمَهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿۱۰۰﴾ قال سلمان: فقامت
من بين يدي رسول الله ﷺ وما يبالي سلمان متى لقي الموت، أو
الموت لقيه؛^۱

سلمان می‌گوید که پیامبر ﷺ به من فرمود: خدا پیامبری را
مبعوث نکرد، مگر این که برای او دوازده وصی قرارداد. عرض
کردم: ای رسول خدا، من این مطلب را از یهودیان و مسیحیان
شنیده‌ام. فرمود: آیا می‌دانی جانشینان دوازده‌گانه من که
خداوند برای امت برگزیده، چه کسانی هستند؟ عرض کردم:
خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. پیامبر فرمود: ای سلمان، خدا مرا
از نور برگزیده‌اش خلق کرد و مرا خواند و من پذیرفتم و از نور من
علی را خلق کرد و او را خواند و او نیز اطاعت کرد و از نور علی،
فاطمه را آفرید و او را خواند. فاطمه نیز اطاعت کرد و از من و از
علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و او را خواند. او نیز پذیرفت و از
من و از علی و فاطمه، حسین را آفرید و او را خواند. حسین نیز
اطاعت کرد. سپس به پنج نام از نام‌های خویش، ما را نامید.
پس خداوند محمود است و من محمد، و خداوند علی است و
این هم علی، و خداوند فاطراست و این فاطمه، و خداوند دارای
احسان است و این حسن، و خداوند محسن است و این
حسین؛ سپس از ما و نور حسین، نه امام را آفرید و آن‌ها را خواند.
پس همه اطاعت کردند، قبل از آن که آسمان افراشته و زمین
گسترده را بیافریند و آن‌گاه که نه ملکی بود و نه بشری، ما نوری
بودیم که خدا را تسبیح می‌کردیم و از او فرمان می‌بردیم.

عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایتان! چه پاداشی است برای کسی که آن‌ها را بشناسد. پیامبر ﷺ فرمود: کسی که آن‌ها را - چنان که حق معرفت آن‌هاست - بشناسد و از آن‌ها پیروی کند و دوستان آن‌ها را دوست بدارد و دشمنان آنان را دشمن بدارد؛ پس به خدا قسم اواز ماست. هر جا ما وارد شویم، او نیز وارد می‌شود و هر جا ما اقامت کنیم، او هم اقامت می‌کند.

عرض کردم: ای رسول خدا، آیا ایمان به آن‌ها، بدون شناختن اسم و نسب‌شان امکان دارد؟ فرمود: خیر. عرض کردم: ای رسول خدا، من چگونه می‌توانم آن‌ها را بشناسم؟ فرمود: بعد از حسین - سرور عبادت‌کنندگان - علی پسر حسین است، بعد از او فرزندش محمد باقر، سپس جعفر صادق، بعد موسی کاظم، نفر بعدی علی بن موسی الرضا، سپس فرزندش محمد، بعد از وی علی هادی، بعدی حسن، نفر بعد محمد مهدی که قائم به امر خداوند است. سپس فرمود: ای سلمان، تو او را درک می‌کنی و هر کس مثل تو باشد و هر کس با این شناخت ولایت او را بپذیرد. گفتم: خدا را شکر! آیا من تا زمان ایشان زنده می‌مانم؟ پیامبر این آیه را در پاسخ به من خواند: «پس زمانی که وعده اول از آن دو وعده فرارسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما برمی‌انگیزیم؛ خانه‌ها را جست‌وجو می‌کنند و این وعده حق، قطعی است. پس شما را بر آن‌ها چیره می‌کنیم و شما را به وسیله دارایی‌ها و فرزندان کمک خواهیم کرد و نفرات شما را بیشتر [از دشمن] قرار می‌دهیم.»

در حالی که شوق و گریه‌ام شدیدتر شده بود، عرض کردم: ای رسول خدا، آیا شما نیز در آن زمان حضور خواهید داشت؟ فرمود: بله، قسم به خدایی که مرا به حق فرستاده است، من و

علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند او و هر کس که از ماست و همراه ما و در راه ما به او ظلم شده، حضور خواهیم داشت. بله، قسم به خداوند، به راستی ابلیس و لشکریانش و هر کسی که ایمان خالص دارد یا کافر محض است، حاضر می‌شوند تا از آن‌ها قصاص گرفته شود و خدا به احدی ظلم نمی‌کند و این است تأویل این آیه خداوند که می‌فرماید: «و ما می‌خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و لشکریانشان آن چه را از آن‌ها بیم داشتند، نشان دهیم.»

سلمان می‌گوید: از محضر پیامبر برخاستم، اما دیگر برایم مهم نبود مرگ را ملاقات کنم یا مرگ مرا در یابد.

به تصریح این روایت، سلمان، امام مهدی علیه السلام فرزند بلا واسطه امام حسن عسکری علیه السلام را درک خواهد کرد؛ یعنی در زمان آن حضرت زنده خواهد شد. در نتیجه این روایت نیز به صراحت بر آغاز شدن عصر رجعت در زمان حیات امام مهدی علیه السلام دلالت دارد و با دیدگاهی که دوران رجعت را مربوط به دوازدهمین مهدی از نسل امام زمان علیه السلام می‌داند در تقابل آشکار است.

۴. عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ قال: قتل علي بن أبي طالب عليه السلام و طعن الحسن عليه السلام ﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ قال: قتل الحسين عليه السلام ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ فإذا جاء نصر دم الحسين عليه السلام. ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ قوم يبعثهم الله قبل خروج القائم عليه السلام فلا يدعون وترا لآل محمد إلا قتلوه ﴿وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾

خروج القائم علیه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» خروج الحسين علیه السلام فی سبعین من أصحابه علیهم البيض المذهب لكل بیضة وجهان المؤدودن إلى الناس أن هذا الحسين قد خرج حتی لا یشك المؤمنون فيه وإنه لیس بدجال ولا شیطان والحجة القائم بین أظهرهم فإذا استقرت المعرفة فی قلوب المؤمنین أنه الحسين علیه السلام جاء الحجة الموت فیکون الذی یغسله ویکفنه ویمنطه ویلحده فی حفرته الحسين بن علی علیه السلام ولا یلی الوصی إلا الوصی.^۱

به اعتراف طرف داران احمد بصری، صدراین روایت ناظر به امام مهدی است. آن‌ها در این باره چنین می‌نویسند:

امام صادق علیه السلام دربارہ قول خداوند متعال: «و بر بنی اسرائیل در کتاب مقرر داشتیم که در زمین دوبار فساد خواهید کرد» فرمود: کشتن امام علی بن ابی طالب علیه السلام و طعنه زدن به امام حسن علیه السلام است. «و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست»، کشتن امام حسین علیه السلام است. «پس زمانی که وعده اول آن دو فرا رسد»، یعنی زمانی که پیروزی خون خواهان حسین علیه السلام برسد، «بندگان از خود که سخت نیرومند هستند بر شما مبعوث می‌کنیم، پس در خانه‌ها به تجسس درآیند»، آن‌ها گروهی هستند که خداوند آن‌ها را قبل از خروج قائم علیه السلام مبعوث می‌کند. پس خونی (و مسئول خونی) از آل محمد به جای نگذارند، مگر آن‌که او را بکشند. «و آن وعده‌ای انجام شدنی است»، یعنی خروج قائم علیه السلام.

در این حدیث متوجه شدیم کسانی به خون خواهی امام

حسین علیه السلام برمی خیزند که پیش از قیام امام مهدی علیه السلام قیام می کنند و خون خواه امام حسین علیه السلام باید یکی از فرزندانش و اهل بیت علیهم السلام باشد. پس حتماً وصی امام مهدی علیه السلام که پیش از ایشان قیام می کند، خون خواه امام حسین علیه السلام است؛ مطلبی که قبلاً هم به آن اشاره کردیم.

در مجموع دو تفسیر از این آیات کریمه، مشخص می شود که پیش از قائم، قائمی قیام می کند؛ یعنی دو قائم در آخر الزمان وجود دارد. قائمی که در ابتدا قیام می کند، وصی امام مهدی علیه السلام است که پیش از ایشان می آید و قائم دوم، امام مهدی علیه السلام است.^۱

از آن چه گفته شد دریافتیم که طرف داران احمد بصری در این باره دو ادعا دارند؛ نخست این که این حدیث مربوط به امام مهدی علیه السلام است و نه دوازدهمین مهدی از نسل آن حضرت؛ دوم این که از این روایت استفاده می شود پیش از ظهور امام مهدی قائمی وجود خواهد داشت. از این دو ادعا گرچه ادعای دوم باطل است، لیکن به اعتراف آنان این روایت ناظر به امام مهدی علیه السلام است و نه دوازدهمین مهدی از نسل آن حضرت.

اگر به اعتراف طرف داران احمد، مقصود از واژه قائم در صدر این روایت امام مهدی علیه السلام است، بر اساس ظهور عرفی، قائم در انتهای روایت نیز همان حضرت است؛ چرا که وقتی درباره خروج عده ای پیش از قیام قائم و در ادامه از خروج قائم و در انتها از رجعت امام حسین علیه السلام در

۱. shakhsighablazemam: 11 (مجموعه کتب انصار امام المهدی).

زمان قائم سخن گفته می‌شود، براساس فهم عرف، مقصود از قائم در این سه جمله یک نفر است و به‌کارگیری یک واژه در یک روایت و قصد کردن دو نفر از آن بدون وجود قرینه حکیمانه نیست. بنابراین مفاد روایت مورد بحث این خواهد بود که در زمان امام مهدی علیه السلام رجعت امام حسین علیه السلام رخ خواهد داد.

۵. مفضل بن عمر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام از قائم و کسانی از اصحاب ماکه در انتظار آن حضرت از دنیا رفته‌اند سخن به میان آمد. آن حضرت فرمود:

إِذَا قَامَ أُمَّي الْمُؤْمِنِ فِي قَبْرِهٖ فَيَقَالُ لَهُ: يَا هَذَا إِنَّهٗ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَيَأْتِي تَشَأُنٌ تَلْحَقُ بِهِ فَالْحَقْ، وَإِنْ تَشَأُنٌ تَقِيمُ فِي كِرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقْمِ؛^۱
چون قائم قیام کند در قبر نزد مؤمن رفته به او گفته می‌شود: ای فلان، صاحب تو آشکار شده است، اگر می‌خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر می‌خواهی در کرامت پروردگارت مقیم باشی بمان.

روشن است که مقصود از قائم در این روایت امام مهدی علیه السلام است؛ زیرا آن امامی که مؤمنان در طول تاریخ منتظر ظهورش بوده‌اند کسی جز آن حضرت نیست. به تعبیر دیگر، لازمه این ادعای احمد بصری که رجعت در زمان مهدی بیست و چهارم رخ می‌دهد، این است که آن موعودی که مؤمنان در طول تاریخ چشم‌انتظارش بوده‌اند و با انتظار ظهورش رخ درنقاب خاک کشیده‌اند، دوازدهمین مهدی از نسل امام

۱. الغیبة (طوسی)، ص ۴۵۹.

زمان علیه السلام بوده است، در حالی که این ادعا بدیهی البطلان است.
 ۶. سیف بن عمیره نیز می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

المؤمن ليخير في قبره، إذا قام القائم، فيقال له: قد قام صاحبك، فإن أحببت أن تلحق به فالحق، وإن أحببت أن تقيم في كرامة الله فأقم؛^۱
 هنگامی که قائم قیام کرد، به مؤمن در قبرش خبر داده می‌شود و به او گفته می‌شود: صاحب توفیام کرد؛ اگر می‌خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر می‌خواهی در کرامت پروردگارت مقیم باشی، بمان.

۷. امام صادق علیه السلام در روایتی طولانی در پاسخ به پرسش‌های مفضل چنین می‌فرماید:

... أول ولادته وقت الفجر من ليلة الجمعة، لثمان خلون من شعبان سنة سبع وخمسين ومائتين... ويقف بين الركن والمقام، فيصرخ صرخة فيقول: يا معاشر نقبائي وأهل خاصتي ومن ذخرهم الله لنصرتي قبل ظهوري على وجه الأرض! اتتوني طائعين!... ثم يصبحون وقوفاً بين يديه، وهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً بعدة أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر. قال المفضل: يا مولاي! يا سيدى! فأتان وسبعون رجلاً الذين قتلوا مع الحسين بن علي عليه السلام يظهرون معهم؟ قال: يظهر منهم أبو عبد الله الحسين بن علي عليه السلام في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علي عليه السلام وعليه عمامة سوداء... فإذا دنت الشمس للغروب، صرخ صارخ من مغربها: يا معشر الخلائق! قد ظهر ربكم بوادي اليباس من أرض فلسطين وهو عثمان بن عنبسة الأموي من ولد يزيد بن معاوية

فبایعوه تمهدوا...^۱؛

... ولادت او شب جمعه بیست و دوم شعبان سال ۲۵۷ هنگام طلوع فجر است... او بین رکن و مقام می ایستد و فریاد سر می دهد: ای گروه نقبای من و خواص من و کسانی که خداوند آن ها را برای یاری من پیش از ظهورم بر روی زمین ذخیره کرده است، مطیعانه نزد من آیید... آنان که ۳۱۳ مرد به تعداد اصحاب پیامبر خداوند در جنگ بدر هستند صبحگاهان نزد او حاضری شوند. مفضل پرسید: سرورم، آیا ۷۲ نفری که با حسین بن علی به شهادت رسیدند با او آشکار می شوند؟ امام فرمود: از آن ها ابا عبدالله حسین بن علی همراه با دوازده هزار نفر از شیعیان علی در حالی که بر سرش عمامه سیاهی است آشکار می شود... چون نزدیک غروب شد آواز دهنده ای از جانب مغرب فریاد می زند: ای مردم، پروردگار شما عثمان بن عنبسه از فرزندان یزید بن معاویه از وادی خشک در سرزمین فلسطین آشکار شد؛ با او بیعت کنید تا هدایت شوید....

همچنان که ملاحظه می شود، در این روایت از تولد امام مهدی عجل الله فرجه در سال ۲۵۷ سخن گفته شده و در ادامه به ماجرای رجعت امام حسین علیه السلام در زمان امام مهدی علیه السلام پرداخته شده است. بنابراین نمی توان این روایت را ناظر به مهدی بیست و چهارم - که هنوز زاده نشده - دانست. افزون بر این که در ادامه روایت به خروج سفیانی اشاره شده است؛ همان سفیانی که بر اساس روایات متواتر از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام است و نه نشانه های مهدی بیست و چهارم و این نکته

نیز خود دلیل دیگری است بر این مطلب که روایت یاد شده در ارتباط با امام مهدی علیه السلام است و اعتقاد به آغاز شدن دوران رجعت در زمان دوازدهمین فرزند از نسل امام مهدی علیه السلام بی اساس است.

۸. امام علی علیه السلام فرمود:

... وینادی مناد من السماء باسم رجل من ولدی، وتكثر الآيات حتى يتمنى الاحياء الموت مما يرون من الأهوال، فمن هلك استراح، ومن يكون له عند الله خير نجا، ثم يظهر رجل من ولدی يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يأتيه الله ببقايا قوم موسى عليه السلام ويحیی له أصحاب الكهف، ويؤيده الله بالملائكة والجن وشيعتنا المخلصين، وينزل من السماء قطرها، وتخرج الأرض نباتها.^۱

این روایت نیز بر رجعت اصحاب کهف در زمان مردی از نسل امام علی علیه السلام دلالت دارد که زمین را از عدل و داد سرشار می کند و در زمان او آسمان بارانش را می باراند و زمین گیاهانش را می رویاند. افزون بر این، در روایات متعدد دیگری این ویژگی ها برای امام مهدی علیه السلام بر شمرده شده است.^۲ تعبیر «یملأ الأرض قسطاً وعدلاً» به روشنی نشان می دهد این روایت ناظر به مهدی بیست و چهارم نیست؛ زیرا با تشکیل حکومت امام مهدی علیه السلام و تثبیت آن، فرزندان و جانشینان آن حضرت حکومت سرشار از عدل را از امام مهدی علیه السلام تحویل خواهند گرفت، نه این که پر شدن دنیا از عدل و داد سال ها پس از رحلت امام مهدی علیه السلام آن هم

۱. الهدایة الکبری، ص ۱۶۳.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۵.

توسط دوازدهمین فرزند از نسلشان رخ دهد.

۹. قال لی أبو جعفر علیه السلام: أما لو قام قائمنا لقد ردت إليه الحميراء حتى يجلدها الحد وحتى ينتقم لابنة محمد فاطمة علیها السلام منها. قلت: جعلت فداك! ولم يجلدها الحد؟ قال: لفريتها على أم إبراهيم. قلت: فكيف آخره الله للقائم؟ فقال: لأن الله تبارك وتعالى بعث محمد صلی الله علیه وآله وسلم رحمة وبعث القائم علیه السلام نقمة؛^۱

آگاه باشید چون قائم ما قیام کند، عایشه به سوی او بازگردانده می شود تا این که بر او حد جاری کند و انتقام فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه وآله وسلم را از او بگیرد. گفتم: فدایت شوم! چرا بر او حد جاری می کند؟ فرمود: به دلیل افترايي که به ام ابراهیم زد. پرسیدم: چگونه خداوند آن را برای قائم به تأخیر انداخت؟ فرمود: زیرا خداوند بلندمرتبه محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برای رحمت مبعوث کرد و قائم را برای عذاب برخواهد انگيخت.

در این روایت، تعبیر قیام قائم وجود دارد که ناظر به قیام امام مهدی علیه السلام است و در روایات مشابه درباره آن حضرت به کار رفته و اساساً هیچ توضیحی برای این مطلب که انتقام از عایشه توسط مهدی بیست و چهارم انجام گیرد، نمی توان ارائه داد؛ همچنان که برای مبعوث به نقمت شدن مهدی بیست و چهارم نمی توان توجیهی ارائه کرد؛ زیرا با گسترش حکومت عدل مهدوی و عمومیت یافتن دانش و حکمت و اخلاق و گرایش همه یا اکثریت انسان ها به خوبی ها و فضیلت ها و نهادینه شدن این وضعیت در سایه تثبیت حکومت امام

۱. علل الشریع، ج ۲، ۵۷۹ - ۵۸۰.

مهدی علیه السلام دیگر دلیلی برای نعمت ورزی توسط مهدی بیست و چهارم وجود نخواهد داشت.

قرینه دیگری که مطلب یادشده را تأیید می‌کند این روایت است:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا تمنى أحدكم القائم فليتمنه في عافية فإن الله بعث محمداً عليه السلام رحمة و يبعث القائم نقمة؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: چون یکی از شما آرزوی قائم می‌کند او را همراه با عافیت آرزو کند؛ زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان رحمت مبعوث کرد و قائم را برای عذاب برخواهد انگیخت.

روشن است که مقصود از قائم در این روایت، امام مهدی علیه السلام است؛ زیرا آن مهدی ای که مؤمنان در طول تاریخ تمنای لقای او را داشته‌اند، امام دوازدهم است و نه مهدی بیست و چهارم.

افزون بر آن چه گذشت، در روایات متعددی به مؤمنان توصیه شده است که در دعاهای خود از درگاه خداوند این درخواست را داشته باشند که در دوران ظهور امام مهدی علیه السلام به دنیا بازگشته و از فیوضات دولت مهدوی بهره‌مند گردند؛ از جمله در دعای عهد صادر شده از امام صادق عليه السلام چنین می‌خوانیم:

۱۰. اللهم ان حال بيني وبينه الموت الذي جعلته على عبادك حتماً مقضياً فاخرجني من قبری موتراً كقني شاهراً سيفي.^۲

و باز از آن حضرت چنین نقل شده است:

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۳.

۲. مصباح، ص ۵۵۱.

۱۱. هرکس پس از هرفریضه این دعا را بخواند، امام محمد بن الحسن را در خواب یا بیداری می بیند:

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان أينما كان
وحيثما كان من مشارق الأرض ومغاربها، سهلها وجبلها، عني وعن
والدي وعن ولدي وإخواني التحية والسلام، عدد خلق الله، وزنة
عرش الله، وما أحصاه كتابه وأحاط علمه اللهم إني أجدد له في
صبيحة هذا اليوم وما عشت فيه من أيام حياتي عهداً وعقداً وبيعة له
في عنقي لأحول عنها ولا أزول، اللهم اجعلني من أنصاره ونصاره
الذابين عنه، والمتمثلين لأوامره ونواهيه في أيامه، والمستشهادين بين
يديه، اللهم فان حال بيني وبينه الموت الذي جعلته على عبادك حتماً
مقتضياً فأخرجني من قبري مؤثراً كفنني، شاهراً سيفي، مجرداً فئاتي،
مليئاً دعوة الداعي في الحاضر والبادي.^۱

توصیه پیشوایان معصوم در ادعیه یادشده و ادعیه مشابه به مؤمنان
برای رجعت در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام و چشیدن طعم شیرین
زندگی در دولت کریمه آن حضرت نشان گرتحقق رجعت در دوران
طلایی حکومت امام مهدی علیه السلام است.

روایات اخیر که بر آغاز شدن دوران رجعت در زمان حیات امام
مهدی علیه السلام دلالت داشتند افزون بر این که در تعارض با دیدگاه احمد
حسن مبتنی بر شروع شدن رجعت در دوران دوازدهمین مهدی از نسل
امام مهدی علیه السلام است، به ضمیمه روایاتی که اولین رجعت کننده را امام
حسین علیه السلام معرفی کرده است، این نتیجه را در پی خواهد داشت که امام

حسین علیه السلام در دوران حیات امام مهدی علیه السلام رجعت خواهند فرمود و به عنوان وصی و جانشین امام مهدی علیه السلام نقش آفرینی خواهد فرمود. برخی از روایاتی که امام حسین علیه السلام را اولین رجعت کنندگان دانسته بدین قرارند:

أبی عبد الله علیه السلام: إن أول من یکر فی الرجعة الحسین بن علی علیه السلام ویمکث فی الأرض أربعین سنة حتی یسقط حاجباه علی عینیه؛^۱ اولین کسی که در رجعت بازمی‌گردد حسین بن علی علیه السلام است. او چهل سال در زمین درنگ می‌کند تا این که ابروانش بر چشمانش می‌افتد.

قال أبو عبد الله علیه السلام: ان أول من یکرالی دنیا الحسین بن علی علیه السلام وأصحابه ویزید بن معاویه وأصحابه فیتلهم حذو القذة بالقذة، ثم قال أبو عبد الله علیه السلام: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»؛^۲

اولین کسی که به دنیا بازمی‌گردد، حسین بن علی و اصحابش و یزید بن معاویه و اصحاب اوست، پس آنان را بدون هیچ تفاوتی می‌کشد. در ادامه امام این آیه را تلاوت فرمود: «آن‌گاه شما را به روی آنان برگردانیم و بر آن‌ها غلبه دهیم و به مال و فرزندان مدد بخشیم و عده جنگجویان شما را بسیار گردانیم.»

پاسخ احمد بصری

همچنان که مشاهده شد، در این روایات قرآینی وجود داشت که

۱. مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲.

حمل آن بر شخصیت هایی غیر از امام مهدی علیه السلام را ناممکن می گرداند. به عنوان نمونه، در برخی از روایات از رجعت اصحاب کهف در زمان امام مهدی علیه السلام سخن گفته شده بود و این به معنای آغاز شدن رجعت در دوران امام مهدی است و نه دوازدهمین فرزند از نسل ایشان. احمد بصری در مقام پاسخ به این روایات مدعی شده است که رجعت دو نوع است؛ رجعت به مثل و نظیر، و رجعت به نفس. مقصود از رجعت به مثل که در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام اتفاق می افتد این است که در میان اصحاب آن حضرت کسانی وجود دارند که مثل اشخاص صالح و پرهیزگار گذشته تاریخ بوده اند. مثلاً اگر گفته می شود مالک اشتر در زمان امام مهدی علیه السلام رجعت می کند، مقصود کسی است که شبیه مالک است، نه این که واقعاً مالک دوباره زنده می شود و مقصود از رجعت به نفس - که در زمان رجعت اتفاق می افتد - این است که واقعاً اشخاصی دوباره زنده شوند. وی در این باره چنین می نویسد:

الرجعة رجعتان؛ رجعة فی قیام القائم بمثلهم و رجعة فی عالم الرجعة الاولى بانفسهم و باجساد تناسب ذلك العالم.

اودر ادامه نوشته است:

اما ما روی ان اصحاب الكهف یبعثون مع القائم هم بعض المخلصین من اصحاب رسول الله و امیر المؤمنین کمالک الاشتر فلیس المقصود هم انفسهم بل المراد فی هذه الروایات نظائرهم من اصحاب القائم ای ان هناك رجلاً من اصحاب القائم هو نظیر مالک الاشتر فی الشجاعة و الحنكة و القيادة و الشدة فی ذات الله و طاعة الله و الاخلاق الکریمة و

كثير من الصفات التي امتاز بها مالك الاشتر فلذلك يصفه الائمة بأنه
مالك الاشتر.^۱

نقد و بررسی

اولاً این ادعا که مقصود از اصحاب کهف، کسانی شبیه آنها و مقصود از مالک اشتر، کسی شبیه اوست و... ادعایی بی دلیل و مخالف صریح روایت است. روایت مورد نظربه صراحت می گوید خود اصحاب کهف، مقداد، سلمان و... رجعت می کنند و نمی توان گفت مقصود روایت، نظایر این افراد است و این، تفسیر کلام معصوم، به چیزی کاملاً مخالف مقصود معصوم است.

ثانیاً در برخی از روایات، تعابیری وجود دارد که حمل بر رجعت به مثل را بر نمی تابد. به عنوان نمونه، تعبیر روایت سلمان این است که «آنگ مدرکه و من کان مثلک؛ تو او را درک می کنی و هر کس که مثل تو باشد.» و تفسیر این عبارت به این که در زمان ظهور کسانی وجود دارند که شبیه سلمان هستند، چیزی جز تأویل باطل نیست؛ چون امام به صراحت سلمان را مورد خطاب قرار داده می فرماید: «تو او را درک می کنی» و به همین دلیل سلمان از شنیدن مزده رجعت چنان خوشحال می شود که می گوید: «دیگر برایم مهم نبود مرگ به سراغ من می آید یا من به سراغ مرگ» در حالی که اگر مقصود، رجعت کسی شبیه سلمان باشد، وجهی برای شادمانی سلمان وجود نخواهد داشت.

۱. الجواب المنیر عبر الاثیر، ج ۲، سؤال ۷۲.

افزون بر این که در این روایت تصریح شده است کسانی که شبیه سلمان باشند نیز رجعت خواهند کرد.^۱ بنا بر این اگر مقصود از رجعت سلمان، وجود کسانی شبیه سلمان باشد، بیان «کسانی که شبیه تو هستند نیز رجعت می‌کنند» لغو خواهد بود و معنای روایت در این صورت چنین خواهد شد: «ای سلمان، شبیه تو و کسانی که شبیه تو هستند در زمان او حضور خواهند داشت!»

همچنین محتوای برخی از روایات این بود که در زمان ظهور، نزد قبر مؤمن رفته و به او خطاب می‌شود: «اگر می‌خواهی می‌توانی به دنیا برگردی.» روشن است که معنای این روایات این است که قرار است کسی از قبر بیرون آمده و حیات مجدد یابد. از این رو نمی‌توان آن را به معنای وجود افرادی شبیه صالحان ادوار گذشته در میان اصحاب امام مهدی علیه السلام تفسیر کرد.

در روایتی نیز از زنده شده عایشه و جاری شدن حد بر او سخن گفته شده بود. روشن است که نمی‌توان این حدیث را به معنای رجعت به مثل گرفت؛ چرا که حد خوردن کسی شبیه عایشه به جای او کاملاً باطل است؛ همچنان که در دعای عهد و امثال آن، به مؤمنان توصیه شده بود دعای عهد بخوانند تا در عصر رجعت زنده شوند، در حالی که اگر رجعت در دوران امام مهدی علیه السلام رجعت به مثل باشد و بنا نباشد مؤمنی در دوران آن حضرت به دنیا بازگردد، توصیه به خواندن این دعا

۱. و من كان مثلک وتولاه بحقیقة المعرفة.

لغو خواهد بود.

ثالثاً اگر بتوان باب این تأویلات را در احادیث گشود و مدعی شد مقصود از رجعت اصحاب کهف، کسانی است که شبیه آن‌ها هستند و مراد از رجعت مالک، کسی است که شبیه مالک است و همین‌طور، این باب در سایر روایات نیز گشوده خواهد شد و دیگر نمی‌توان به ظاهر هیچ روایتی اعتماد کرد. به عنوان نمونه، اگر در حدیث وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نام احمد آمده، یا از خروج مردانی از طالقان که شعارشان احمد است یاد شده، مقصود کسی است که نامش شبیه احمد است، نه این‌که دقیقاً نامش احمد باشد و... با این وجود بسیاری از روایاتی که احمد بصری برای اثبات مدعایش به آن استناد کرده است، از قابلیت استناد ساقط خواهند شد.

۱۲. «از دیگر روایاتی که بر تحقق رجعت در زمان حیات امام مهدی علیه السلام دلالت دارد، حدیث ثقلین است که به صورت متواتر از شیعه و اهل سنت روایت شده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

اتی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي واتهمالن يفترقا
حتى يردا على الحوض؛^۱

من در میان شما دو چیز گران بها باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم را، و این دو هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا این‌که سرحوض بر من وارد شوند.

این روایت بر جدایی ناپذیری وجود اهل بیت از قرآن تا روز قیامت

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۹.

دلالت دارد و عترت پیامبر همان امامان دوازده‌گانه هستند و نه غیر آن‌ها. امام صادق علیه السلام از پدران گرامی اش از امام حسین علیه السلام چنین روایت می‌کند:

سئل أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - عن معنى قول رسول الله صلى الله عليه وآله:
إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي من العترة فقال: أنا
والحسن والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديم
وقائهم، لا يفارقون كتاب الله ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول
الله صلى الله عليه وآله حوضه؛^۱

از امیر مؤمنان از این فرمایش رسول خدا «انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» سؤال شد که عترت کیان اند؟ آن حضرت فرمود: من و حسن و حسین و امامان دوازده‌گانه از فرزندان حسین که نهمین آنان مهدی و قائم آن هاست. آنان از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و کتاب خدا نیز از آنان جدا نمی‌شود تا این که بر پیامبر خدا در کنار حوضش وارد شوند.

بنابراین طبق فرمایش امام، آنان از قرآن جدا نمی‌شوند و این یعنی این که اگر غیر از اینان امامان مردم شوند میان قرآن و این امامان معصوم جدایی افتاده، پس در آینده امامان معصوم پشت سر هم تا روز قیامت خواهند آمد و این همان چیزی است که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در خطبه‌ای که در آخرین روز از حیات مبارکش ایراد فرمود به آن اشاره نمود:

قال علي عليه السلام: أنشدكم الله، أتعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله قام خطيباً - ولم
يخطب بعدها - وقال: «يا أيها الناس! إني قد تركت فيكم أمرين لن

تضلوا ما تمسكنم بهما: كتاب الله وعترتى أهل بيتى، فإنه قد عهد إلى اللطيف الخبير أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؟ فقالوا: اللهم نعم، قد شهدنا ذلك كله من رسول الله ﷺ. فقال عليّ عليه السلام: حسبي الله. فقام الاثنا عشر من الجماعة البدريين فقالوا: نشهد أن رسول الله ﷺ حين خطب في اليوم الذى قبض فيه قام عمر بن الخطاب شبه المغضب فقال: يا رسول الله! أكل أهل بيتك؟ فقال: لا ولكن أوصيائي، أخی منهم ووزيرى ووارثى وخليفتى فى أمتى وولى كل مؤمن بعدى وأحد عشر من ولده، هذا أولهم وخيرهم ثم ابنائى هذان - وأشار بيده إلى الحسن والحسين - ثم وصى ابنى يسمى باسم أخی على وهو ابن الحسين، ثم وصى على وهو ولده واسمه محمد، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم على بن موسى، ثم محمد بن على، ثم على بن محمد، ثم الحسن بن على، ثم محمد بن الحسن مهدى الأمة. اسمه كاسمى وطينته كطينتى، يأمر بأمرى وينهى بنهى، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. يتلو بعضهم بعضاً، واحداً بعد واحد حتى يردوا على الحوض، شهداء الله فى أرضه وحججه على خلقه. من أطاعهم أطاع الله ومن عصاهم عصى الله. فقام باقى السبعين البدريين ومثلهم من الآخرين فقالوا: ذكرتنا ما كنا نسينا، نشهد أنا قد سمعنا ذلك من رسول الله ﷺ.

ثم قال على عليه السلام لأبى الدرداء وأبى هريرة ومن حوله: أيها الناس! أتعلمون أن الله تبارك وتعالى أنزل فى كتابه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فجمعنى رسول الله ﷺ وفاطمة والحسن والحسين معه فى كسائه وقال: «اللهم هؤلاء عترتى وخاصتى وأهل بيتى، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً». فقالت أم سلمة: وأنا يا رسول الله؟ فقال: «إناك على خير، وإنما أنزلت فى وفى أخی على وابنتى فاطمة وفى ابنى الحسن والحسين وفى تسعة أئمة من ولد الحسين ابنى - صلوات الله عليهم - خاصة ليس معنا غيرنا». فقام كلهم فقالوا: نشهد أن أم سلمة حدثتنا بذلك، فسألنا عن ذلك رسول الله ﷺ فحدثنا به كما حدثتنا

أم سلمة به؛^۱

امام علی علیه السلام فرمود: شما را به خداوند سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه خود فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاشتم که مادامی که به آن‌ها چنگ زنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را؛ زیرا خداوند لطیف و دانا به من خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این که نزد حوض بر من وارد شوند.»؟ گفتند: به خدا آری، ما تمام این ماجرا را از پیامبر خدا مشاهده کردیم. امام فرمود: خدا برایم کافی است. پس دوازده نفر از اهل بدر به پا خاستند و گفتند: گواهی می‌دهیم که پیامبر خدا در روز رحلت خطبه خواند و عمر بن خطاب غضبناک به پا خاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا، آیا مقصود همه اهل بیت شماست؟ آن حضرت فرمود: خیر، مقصود اوصیای من است که برادر و وزیر و وارث و جانشین من در اتمم و ولیّ هر مؤمنی پس از من از آن‌هاست و نیز یازده فرزند از نسل او، او اولین و بهترین آن‌هاست. سپس این دو فرزندم - و اشاره به حسن و حسین کردند - سپس وصی پسر من که هم نام بردارم علی است و او پسر حسین است. سپس وصی علی که نامش محمد است. سپس جعفر پسر محمد، سپس موسی پسر جعفر، سپس علی پسر موسی، سپس محمد پسر علی، سپس علی پسر محمد، سپس حسن پسر علی، سپس محمد پسر حسن مهدی امت که هم نام من است و طینتش مانند طینت من است. به امر من دستور می‌دهد و از نهی من نهی می‌کند زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همچنان

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۰۰.

که آکنده از ظلم و ستم شده است. این‌ها پشت سر هم می‌آیند یکی پس از دیگری، تا این‌که نزد حوض بر من وارد شوند. آنان شاهدان خداوند در زمین هستند و حجت‌های او بر خلقش. کسی که آنان را اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده و کسی که از آن‌ها تمرد کند از خدا سرپیچی کرده است. پس بقیه هفتاد نفر از اهل بدر و نیز به همین تعداد از دیگران به پا خاستند و گفتند: آن‌چه را فراموش کرده بودیم به یادمان آوردی! گواهی می‌دهیم که ما این را از پیامبر خدا شنیدیم. سپس علی به ابی‌الدرداء و ابوهیریه و کسانی که اطرافش بودند فرمود: ای مردم، آیا می‌دانید خداوند بلند مرتبه در کتابش این آیه را نازل فرمود که: «خدا چنین می‌خواهد که هر پلیدی را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند»؟ پس پیامبر خدا من و فاطمه و حسن و حسین را در عسای خود گرد آورد و فرمود: «خداوند، اینان خاندان من و خواص من و اهل بیت من اند؛ پس پلیدی را از آنان بیروپاکشان گردان!» ام سلمه عرض کرد: ای پیامبر خدا، من هم؟ حضرت پاسخ داد: «تو بر خیر هستی، ولی این آیه فقط درباره من و دخترم فاطمه و دو پسر من حسن و حسین و نه امام از نسل حسین نازل شده است و غیر از ما هیچ کس با ما شریک نیست.» پس همه به پا خاستند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم ام سلمه این چنین بر ما روایت کرد و از پیامبر نیز در این باره پرسش کردیم و آن حضرت نیز مثل ام سلمه برایمان روایت فرمود.

ملاحظه می‌شود که پیامبر خدا ﷺ اهل بیت را در معصومین چهارده‌گانه که آخرینشان مهدی است منحصر فرمود، با واژه «آئما» که

ادات حصر است و کلمه «خاصه» یعنی آیه تطهیر اختصاص به معصومین چهارده گانه دارد و عبارت «لیس معنا غیرنا».

دیگر بار تأکید می‌کنیم این که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روایت سابق تصریح فرمود که «برخی از این امامان دوازده گانه پشت سر هم یک به یک می‌آیند تا این که نزد حوض بر من وارد شوند» دلیل روشنی بر این است که رجعت پس از حجت بن الحسن المهدی رخ می‌دهد.^۱

پاسخ طرف داران احمد بصری

یکی از طرف داران احمد بصری در پاسخ استدلال یاد شده چنین نوشته است:

این استدلال باطل است؛ چرا که مهدیین نیز از عترت هستند. و اما این که برخی از روایات، دوازده امام را در سیاق حدیث ذکر کرده‌اند، اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند و ائمه آن مقداری که مردم در زمانشان نسبت به آن تکلیف داشتند را ذکر کرده‌اند و این همان پاسخی است که در حدیث تطهیر داده می‌شود، افزون بر این که عدد مفهوم مخالف ندارد. اما این سخن که در حدیث از اسلوب حصر استفاده شده پاسخ این است که ائمه همیشه بر حصر دلالت ندارد و این سیاق است که این را مشخص می‌کند. به عنوان نمونه، آیه «إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ» معنایش این نیست که آن حضرت بشیر نیست و ممکن است مقصود

۱. دعوة احمد الحسن بین الحق والباطل، ص ۱۲۸.

از جمله «وإنما أنزلت في وفي أخی علی وابنتی فاطمة وفي ابنی الحسن والحسين وفي تسعة أئمة من ولد الحسين ابني - صلوات الله عليهم - خاصة ليس معنا غيرنا» این باشد که این افراد مصداق اعلاى این آیه هستند، نه این که تمام مصادیق آن هستند و این شیوه‌ای است که فصحای عرب آن را به کار می‌برند. ابوالعلا معری در کلام مشهورش چنین گفته است: «البحتری و ابوتمام حکیمان و انما الشاعر المتبني.» در حالی که شعرا منحصر در متبني نیستند و مقصود او این بوده است که او مصداق بارز شعراست. همین طور ممکن است مقصود از «غیر» در جمله «لیس معنا غیرنا» افراد موجود در خارج مثل فلان و فلان باشد که مردم آنان را منصوب کرده بودند و ممکن است برای بیرون کردن زنان باشد تا این شبهه در ذهن برخی وارد نشود. پس این روایت یک قضیه خارجی است نه حقیقیه.

سخن آخر این که حدیث در صدد تعیین کسانی است که این درباره آنان نازل شده است و نه تعیین تعداد ائمه و همین طور پیامبران مقداری را که نسبت به آن تکلیف داشته‌اند بیان کرده‌اند و اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.

نقد و بررسی

نویسنده یاد شده به اصل استدلال پیش گفته پی نبرده است؛ زیرا در روایت یاد شده چنین آمده است:

سئل أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - عن معنى قول رسول الله ﷺ:

إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي من العترة، فقال: أنا والحسن والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديهم وقائمهم، لا يفارقون كتاب الله ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله ﷺ حوضه.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ضمیر «لايفارقون» و «لايفارقهم» به افراد مذکور در روایت برمی‌گردد و نه عترت؛ زیرا عترت مؤنث است. بنابراین طبق فرمایش امام علی عليه السلام این ۱۲ نفر از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن نیز از آن‌ها جدا نمی‌گردد. بنابراین تا روز قیامت در کنار قرآن یکی از این ۱۲ نفر وجود دارد و در نتیجه هنگام رحلت امام مهدی عليه السلام یکی دیگر از این ۱۲ نفر زنده خواهد بود. برای اساس این سخن که مهدیین هم از عترت هستند و اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند و... نقض‌کننده مطلب مورد نظر ما نیست. به عبارت دیگر، مستشکل گمان کرده است ضمیرهای یاد شده به عترت برمی‌گردند و در نتیجه وقتی این روایت به جدا نشدن قرآن از عترت حکم می‌کند، می‌توان به قرینه روایات مهدیین، ذکر عدد ۱۲ را از باب مصداق اکمل دانست؛ در حالی که مرجع ضمیرهای یاد شده، افراد مذکور در روایت‌اند و امام علی عليه السلام در این روایت، به صراحت ۱۲ نفر را مصداق عترت معرفی می‌کند و در ادامه تصریح می‌فرماید که قرآن از این ۱۲ نفر جدا نشده و اینان نیز همیشه با قرآن هستند. بنابراین حتی اگر این ادعا را بپذیریم که افراد دیگری نیز وجود دارند که جزو عترت محسوب می‌شوند و امام تنها نمونه‌های کامل را بیان فرموده است، ولی به حسب فرمایش امام علی عليه السلام مسئله همراهی

با قرآن، مخصوص ۱۲ نفر یاد شده در این روایت است و در نتیجه در زمان پایان یافتن حیات امام مهدی علیه السلام دست کم یکی دیگر از این ۱۲ نور مقدس در دنیای مادی حضور خواهد داشت. در نتیجه، رجعت در دوران امام مهدی علیه السلام آغاز خواهد شد و اعتقاد به جانشینی فرزندان امام مهدی علیه السلام از آن حضرت با این روایات در تعارض خواهد بود. روایت دیگری مطلب پیش گفته را چنین تأیید می‌کند:

الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام قال: سئل أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - عن معنى قول رسول الله صلى الله عليه وآله: إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي من العترة فقال: أنا والحسن والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديهم وقائمهم، لا يفارقون كتاب الله ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله صلى الله عليه وآله حوضه؛^۱

امام صادق عليه السلام از پدران خود چنین روایت می‌کند که از امیر مؤمنان عليه السلام درباره این فرمایش پیامبر خدا صلى الله عليه وآله «من در میان شما دو چیز گران بها باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم.» سؤال شد که عترت کیان اند؟ امام عليه السلام فرمود: من و حسن و حسین و امامان نه‌گانه از نسل حسین که نهمین آن‌ها مهدی و قائم آن‌هاست. اینان از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و کتاب خدا نیز از آنان جدا نمی‌شود تا این که نزد حوض [کوثر] بر پیامبر خدا وارد شوند.

در این حدیث ضمیر «لایفارقون» به «أنا والحسن والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين» برمی‌گردد. بنابراین طبق فرمایش امام علی،

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۲۰۴-۲۴۱.

امام حسین، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام قرآن تا روز قیامت - که زمان ورود برحوض کوثر است - از امامان دوازده گانه جدا نخواهد شد، در حالی که لازمه نظریه مهدیان پس از امام مهدی علیه السلام جدا شدن امامان دوازده گانه از قرآن دست کم در بخشی از زمان (زمان رحلت امام مهدی علیه السلام تا آغاز رجعت) خواهد بود.

نتیجه

چنان که گذشت، اساس استدلال احمد بصری بر این مطلب استوار بود که در کنار روایات رجعت، روایاتی وجود دارد که می گویند: دوازده مهدی از فرزندان امام مهدی علیه السلام به ترتیب اوصیا و جانشینان آن حضرت خواهند شد و اگر بخواهیم بین این دودسته جمع کنیم، باید بگوییم مقصود از «مهدی» در روایات رجعت، دوازدهمین مهدی از فرزندان امام مهدی علیه السلام است. در این صورت، هم تعارض برداشته شده و هم هر دودسته روایت اخذ شده است. پاسخ مطلب یاد شده نیز این بود که درست است که می توان به دلیل وجود قرینه ای از ظاهر روایتی دست کشید، اما این مطلب مربوط به جایی است که قراین داخلی روایت، مخالف با آن معنای خلاف ظاهر نباشند؛ ولی هنگامی که در متن روایت قرآینی وجود داشت که در تعارض با معنای خلاف ظاهر مورد نظر بود. افزون بر این که نفس خلاف ظاهر بودن، دلیلی بر عدم اراده شدن آن، از سوی متکلم است، قراین داخلی یاد شده نیز دلیل مضاعفی است که نشان می دهد متکلم معنای خلاف ظاهر

مورد نظر را اراده نکرده است.

مطلب مورد بحث نیز از این قبیل است؛ زیرا با وجود تصریحات و قراین داخلی‌ای که در روایات دسته دوم (روایات ظاهر) وجود داشت، حمل واژه‌های «مهدی» و «قائم» موجود در این روایات بر مهدی دوازدهم از نسل امام مهدی علیه السلام امکان پذیر نیست.

به تعبیر دیگر، این که گفته می‌شود می‌توان به دلیل وجود قرینه‌ای دست از ظاهر روایتی کشید، مربوط به جایی است که روایت ظرفیت این دست کشیدن را داشته باشد و به تعبیر فنی، ظهور در یک معنا داشته باشد، نه این که صریح در آن معنا باشد. به عنوان مثال، صیغه امر، ظهور در وجوب دارد، نه این که تصریح به وجوب باشد؛ مثلاً «اغتسل فی الجمعة» ظاهر در وجوب غسل جمعه است و نه تصریح به آن. به همین دلیل اگر در روایتی وارد شده بود که «غسل الجمعة لیس بفریضة» این روایت می‌تواند قرینه‌ای باشد که بر اساس آن، از ظاهر «اغتسل فی الجمعة» دست برداریم و بگوییم مراد از آن، استحباب غسل جمعه است؛ چون صیغه امر در طلب غیر الزامی نیز به کار می‌رود؛ در حالی که در روایات مورد بحث، ظرفیت دست کشیدن از ظاهر وجود ندارد. مثلاً وقتی در روایتی وارد شده است که اصحاب کهف در زمان امام مهدی علیه السلام رجعت می‌کنند، دلالت این حدیث بر رجعت اصحاب کهف از باب ظهور نیست، بلکه از باب تصریح است. بنابراین، روایت یاد شده این ظرفیت را ندارد که بگوییم مقصود از آن،

رجعت مثل اصحاب کهف است و کسی که این روایت را به معنای رجعت مثل اصحاب کهف به شمار می آورد، از ظاهر روایت دست برنداشته، بلکه صریح روایت را کنار گذاشته است.

یا اگر در روایتی پس از تصریح به ائمه دوازده گانه، تصریح شده است که قرآن از این ۱۲ نفر جدا نمی شود، نمی توان به استناد روایات دیگر مدعی شد ذکر ۱۲ امام از باب بیان مصداق اکمل است؛ زیرا بازگشت این سخن به این است که دربره ای از زمان، میان قرآن و امامان دوازده گانه جدایی بیفتد و این دست برداشتن از ظاهر نیست، بلکه مخالفت با تصریح روایت است؛ یعنی دلالت این روایت بر عدم افتراق بین قرآن و دوازده امام از باب ظهور نیست که ظرفیت دست کشیدن و حمل برخلاف را دارد، بلکه از باب صراحت است.

با توجه به آنچه گذشت، روایت علی بن ابی حمزه از امام باقر^(ع) نیز پاسخ خواهد یافت؛ زیرا اولاً در این روایت از کسی که امام حسین^(ع) بر او رجعت می کند، با عنوان «امام» یاد شده است و احمد بصری دست کم در زبان معتقد است فرزندان امام مهدی^(ع) امام نیستند، بلکه مهدی و قائم هستند. بنابراین اطلاق واژه «امام» بر کسی که در

۱. دخل علی بن ابی حمزة علی ابی الحسن الرضا^(ع) فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم. فقال له: إني سمعت جده جعفر بن محمد^(ع) يقول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسیت یا شیخ أوتناسیت؟ لیس هکذا قال جعفر^(ع)، إنما قال جعفر^(ع): لا يكون الإمام إلا وله عقب إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي^(ع) فإنه لا عقب له. فقال له: صدقت جعلت فداك! هکذا سمعت جده^(ع) يقول.

زمان او امام حسین علیه السلام رجعت می‌کند، خود دلیلی است بر این که او فرزند امام مهدی علیه السلام نیست. ثانیاً با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که حمل روایات رجعت بر مهدی بیست و چهارم به دلیل مخالفت با تصریح روایات امکان‌پذیر نیست. بنابراین روایت مورد نظرنیز نمی‌تواند در این باره تأثیرگذار باشد و در نتیجه این روایت با روایاتی که بر فرزند داشتن امام مهدی علیه السلام دلالت دارد در تعارض است و زحمت بیرون آمدن از این تعارض بر عهده احمد بصری که خود را فرزند امام مهدی علیه السلام می‌پندارد خواهد بود و اوست که باید برای حل این تعارض پاسخی دست و پا کند.

آن چه گذشت را می‌توان در این جمله خلاصه کرد که دسته‌ای از روایات، از آغاز شدن رجعت ائمه علیهم السلام در دوران امام مهدی علیه السلام سخن می‌گویند و برخی دیگر بر وجود مهدیانی از نسل امام مهدی علیه السلام دلالت دارند. احمد بصری معتقد است میان این دو دسته تعارضی نیست؛ چرا که به قرینه روایات دسته دوم، مقصود از مهدی در دسته نخست روایات، دوازدهمین مهدی از نسل امام مهدی علیه السلام است و پاسخ ما این بود که دلالت بسیاری از روایات دسته نخست بر آغاز شدن رجعت در دوران امام مهدی علیه السلام از باب تصریح است و نه از باب ظهور تا بتوان از آن دست برداشت و در بسیاری از روایات ظرفیت چنین تفسیری وجود ندارد. بنابراین میان دو دسته روایات یادشده، همچنان تعارض برقرار است.

آن چه می تواند این تعارض ظاهری را حل کند، روایتی است که در آن تصریح شده است مهدیانی که پس از امام مهدی علیه السلام می آیند، گروهی از شیعیان هستند که دعوت به موالات اهل بیت می کنند:

عن ابي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: يا ابن رسول الله! اني سمعت من ابيك انه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً. فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: اثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا!^۱

ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، من از پدر شما شنیدم که می فرمود: پس از قائم، دوازده مهدی خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: دوازده مهدی گفته است، نه دوازده امام؛ آن ها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حق ما می خوانند.

بنابر این ظاهر روایاتی که از آغاز شدن رجعت در زمان امام مهدی علیه السلام سخن می گویند پذیرفته می شود و مقصود از روایاتی که از وجود مهدیانی پس از امام مهدی علیه السلام خبر می دهند این است که پس از آن حضرت، گروهی از شیعیان خواهند بود که مردم را به موالات و معرفت اهل بیت فرامی خوانند. اگر این تفسیر پذیرفته شود، تعارض یاد شده از میان خواهد رفت و اگر پذیرفته نشود، میان روایات رجعت و نظریه مهدیان پس از امام مهدی علیه السلام همچنان تعارض برقرار خواهد بود و وقتی تعارض برقرار باشد روایات رجعت به دلیل این که از نظر تعداد بیشتر از

روایات مهدیین است و نیز به دلیل هماهنگی با روایات ائمه اثنا عشر و... مقدم اند و روایات مهدیین از گردونه اعتبار خارج می‌شوند و در خوشبینانه ترین فرض‌ها، اگر دو دسته روایت مورد نظر از همه نظر با هم برابر باشند، حکم به تساقط هر دو دسته می‌شود و باز هم روایات مهدیین از اعتبار می‌افتند. در نتیجه در هر دو صورت روایات مهدیین از درجه اعتبار ساقط خواهد شد و به آن‌ها نمی‌توان تمسک جست. بنابراین افزون بردلایل دیگری که در جای خود اقامه شده است، تعارض روایات مهدیین با روایات رجعت دلیلی دیگری بر بطلان اعتقاد به مهدیین است.

گفتار سوم:

نقد و بررسی آراء مدعیان مهدویت: با تکیه بر آراء احمد الحسن

مقدمه

در این گفتار تلاش خواهد شد برخی از ادله‌ای که به اعتقاد احمد حسن و پیروانش بر وجود مهدیان دوازده‌گانه از نسل امام مهدی علیه السلام و وصایت آن‌ها از آن حضرت دلالت دارند به نقد کشیده شوند. در ابتدا تذکر دو نکته ضروری است:

نخست این که مسئله امامت و مهدویت یکی از اعتقادات بنیادین مکتب تشیع به شمار می‌رود و آن چه در این باره مطلوب است، ایمان است و ایمان نمی‌تواند مبتنی بر گمان باشد؛ چراکه آدمی نمی‌تواند به چیزی که یقین ندارد ایمان داشته باشد. بر این اساس، چنین باور بنیادینی نمی‌تواند مبتنی بر ادله گمان‌آور باشد و در این حوزه و سایر اعتقادات اساسی دیگر، نیازمند ادله یقین‌آور هستیم. از این رو مروجان احمد حسن، اعتراف دارند که مدعای خود را نمی‌توانند با اخبار واحد اثبات کنند و از این رو مدعی هستند برای اثبات حقانیت ادعای

خود، روایات متواتری در دست دارند که برای انسان یقین آوراست. با توجه به نکته یادشده برای نقد احمد حسن، نیاز به بررسی تک تک مستندات او نیست، گرچه همه آنها قابل نقد هستند، بلکه همین که تعدادی از مستندات او نقد شده و دلایل او از حد تواتر ساقط شود، برای ما کفایت می‌کند.

نکته دوم این‌که آن‌چه در نوشتار پیش رو به احمد حسن نسبت داده می‌شود، اگر به منبع خاصی ارجاع داده نشده باشد، مطالبی است که نویسنده از سخن‌گوی سایت رسمی او در «پالتاک مسنجر» به صورت شفاهی شنیده است.

نقد و بررسی ادعای احمد حسن

در ادامه برخی از شیوه‌هایی که آنان برای اثبات مدعای خود دارند بررسی می‌شوند.

تقطیع روایات به قصد فریب

فریب و نیزنگ، از جمله شگردهای مروجان احمد حسن است. این امر در تطبیق روایات بروی آشکارتر است. یک دسته از روایاتی که مستند طرف داران احمد حسن است، روایاتی است که در آنها نام احمد وجود دارد. آنان در این باره می‌نویسند:

از امیرمؤمنان علیه السلام در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم علیه السلام را ذکر می‌کند آمده است که اولین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال (تبدیل شدگان مانند حو) است. و از امام صادق علیه السلام در

روایتی طولانی که نام یاران قائم علیهم السلام را ذکر می‌کند آمده است: «و از بصره... احمد»^۱.

از آن جا که از یک سو طبق این روایات اولین یار امام از بصره است و نام او احمد است و از سوی دیگر احمد حسن هم نامش احمد است و هم اهل بصره است، بنابراین، این روایات به روشنی بر او انطباق می‌یابد.

در حالی که نویسنده با در کنار هم قرار دادن این دو روایت خواسته اثبات کند که بر اساس حدیث نخست، اولین یار حضرت از بصره است و طبق حدیث دوم نامش احمد است؛ پس او همان احمد حسن است. لیکن با تقطیع روایت مخاطب را فریب داده است؛ چرا که در ادامه روایت نخست که همان «خطبة البیان» است آمده است: «کسانی که از بصره هستند نامشان علی و محارب است.»
روایت بدین صورت است:

قالوا: يا أمير المؤمنين! نسألك بالله وبابن عمك رسول الله ﷺ أن تسميهم بأسمائهم وأمصارهم فلقد ذابت قلوبنا من كلامك. فقال: اسمعوا أيبين لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصرة وآخرهم من الأبدال فالذين من أهل البصرة رجلان اسم أحدهما علي والآخر محارب ورجلان من قاشان عبد الله وعبيد الله...^۲

و در روایت دوم که از امام صادق علیه السلام است کسانی که از بصره

۱. انصار امام مهدی، ص ۳۴ (به نقل از: بشارة الإسلام، ص ۲۳۲؛ غایة المرام، ص ۷۲۴؛ معجم البلدان، ج ۲، ۶۳).

۲. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۱۷۴.

هستند سه نفرند و نام دومین آن‌ها احمد بن ملیح است، در حالی که احمد حسن، احمد بن اسماعیل است:

من البصرة: عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن ملیح، و حماد بن جابر.^۱

چنان که ملاحظه می‌شود نویسنده برای این که روایات را بر مدعای خود تطبیق دهد از یک روایت، جمله «اولین آن‌ها از بصره هستند» را انتخاب کرده، بدون این که به ادامه حدیث که نام‌هایی غیر از احمد را بیان نموده است اشاره‌ای کند، و از روایت دوم نام احمد را انتخاب کرده، بدون این که آن را به صورت کامل (احمد بن ملیح) نقل نماید و خواسته با کنار هم قرار دادن این دو حدیث به مخاطب چنین القا کند که هر دو حدیث در مقام بیان نام یک نفرند، در حالی که واقعیت چیز دیگری است.

پاسخ طرف‌داران احمد حسن به اشکالات یادشده و نقد آن

یکی از نویسندگان این جریان انحرافی برای فرار از این اشکال کوشیده است درباره‌ی دو روایت پیش‌گفته توضیحاتی ارائه دهد.

روایت نخست

وی به اشکال تقطیع روایت نخست و ذکر نکردن ادامه‌ی روایت که نام یازان بصری امام مهدی عجل الله فرجه را علی و محارب بیان کرده، دو پاسخ

۱. دلائل الامامة، ص ۵۷۴.

داده است:

پاسخ اول

این کار تقطیع نیست، بلکه آوردن موضع شاهد است،^۱ در حالی که تقطیع روایت و اکتفا به موضع شاهد زمانی درست است که نویسنده درصدد القای مطلب خلاف به مخاطب نباشد، اما در این جا طرف داران احمد حسن تنها به تقطیع یک روایت و آوردن موضع شاهد اکتفا نکرده اند، بلکه با آوردن آن در کنار روایتی دیگر درصدد این بوده اند که به مخاطب بیاورانند آن کسی که در این روایت به عنوان اولین یار امام از بصره معرفی شده همان کسی است که در روایت دیگر با نام احمد معرفی شده و این چیزی جز تقطیع به قصد فریب مخاطب نیست.

پاسخ دوم

دومین پاسخ نویسنده یادشده این است که روایت مورد نظر در کتاب *بشارة الاسلام و الزام الناصب* با تفاوت های بسیاری نقل شده است و همین سبب می شود به اسامی و شهرهایی که در این روایت آمده نتوان اعتماد کرد. وی در ادامه، این اشکال را مطرح کرده که با این وصف چگونه احمد حسن به این روایت استدلال کرده است؟ و در پاسخ مدعی شده که احمد حسن وصی پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و از پدران گرامی اش این روایت را نقل کرده و او به آن چه پدراننش

۱. دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبين، ص ۲۱.

فرموده اند از دیگران آگاه تر است.^۱

در پاسخ این سخن مضحک، به همین نکته بسنده می‌کنیم که این روایت و امثال آن دلایل حقانیت احمد حسن است و او می‌کوشد با ارائه این روایات، حقانیت خویش را اثبات کند. بنابراین بدون اثبات صحت این ادله و امثال آن نمی‌توان از وصایت او سخن گفت. به تعبیر دیگر، اگر کسی وصایت احمد حسن را پذیرفته باشد، دیگر بحث از این حدیث و امثال آن برایش لغو است و اگر به وصایت او باور نداشته باشد میانه بحث نمی‌توان از وصایت احمد حسن به عنوان یک دلیل استفاده کرد.

روایت دوم

نویسنده یاد شده درباره روایت دوم مدعی شده است که منبع مورد استناد ما در این استدلال کتاب *دلائل الامامة* نبوده، بلکه کتاب *بشارة الاسلام* است و نویسنده کتاب، این روایت را نه از *دلائل الامامة* بلکه از *غایة المرام* نقل کرده است و در آن احمد بن ملیح وجود ندارد، بلکه متن حدیث به این صورت است:

ومن البصرة عبدالرحمن بن الاعطف بن سعد و احمد و ملیح و حماد بن جابر.

و از آن جا که نویسنده *غایة المرام* در قرن یازدهم می‌زیسته، اعتبار نقل او از نقل کتاب *دلائل الامامة* که توسط نویسندگان معاصر تصحیح شده

۱. همان، ص ۲۷.

بیشتر است.^۱ به تعبیر دیگر، چه بسا نسخه‌ای از *دلایل الامامة* نزد نویسندۀ *غایة المرام* بوده که در آن احمد و ملیح بوده است و از این رو به نقل نویسندۀ *غایة المرام* اعتماد بیشتری وجود دارد. در نقد این دفاع ناشیانه به همین نکته بسنده می‌کنیم که اساساً این روایت در *غایة المرام* وجود ندارد، بلکه در کتاب *المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة* که از دیگر مؤلفات سید هاشم بحرانی است آمده و این کتاب احتمالاً در انتهای *غایة المرام* چاپ شده بوده است. از این رو نویسندۀ *بشارة الاسلام* روایت مورد نظر را از کتاب *المحجة* نقل کرده و به دلیل چاپ شدن آن در انتهای کتاب *غایة المرام* به اشتباه آن را به این کتاب نسبت داده است.

به هر تقدیر فارق از نکته یادشده، با مراجعه به متن *المحجة* که توسط محمد منیر میلانی تصحیح شده، روشن می‌شود که در نسخه اصلی این کتاب نیز احمد بن ملیح وجود دارد.^۲ مصحح این کتاب آن را از روی نسخه‌ای که در کتاب خانه آیت الله العظمی مرعشی وجود دارد و در زمان مؤلف - سید هاشم بحرانی - نوشته شده تصحیح کرده است و جالب این که کاتب این نسخه در انتها چنین نوشته است: «بلغ تصحیحاً من اوله الی آخره علی نسخة مصنفه دام ظلّه و متعه تعالی به طویلاً بالیوم الثانی و العشرین من شهر الحج

۱. همان، ص ۱۹.

۲. *المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة*، ص ۴۵.

سنة الرابعة والمائة و آلف». ^۱ بنابراین نسخه مورد نظر از روی نسخه مؤلف و در زمان حیات وی نوشته شده است و در صحت آن تردیدی نیست. در نتیجه، در این که در نسخه موجود *دلائل الامامة* نزد سید هاشم بحرانی نیز متن اصلی حدیث، احمد بن ملیح بوده است، همچنان که در *دلائل الامامة* موجود نیز به همین صورت است، نمی توان تردید کرد.

مؤید درستی این نکته، روایتی از امام صادق علیه السلام است که یاران امام مهدی علیه السلام را از بصره و سه نفر اعلام می کند، ^۲ در حالی که اگر در روایت پیش گفته، نام احمد و ملیح آمده باشد، تعداد یاران بصری امام چهار نفر خواهند شد. نویسنده یاد شده در پاسخ به این اشکال مدعی شده است که امام صادق علیه السلام نه در این روایت، بلکه در روایتی دیگر یاران بصری امام را سه نفر معرفی کرده اند ^۳ و این پاسخ به غایت عجیب است؛ زیرا این سخن حتی درباره یک سخن گوی عادی که گاهی سخنان دیگر خود را فراموش می کند نیز پذیرفته نیست، چه رسد به امام معصومی که ذره ای نسیان و اختلاف در سخنانش نیست و مجموعه فرمایشاتش منسجم و هماهنگ است. بنابراین اگر در روایتی یاران امام از بصره را سه نفر دانسته و روایتی دیگر مردد بین نام سه و چهار نفر باشد، ترجیح با قرائتی است که نام سه نفر

۱. همان، ص ۱۱.

۲. نک: *دلائل الامامة*.

۳. *دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبين*، ص ۲۱.

را برده است که با حدیث دیگر هماهنگی دارد. افزون بر این که با مراجعه به کتاب *دلائل الامامة* روشن می شود که اساساً این دو روایت مورد نظر یک روایت بیشتر نیستند. بخش هایی از این دو روایت بدین صورت است:

حدثني أبوالحسين محمد بن هارون، قال: حدثنا أبي هارون بن موسى بن أحمد قال: حدثنا أبو علي الحسن بن محمد النهاندي، قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن إبراهيم بن عبيد الله القمي القطان، المعروف بابن الخزان، قال: حدثنا محمد بن زياد، عن أبي عبد الله الخراساني، قال: حدثنا أبو الحسين عبد الله بن الحسن الزهري، قال: حدثنا أبو حسان سعيد بن جناح، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك! هل كان أمير المؤمنين عليه السلام يعلم أصحاب القائم عليه السلام كما كان يعلم عدتهم؟...

قال: ... من طارئند الشرقى رجل، وهو المرابط السياح، ومن الصامغان رجلان، ومن أهل فرغانة رجل، ... ومن عكبرا رجل، و من حلوان رجلان، و من البصرة ثلاثة رجال. و أصحاب الكهف هم سبعة رجال ...^۱

و بالاسناد الأول: أن الصادق عليه السلام سمي أصحاب القائم عليه السلام لأبي بصير فيما بعد، فقال عليه السلام: أما الذي في طارئند الشرقى: بندار ابن أحمد من سكة تدعى بازان، وهو السياح المرابط. و من أهل الشام رجلان: يقال لهما إبراهيم بن الصباح. و يوسف بن صريا، فيوسف عطار من أهل دمشق، و إبراهيم قصاب من قرية سويقان. و من الصامغان: أحمد بن عمر الخياط من سكة بزيع، و على بن عبد الصمد التاجر من سكة النجارين... و من عكبرا: زائدة بن هبة. و من حلوان: ماهان بن كثير، و إبراهيم بن محمد. و من البصرة: عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، و

أحمد بن مליح، و حماد بن جابر و أصحاب الكهف سبعة نفر:
مكسملینا و أصحابه ...^۱

با دقت در این دوروایت درمی یابیم که اولاً سند این دوروایت، کاملاً یکی است و مخاطب امام صادق علیه السلام در هر دو، ابوبصیر است؛ ثانیاً امام در روایت نخست به نام شهرهای یاران امام مهدی علیه السلام و تعداد یاران آن حضرت از هر شهر اشاره فرموده اند و در روایت دوم، با اشاره به همان شهرها نام یاران امام مهدی علیه السلام از هر شهری را بیان کرده اند. این مطلب از تعبیر طبری نیز استنباط شدنی است. وی پس از نقل روایت نخست می نویسد: «و بالاسناد الأول أن الصادق سمی اصحاب القائم فیما بعد»؛ یعنی امام پس از این که در روایت گذشته نام شهرهایی که اصحاب امام زمان علیه السلام از آن جا هستند و تعداد یاران حضرت از هر شهری را بیان فرمودند، در ادامه اسامی آنان را برای ابوبصیر بیان نمودند. از این تعبیر اگر وحدت این دوروایت اثبات نشود، ناظر بودن روایت دوم به روایت نخست بی گمان اثبات شدنی است و در نتیجه اگر در یک روایت تصریح شده است که یاران امام مهدی از بصره سه نفرند، در روایت دیگر نام همان سه نفر بیان شده است.

تحریف نظر دانشمندان شیعه

طرف داران احمد حسن استخاره را یکی از دلایل حقانیت وی می دانند و مدعی اند هر کس در حقانیت وی تردید دارد می تواند با

۱. همان.

قرآن استخاره کرده و از این راه به حقانیت او پی ببرد. آن‌ها در این باره متنی را از کتاب *الغیبه* شیخ طوسی می‌آورند و می‌نویسند:

اما آیا با استخاره به قرآن می‌توان حجت الهی را شناخت و آیا این موضوع در روایات اهل بیت علیهم‌السلام سابقه‌ای دارد؟ علی بن معاذ گفت: من به صفوان بن یحیی - از بزرگان صحابه امام موسی کاظم علیه‌السلام - گفتم: چگونه بر [امامت] علی (امام رضا علیه‌السلام) یقین پیدا کردی؟ گفت: نماز خواندم و دعا کردم و استخاره نمودم و یقین یافتم.^۱

طرف‌داران احمد حسن مدعی‌اند مطابق نقل یادشده، صفوان بن یحیی که از بزرگان صحابه امام موسی کاظم علیه‌السلام است، بر اساس استخاره به امامت امام رضا علیه‌السلام یقین پیدا کرد و از آن‌جا که او از بزرگان اصحاب امام موسی کاظم علیه‌السلام به شمار می‌رود، چنین روشی مورد تأیید ائمه علیهم‌السلام بوده است و حتی امام رضا علیه‌السلام این کار او را تأیید فرمودند.

در حالی که از جملات نقل شده توسط مروّجان احمد حسن چنین برداشت می‌شود که شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* خود چنین گزارش کرده که صفوان بن یحیی با استخاره به امامت امام رضا علیه‌السلام یقین پیدا نموده است و امام رضا علیه‌السلام این کار او را تأیید فرمودند، همچنان که شیخ طوسی نیز بر اصل این ماجرا و کار صفوان مهر صحت نهاده است. اما با رجوع به کتاب *الغیبه* روشن می‌شود که حقیقت ماجرا

۱. انصار امام مهدی، ص ۵۳.

درست عکس آن است؛ یعنی شیخ در مقام رد دلایلی که واقفه بر مهدویت امام موسی بن جعفر علیه السلام اقامه کرده‌اند چنین نوشته است که یکی از واقفه به نام ابومحمد علی بن احمد العلوی الموسوی در کتابی با نام *فی نصره الواقفة* روایاتی را گردآوری کرده که بر اساس آن‌ها امام موسی بن جعفر علیه السلام امام قائم موعود هستند. نویسندۀ آن کتاب در مقام طعن بر کسانی که معتقد به امامت امام رضا علیه السلام بودند و مهدویت امام موسی بن جعفر علیه السلام را نفی نمودند، ماجرای صفوان را نقل کرده و در صدد اثبات این معنا بوده است که صفوان بن یحیی - که از صحابۀ بزرگ امام موسی کاظم علیه السلام بود و با واقفه به نزاع برخاست و مهدویت امام موسی کاظم علیه السلام را انکار کرد - خودش دلیل معتبری بر امامت امام رضا علیه السلام نداشت، بلکه با استخاره به آن حضرت اعتقاد پیدا کرد. شیخ طوسی پس از نقل این ماجرا چنین می‌نویسد:

در این گزارش فقط سرزنش کسی است که [در امر اعتقادات] تقلید کرده است. تازه اگر هم این عمل صحیح باشد هیچ دلیل و حجتی برای دیگران نیست. علاوه بر این که این مطلب از کسی ذکر شده است (صفوان بن یحیی) که به سبب فضل و زهدش مقام و منزلتی فوق این گونه نسبت‌ها دارد. بنابراین چطور برای او درست است که در مسئله‌ای علمی به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم، مگر این که بگوییم وی معتقد بوده که شخص سؤال کننده در درجه‌ای از بلاهت و نادانی است که ابله‌اش موجب خروج از دایره تکلیف شده؛ اگر چنین باشد معارضه و

بحث ساقط است.^۱

براین اساس روشن شد که اولاً مروّجان احمد حسن مخاطب را فریفته‌اند و با تقطیع ماجرا نتیجه‌ای کاملاً عکس مقصود شیخ طوسی را به خواننده القا کرده‌اند.

ثانیاً ناکارآمد بودن روش استخاره برای شناخت امام حتی برای نویسندۀ واقعی کتاب یادشده و بلکه برای عموم مخاطبان او در آن زمان آشکار بوده و به همین دلیل او کوشیده با انتساب این کار به صفوان شخصیت او را خرد کند.

ثالثاً شیخ طوسی نیز نکته‌ی پیش‌گفته را تأیید کرد و مدعی شده است هر کس بخواهد با استخاره امام خود را بشناسد غافل و بلکه ابله است.

رابعاً اگر ما از تمام اشکالات یادشده صرف نظر کنیم و فرض را بر این بگیریم که واقعاً صفوان بن یحیی با استخاره به امامت امام رضا علیه السلام ایمان آورده باشد رفتار او به این دلیل که معصوم نیست برای ما حجت نخواهد بود و نمی‌تواند مبنای اعتقاد و عمل قرار گیرد، مگر این که رفتار او را امام معصوم صریحاً تأیید کرده باشند، یا این که او این کار را در محضر امام انجام داده باشد و امام با سکوت خود رفتار او را تأیید نموده باشند، در حالی که درباره‌ی ماجرای یادشده نه دلیلی وجود دارد که امام، رفتار صفوان را صریحاً تأیید کرده باشند و نه می‌توان اثبات

۱. الغیبة (طوسی)، ص ۶۲.

کرد که این کار در منظر امام بوده است و امام با سکوت خود درستی کار او را تأیید فرموده‌اند. بنابراین حتی اگر ماجرای یادشده را واقعی بدانیم باز هم نمی‌توان به استناد آن حجیت تمسک به استخاره برای اثبات امامت را اثبات کرد.

ناتوانی در فهم معنای حدیث

طرف داران احمد حسن در مقام استدلال بر مدعای خود گاه مرتکب اشتباهات بزرگی شده‌اند که در بهترین فرض‌ها منشأی جز بی‌بهره بودن آنان از کمترین دانش ادبیات نمی‌تواند داشته باشد. به عنوان نمونه در برخی موارد آن‌چه را نویسندہ‌ای برای شرح یک روایت در ادامه روایت نوشته، جزو حدیث پنداشته‌اند و آن را جزو دلایل حقانیت احمد حسن محسوب کرده‌اند و می‌نویسند:

قال موسى بن جعفر عليه السلام: ... وكل قائم من ولده من بعده مهدى قد هداهم الله عز وجل ذكره، وهدى بهم عبادة إليه سبحانه، فهم الائمة المهديون والعباد الصالحون الذين ذكرهم الله في كتابه أنه يورثهم الارض وهو لا يخلف الميعاد.^۱

طرف داران احمد حسن مدعی هستند بنابر فرمایش امام موسی بن جعفر عليه السلام امام مهدی عليه السلام فرزندان او دارد که مهدی هستند و در نتیجه، این روایت از جمله دلایلی است که اندیشه وجود مهدی‌هایی از نسل امام مهدی عليه السلام را تأیید می‌کند.

۱. شرح الأخبار، ج ۳، ۳۶۴-۳۶۵.

أمّره، وكل قائم من ولده من بعده مهدي قد هداهم الله عزّ وجلّ ذكره، وهدى بهم عباده إليه سبحانه، فهم الأئمة المهديون والعباد الصالحون الذين ذكرهم الله في كتابه أنه يورثهم الأرض وهولا يخلف الميعاد.

عبدالرحمن بن بكار می گوید: پس از به جا آوردن حج وارد مدینه شدم و به مسجد النبی رفتم. مردم گرد مالک بن انس حلقه زده بودند و از او سؤال می کردند و او پاسخ می داد. در آن حال مردی زیبا را در مسجد دیدم که اطرافش را عده ای گرفته بودند و مردم را از دور می کردند. از برخی از آن ها پرسیدم: این کیست؟ گفتند: موسی بن جعفر علیه السلام است. من مالک را رها کرده به دنبال او حرکت کردم و پیوسته به او نزدیک می شدم تا این که به او چسبیدم. عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من از شیعیان شما و از اهل مغرب هستم که به ولایت شما دین داری خدا را می کنم. به من فرمودند: از من دور شو! چرا که بر ما نگهبانانی نهاده شده که از آن ها بر تو بیم دارم. گفتم: بسم الله! من تنها از شما پرسشی دارم. فرمودند: بپرس! عرض کردم: برای ما روایت شده که مهدی از شماست؛ او کی و از کجا قیام می کند؟ فرمودند: مثل او مثل عمودی است که از آسمان فرود آمده باشد که سرش از مغرب و ریشه اش از مشرق باشد. در این حال وقتی عمود به پا شد، تو آن را از کجا می بینی؟ گفتم: از آن سمت سرش. فرمودند: همین برای تو کافی است؛ او از مغرب به پا می خیزد، در حالی که ریشه اش از مشرق است و آن جا قیامش استوار می شود و امرش به سرانجام می رسد.

و مهدی این چنین بود که در مشرق نشو و نما نمود. سپس به مغرب مهاجرت کرد و در آن جا قیام کرد و در مشرق امرش به

سرانجام می‌رسد، و از نسل او کسانی خواهند بود که خداوند در آن جا به سبب آن‌ها این امر را به سرانجام خواهد رساند و زمین را به آن‌ها ارث خواهد داد، هم چنان که خداوند در کتاب مبینش فرموده است: «و ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می‌برند» و تمام این‌ها به مهدی نسبت داده می‌شود؛ چرا که او کلید آن است و با دعوت او کارش استمرار پیدا کرد و تمام قائم‌های از فرزندان او مهدی هستند که خداوند بلندمرتبه آن‌ها را هدایت کرده است و بندگانش را به وسیله آن‌ها به سوی خود هدایت کرد. پس آن‌ها امامان هدایت شده‌اند و بندگان صالحی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود یاد کرده که زمین را به آنان ارث می‌دهد و او خلف وعده نمی‌کند.

با دقت در متن، روشن می‌شود که از جمله «و کذلک کان المهدی...» به بعد، سخن نویسنده کتاب است؛ زیرا در عبارت‌های پیش از آن - که فرمایش امام موسی بن جعفر علیه السلام است - از افعال مضارع مانند «يقوم، یستوی و یتیم» استفاده شده است؛ اما در ادامه، افعال ماضی به کار رفته است، در حالی که مسلماً در زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام امام مهدی هنوز متولد نشده بودند. بنابراین نمی‌توان پذیرفت امام کاظم علیه السلام فرموده باشند: «امام مهدی در مشرق نشو و نما پیدا کرد و وبه مغرب هجرت کرد و در آن جا قیام کرد و...» از این رو عبارت «کذلک کان المهدی...» توضیحاتی است که نویسنده کتاب برای تفسیر فرمایش امام ارائه کرده است. برای فهم مقصود قاضی نعمان

باید به این نکته توجه کرد که چون او در دولت فاطمی‌ها خدمت می‌کرده و معتقد به مهدویت مهدی فاطمی بوده و بعد از او فرزندان او را جانشین مهدی می‌دانسته در توضیح این حدیث جعل شده توسط فاطمی‌ها که مهدی اصلش از مشرق است و از مغرب قیام می‌کند می‌گوید: «كذلك كان المهدي ونشأته بالمشرق ثم هاجر الى المغرب»؛ چرا که مهدی فاطمی نخست در شام بود و سپس به مصر رفت و دولت فاطمی‌ها را در مغرب - یعنی مصر - پایه‌گذاری کرد.

برای توضیح بیشتر توجه به این مطلب مفید خواهد بود که قاضی نعمان به دلیل حضور در دولت فاطمی، طبق مسلک آن‌ها کتاب خود را به رشتهٔ تحریر درآورده است. البته به نظر برخی از نویسندگان، این کار او از روی تقیه بوده و به نظر برخی دیگر وی واقعاً اسماعیلی بوده است.^۱ به هر روی، این که او کتابش را بر اساس مسلک فاطمی‌ها نوشته یقینی است و این مطلب روشن است که با اندک مراجعه به زندگی‌نامهٔ او و نیز آنچه در کتاب شرح الاخبار در فصل «ظهور المهدي الفاطمی» نوشته می‌توان به آن پی برد.

برای مثال، او در همان صفحه، پس از نقل روایت معروف «يخرج ناس من المشرق، فيعطون المهدي سلطانة» چنین می‌نویسد:

ودعوة المهدي ﷺ والائمة من ولده ﷺ قد انتشرت بحمد الله في جميع الأرض، وغرت في غير موضع من أقطارها بالمشرق والمغرب؛

۱. همان، ص ۲۶.

و سپاس خدا را که دعوت مهدی و امامان از نسل او در همه جا گسترده شد و در شرق و غرب گیتی استقرار یافت.

استناد به نقل‌های شاذ

از دیگر شیوه‌های مروّجان احمد حسن، استناد به نقل‌های شاذ و بی‌توجهی به خانواده حدیثی یک روایت است. می‌نویسند:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ... يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِيَّتِي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي فَإِذَا مِتُّ ظَهَرْتَ لَكَ صَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ وَ سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صَالِمٌ يَسْتَفْظُ فِيهَا كُلَّ وَبِطَانَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ شِيعَتِكَ الْحَامِسِ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وَوَلَدِكَ يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ ...^۱

... ای علی، تو از منی و من از تو هستم و تو برادر و وزیر من هستی؛ و هنگامی که من بمیرم کینه‌های نهفته در سینه‌های مردم برای تو آشکار شود و به زودی پس از من فتنه گنگ و تاریک بیاید که در آن هر دوست صمیمی و نزدیکی از بین برود؛ و این آن‌گاه است که شیعیان تو پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام که آن پنجمین فرزند از فرزندان توست را نیابند، و برای فقدان اهل زمین و زمان محزون شوند. پس چه بسیارند مردان مؤمن و زنان مؤمنه که از فقدان او سرگردان و متأسف گردند.

طرف‌داران احمد حسن در توضیح این روایات چنین نوشته‌اند:

۱. کفایة الأثر، ص ۱۵۸-۱۵۹.

«امام رضا علیه السلام هفتمین فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام است و چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام امام مهدی علیه السلام است. پس پنجمین از هفتمین فرزند، یعنی مهدی که همان یمانی است.»^۱

در حالی که روایات متعددی وجود دارد که پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام همان امام قائم و مهدی موعود علیه السلام است. از جمله می توان به این روایت اشاره کرد:

علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین روایت کرده است:

إِذَا فَقَدَ الْخَامِسَ مِنْ وُلْدِ السَّاعِ فَاللَّهُ فَاللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يَزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بَنِي آتَهُ لَا يُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ائْتَمَّتْ بِهَا خَلْقُهُ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَا تَبْعُوهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! مِنَ الْخَامِسِ مِنْ وُلْدِ السَّاعِ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي! عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا وَأَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ؛^۲

هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین گم شود، خدا را خدا را در دینتان! که مبادا شما را از دین بیرون برند که صاحب این امر را به ناچار غیبتی خواهد بود تا آن جا که از افرادی که معتقد به این امر هستند از اعتقاد بازگردند و این غیبت فقط آزمایشی است از جانب خداوند که خلق را بدان می آزماید و اگر پدران و نیاکان شما دینی را درست تر از این دین می دانستند از

۱. انصار امام مهدی، ص ۴۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

آن دین پیروی می کردند.

عرض کردم: ای آقای من، پنجمین از اولاد هفتمین کیست؟ فرمود: پسرک من، خردهای شما از دریافت این مطلب کوچک تر است و برداشت این معنا به پندارهای شما نمی گنجد، ولی اگر زنده مانند آن روز را خواهید دید.

در کتاب *هدایة الکبری* این حدیث بدین صورت روایت شده است:

عن أبي الحسن بن موسى بن جعفر عليه السلام قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلكم أحد عنها فتهلكوا لا بد لصاحب الزمان من هذا الأمر من غيبة حتى يرجع عنه من كان يقول فيه فرضاً وإنما هو محنة من الله يمتحن بها خلقه. قلت: يا سيدي! من الخامس من ولد السابع؟ قال: عقولكم تصغر عن هذا ولكن ان تعيشوا فسوف تذكرون. قلت: يا سيدي! فتموت بشك منه؟ قال: انا السابع، وابني على الرضا الثامن، وابنه محمد التاسع، وابنه على العاشر، وابنه الحسن حادی عشر، وابنه محمد سمي جده رسول الله و كنيته المهدي الخامس بعد السابع. قلت: فرج الله عنك يا سيدي، كما فرجت عنى.^۱

تصریحی که در ادامه این روایت وجود دارد راه را بر توجیحات بی اساس^۲ و حمل آن بر شخصیتی غیر از امام مهدی^۳ به صورت

۱. *الهدایة الکبری*، ص ۳۶۱.

۲. *دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبين*، ص ۵۲.

۳. نویسنده مدعی شده است با این وجود که نام امام مهدی را همه می دانستند و درباره غیبت ایشان ده ها روایت وجود داشت، نمی توان گفت هضم این مطالب بر فرزندان و خاندان امام موسی بن جعفر عليه السلام سنگین بوده است. از این رو این روایت ناظر به شخصیت دیگری است که همان احمد حسن است، در حالی که با رجوع به

قاطعانه می بندد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام: مَنْ أَقَرَّ بِالْأَيِّمَةِ مِنْ آبَائِي وَوُلْدِي وَجَحَدَ الْمُهْدِيَّ مِنْ وُلْدِي كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله وسلم نُبُوتَهُ. فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! وَمَنِ الْمُهْدِيَّ مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ؛^۱

عبدالله بن ابی یعفور می گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که به امامان از پدران و فرزندانم معتقد باشد، اما مهدی از فرزندان مرا انکار کند، مانند کسی است که به جمیع پیامبران اقرار کند اما منکر نبوت محمد صلى الله عليه وآله وسلم باشد. گفتم: ای آقای من، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از فرزندان هفتمین؛ شخص او از شما نپاشد و برودن نام او بر شما روا نباشد.

روایت فوق را صفوان بن مهران نیز از امام صادق عليه السلام نقل می کند:

منابعی که در دوران غیبت صغرا نوشته شده، همچون کتاب الامامة والتبصرة من الحيرة - که چنان که از نامش پیداست، با هدف رفع حیرت از شیعیان به نگارش درآمده - و نیز کتاب الغيبة نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق، در آن زمان بسیاری از شیعیان دچار حیرت شدند و گروه درخور توجهی از آنان از مذهب حق بیرون رفتند. بنابراین گزارش های تاریخی بر صحت فرمایش امام موسی بن جعفر عليه السلام مهر تایید می زنند. شیخ صدوق در این باره چنین نوشته است: «فوجدت أكثر المختلفين إلى من الشيعة قد حيرتهم الغيبة، ودخلت عليهم في أمر القائم عليه السلام الشبهة، وعدلوا عن طريق التسليم إلى الآراء والمقائيس. (کمال الدین وتمام النعمة، ص ۲)» و تعبیر نعمانی چنین است: «أي حيرة أعظم من هذه الحيرة التي أخرجت من هذا الأمر الخلق الكثير والجم الغفير، ولم يبق عليه ممن كان فيه إلا النزول اليسير، وذلك لشك الناس، وضعف يقينهم، وقلة ثباتهم. (کتاب الغيبة، ص ۱۹۲)»

۱. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۳۳۸.

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا عليه السلام نُبُوَّتَهُ. فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيئُهُ؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که به همه امامان اقرار کند اما مهدی را انکار کند، مانند کسی است که به همه پیامبران اقرار کند اما نبوت محمد ص را انکار نماید. گفتند: ای پسر رسول خدا، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از فرزندان هفتمین؛ شخص او از شما نهان می شود و بردن نام وی بر شما روا نیست.

مقصود از این روایات به حسب ظهور عرفی پنجمین فرزند از هفتمین امام است؛ یعنی پنجمین فرزند از نسل امام موسی بن جعفر عليه السلام و شاهد آن تعبیر «من اقر بالائمة» و «من اقر بجمیع الائمة» است که نشان می دهد امام در صدد گفت و گو از امامان اهل بیت است. بنابراین مقصود از هفتمین نیز هفتمین امام است و این مطلبی است که در روایات دیگر به صراحت آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغِيَبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَدَّوَالْتَعَلَّ بِالتَّعَلِّ وَالْقُدَّةَ بِالقُدَّةِ. قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَمَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ! هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُتَبَطِّلُونَ ثُمَّ يَظْهَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا وَ

يُنزِلُ رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهَا فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ؛^۱

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق ع شنیدم که فرمود: سنت‌های انبیا با غیبت‌هایی که بر آنان واقع شده است همه در قائم ما اهل بیت موبه‌مو و طابق التعل بالتعل پدیدار می‌گردد. ابوبصیر گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا، قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: ای ابوبصیر، او پنجمین از فرزندان پسر موسی است. او فرزند بانوی کنیزان است و غیبتی کند که باطل جویان در آن شک کنند، سپس خدای تعالی او را آشکار کند و بر دست او شرف و غرب عالم را بگشاید و روح الله عیسی بن مریم ع فرود آید و پشت سر او نماز گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و در زمین بقعه‌ای نباشد که غیر خدای تعالی در آن پرستش شود و همه دین از آن خدای تعالی گردد، گرچه مشرکان را ناخوش آید.

بنابراین در پاسخ باید گفت:

یکم. طرف‌داران احمد حسن روایات مشابه را - که در کتاب‌های معتبری همچون کافی وجود دارد - کنار زده‌اند و با وجود این که این مجموعه یک خانواده حدیثی هستند و برای فهم آن‌ها باید تمام مجموعه را لحاظ کرد. برای فریب افکار عمومی تنها به یک روایت که مضمونی شاذ دارد، آن هم روایتی از یک منبع نه‌چندان مهم استناد کرده‌اند. در صورتی که اگر صداقت را رعایت می‌کردند و مجموعه روایات را نقل می‌کردند با توجه به روایات متعدد و صریحی که در

منابع معتبر وجود دارد روشن می‌شد که مقصود از هفتمین فرزند از نسل امام علی علیه السلام همان هفتمین نفر از امامان دوازده گانه است؛ یعنی همان چیزی که در روایات متعدد دیگری به صراحت آمده است، با این توضیح که اساساً معنای این روایت آن چیزی نیست که طرف داران احمد حسن ادعا کرده‌اند؛ چرا که «من ولدك» توصیف کننده‌ی حالتی در «السابع» نیست، بلکه حال یا وصف الخامس است؛ یعنی پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام که آن پنجمین فرزند از فرزندان توست ای علی!

علاوه مجلسی در این باره چنین می‌نویسد:

از فرزندان هفتمین یعنی از فرزندان هفتمین امام نه هفتمین فرزندان و «من ولدك» حال یا صفت خامس است.^۱

این احتمال حتی اگر خلاف ظاهر باشد احتمالی است که بر اساس روایات پیشین و با توجه به خانواده حدیثی یاد شده باید آن را بر احتمالات دیگر ترجیح داد.

دوم. این ادعا که این روایت درصدد اشاره به امام پس از امام مهدی علیه السلام و غیبت اوست با ذیل روایت همخوان نیست. متن کامل حدیث بدین قرار است:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ

۱. بیان: من ولد السابع أي السابع الأئمة لا السابع الأولاد وقوله «من ولدك» حال أو صفة للخامس.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۹.

وَتَعَالَى: لِأَعْدِيَّيْنِ كُلِّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِطَاعَةِ إِمَامٍ لَيْسَ مِنِّي وَإِنْ كَانَتْ
الرَّعِيَّةُ فِي نَفْسِهَا بَرَّةً وَلَا رَحْمَنَ كُلِّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِإِمَامٍ عَادِلٍ مِنِّي
وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي نَفْسِهَا غَيْرَ بَرَّةٍ وَلَا تَقِيَّةٍ. ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ!
أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْحَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي حَزْبُكَ حَزْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي وَأَنْتَ
أَبُو سِبْطَى وَزَوْجُ ابْنَتِي مِنْ ذُرِّيَّتِكَ الْأَيُّمَةُ الْمُظْهَرُونَ فَأَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ
وَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَلَوْلَا نَا لَمْ
يَخْلُقِ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَلَا الْأَنْبِيَاءَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ. قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ!
فَتَحْنُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! نَحْنُ خَيْرُ خَلْقِيَّةِ اللَّهِ
عَلَى تَبْسِيطِ الْأَرْضِ وَخَيْرٌ [مِنْ] الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَكَيْفَ لَا نَكُونُ
خَيْرًا مِنْهُمْ وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَتَوْجِيدهِ فَبِنَا عَرَفُوا اللَّهَ وَ
بِنَا عَبَدُوا اللَّهَ وَبِنَا اهْتَدَوْا السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي وَ
أَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي فَإِذَا مِتُّ ظَهَرْتَ لَكَ صَعَائِنُ فِي صُدُورِ
قَوْمٍ وَسَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صِلِمٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَرِيحَةٍ وَبِطَانَةٍ
وَ ذَلِكَ عِنْدَ فِقْدَانِ شِيعَتِكَ الْخَامِسِ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِكَ يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ
أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ فَكُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مُؤْمِنَةً مُتَأَسِّفٌ مُتَلَهِّفٌ حَيْرَانٌ
عِنْدَ فَقْدِهِ. ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَا بِي وَأُمِّي سَمِي وَ
شَيْبِي وَ شَيْبِيهِ مُوسَى بْنِ عَمْرَانَ عَلَيْهِ جُيُوبُ الثُّورِ أَوْ قَالَ جَلَابِيْبُ
الثُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِمْ آيِسٌ مَنْ كَانُوا ثُمَّ تُودِي بِنِدَاءٍ
يَسْمَعُهُ مِنَ الْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مِنَ الْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ
عَدَابًا عَلَى الْمُتَأَفِّقِينَ قُلْتُ وَ مَا ذَلِكَ التِّدَاءُ؟ قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ
فِي رَجَبٍ أَوْهَا: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾، الثَّانِي: ﴿أَرِزْتُ الْأَرْزُقَةَ﴾،
وَ الثَّلَاثُ: تَرُونَ بَدْرِيًّا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يَتَادَى الْآنَ اللَّهُ قَدْ بَعَثَ
فُلَانٌ بَنَ فُلَانٍ حَتَّى يَنْسُبَهُ إِلَى عَلِيٍّ فِيهِ هَالِكُ الظَّالِمِينَ فِعِنْدَ
ذَلِكَ يَأْتِي الْفَرَجُ وَيَشْفِي اللَّهُ صُدُورَهُمْ وَيَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ. قُلْتُ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ! فَكُمْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْأَيُّمَةِ؟ قَالَ: بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ وَ

التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ؛^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: ای علی، تو از من و من از توأم. تو برادر و وزیر منی. چون من رحلت کنم در سینه‌های قومی کینه‌هایی نسبت به تو پدید می‌آید، و به زودی بعد از من آشوبی سخت به وقوع می‌پیوندد که دامن همه را خواهد گرفت و این به وقت فقدان پنجمین امام از اولاد امام هفتم از نسل تو خواهد بود و اهل زمین و آسمان در فقدانش محزون گردند. در آن هنگام چه بسیار مرد و زن مؤمنی که متأسف و دردمند و حیران می‌باشند! آن‌گاه حضرت سر مبارک به زیر افکند و لحظه‌ای بعد سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که هم‌نام و شبیه من و موسی بن عمران است. او لباسی از نور می‌پوشد که با شعاع قدس می‌درخشد. بر آن‌ها که در غیبت او بی‌قرارند تأسف دارم که صدایی را از دور می‌شنوند که برای مؤمنان رحمت و برای منافقین عذاب است. امیر المؤمنین فرمود: عرض کردم ای رسول خدا، آن صدا چیست؟ فرمود: سه صدا در ماه رجب شنیده می‌شود: صدای نخست «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» و صدای دوم: «أَزَفَتِ الْأَرْفَةُ» یعنی قیامت نزدیک گردید! و صدای سوم به طور آشکار شخصی را نزدیک خورشید می‌بینند که می‌گوید: ای اهل عالم آگاه باشید! خداوند فلان، فرزند فلان - تا اینکه نسب او را به علی علیه السلام می‌رساند - را برانگیخت، و روز مرگ ستمگران فرارسید! در آن وقت فرج می‌رسد و خداوند دل‌های دوستانش را شاد می‌گرداند و عقده‌های دلشان را برطرف می‌سازد.

عرض کردم: ای رسول خدا، بعد از من چند امام خواهد آمد؟
فرمود: بعد از حسین، نه امام می آید و نهمین قائم آن هاست.

چنان که ملاحظه می شود پیامبر گرامی اسلام ﷺ در انتهای روایت در پاسخ این پرسش امیرالمؤمنین علیه السلام که پس از من چند امام هستند، می فرمایند: بعد از امام حسین علیه السلام نه نفر امام خواهند بود. روشن است که اگر فرزند امام مهدی علیه السلام نیز پس از ایشان امام باشند - آن چنان که احمد حسن مدعی است - پاسخ پیامبر گرامی اسلام ﷺ ناتمام خواهد بود و البته در این جا ادعای این که آن حضرت در صدد بیان امامان دوازده گانه بوده اند و نه دیگر امامان، پذیرفته نیست؛ چرا که بر اساس ادعای احمد حسن، پیامبر گرامی اسلام ﷺ در صدر روایت و با بیان جمله «وذلك عند فقدان شيعتك الخامس من السابع من ولدك» در صدد اشاره به امام پس از امام مهدی علیه السلام بوده اند.

سوم. اگر ظاهر این روایت را بپذیریم، باز بر احمد حسن انطباق نمی یابد؛ زیرا او پنجمین فرزند از هفتمین فرزند امام علی علیه السلام نیست؛ چرا که پنجمین فرزند، ظهور در فرزندهای بی واسطه دارد. بنابراین مقصود این روایت فرزند بی واسطه امام مهدی علیه السلام است، در حالی که احمد به ادعای خودش دهمین از هفتمین است.

استناد به نسخه بدل های ثابت نشده

دیگر از شیوه های فریب کارانه طرف داران احمد حسن این است که برای اثبات ادعای بزرگ خود - که به دلیل بزرگ بودن آن نیازمند دلایل

قطعی و تشکیک ناپذیر است - به روایاتی استناد می‌کنند که در نسخه‌های گوناگون به صورت‌های متفاوتی نقل شده است. این شیوه استدلال هم از این جهت باطل است که با وجود نقل‌های متفاوت روایت قابلیت استدلال نخواهد داشت و هم خود دلیلی بر فریب کارانه بودن این نوع استدلال است؛ زیرا با وجود نقل‌های متفاوت اکتفا به ذکر نقلی که بر مدعا دلالت دارد و سرپوش گذاشتن بر نقل دیگر به نوعی فریب مخاطب عمومی است که از حقیقت ماجرا آگاهی ندارد. می‌نویسند:

عن الأصبع بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض، فقلت: يا أمير المؤمنين! مالي أراك متفكراً تنكت في الأرض، أرغبة منك فيها؟ فقال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا يوماً قط ولكني فكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدِي، هو المهدي الذي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، تكون له غيبة وحيرة، يضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون. فقلت: يا أمير المؤمنين! وكم تكون الحيرة والغيبة؟ قال: ستة أيام أو ستة أشهر أو ست سنين. فقلت: وإن هذا لكائن؟ فقال: نعم كما أنه مخلوق وأنى لك بهذا الامر يا أصبع أولئك خيار هذه الأمة مع خيار أبرار هذه العترة:

اصبع بن نباته می‌گوید: خدمت امیر المؤمنین عليه السلام شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت در اندیشه فرورفته و با عصایی که در دست داشت بر زمین می‌کوفت. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، چه شده که شما را غرق در اندیشه می‌بینم و به زمین می‌کوبی؟ آیا میل و رغبتی در آن پیدا نموده‌ای؟ فرمود: نه، به خدا سوگند

هرگز در دنیا رغبت نداشته‌ام، ولی دربارهٔ فرزندی اندیشه می‌کنم که از پشت یازدهمین فرزندان من است و او مهدی است، وزمین را از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و جور پیر شده باشد. برای او حیرت و غیبتی است که در آن جمعی گمراه شوند و گروهی در آن راهنمایی شوند. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، این حیرت و این غیبت چه مقدار باشد؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال. عرض کردم: آیا این چنین خواهد شد؟ فرمود: آری هم چنان که او خلق شده است. و تو کجا و علم به آن کجا؟ ای اصیغ، اینان برگزیدگان این امتند که با نیکان این امت باشند.

احمد حسن دربارهٔ این روایت چنین نوشته است: «و این گوهری است از دریای دانش امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب که مرا در آن یاد کرده است ... یازدهمین فرزند از فرزندان امیرالمؤمنین، امام مهدی است و آن که از پشت اوست، همان مهدی اول از مهدی‌های دوازده‌گانه است و او وصی و فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام است.»^۱

در حالی که این روایت در برخی از نسخه‌های کافی^۲ و نیز در *کمال‌الدین*،^۳ *الغیبة نعمانی*،^۴ *کفایة الاثر*،^۵ *اعلام الوری* و *بحار الانوار*^۶ «من

۱. *الجواب المنیر عبر الاثر*، ص ۵۸.

۲. ص ۳۳۸.

۳. ص ۲۸۹.

۴. ص ۶۹.

۵. ص ۲۲۰.

۶. ج ۲، ص ۲۲۸.

۷. ج ۵۱، ص ۱۱۸.

ظهری الحادی عشر من ولدی» است. ترجمه حدیث طبق این نقل چنین است: «... من درباره مولودی که از پشت من است فکر می‌کردم که یازدهمین فرزندان من است...». بر اساس این نقل، مقصود امام علی علیه السلام از «الحادی عشر من ولدی» امام مهدی علیه السلام است، نه فرزند آن حضرت؛ چرا که یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام امام زمان علیه السلام است و در این صورت این روایت به هیچ عنوان بر امثال احمد حسن انطباق نمی‌یابد.

در کتاب *دلائل الامامة*^۱ نیز «من ظهری» ثبت شده، اما «من ولدی» ندارد؛ بدین صورت: «من ظهر الحادی عشر هو المهدی». بنابراین مضمون آن با مضمون کتب یادشده هماهنگ است. سید بن طاوس^۲ نیز روایت اصبع بن نباته را از کتاب *المجموع* نوشته محمد بن الحسین بن مرزبان از علمای قرن ششم به این صورت نقل می‌کند: «ولکن فی مولود یکون، وهو الحادی عشر من ولدی» که مؤید نقل‌های پیش‌گفته است.

نخستین کتابی که «من ظهر الحادی عشر من ولدی» آورده، کتاب *هدایة الکبری* است که کتابی بسیار ضعیف به شمار می‌رود و نوشته یکی از غالیان منحرف است. در برخی از نسخه‌های کتاب شریف کافی نیز به همین صورت نقل شده است. همین نقل در

۱. ص ۵۲۹.

۲. *الملاحم والفتن*، ص ۳۵۴.

اثبات الوصیة^۱ نیز آمده، ولی سند آن نقل نشده است. در کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید، الغیبة شیخ طوسی^۳ و دلائل الامامة^۴ نیز عبارت «من ظهر الحادی عشر» وجود دارد.

روشن است که استدلال به کتاب های هدایة الکبری، اختصاص و دلائل الامامة مقبول نیست؛ زیرا نویسنده کتاب نخست، فاسد العقیده است؛ نویسنده دو کتاب بعدی معلوم نیست و یکی منسوب به شیخ مفید و دیگری منسوب به طبری است. چنان که استدلال به کافی به دلیل تفاوت نسخه های آن پذیرفتنی نیست. استدلال اثبات الوصیة نیز معتبر نیست؛ زیرا نقلی بی سند است. استدلال به کتاب الغیبة شیخ طوسی نیز باطل است؛ زیرا منبعی متاخر به شمار می رود و کتاب های کهن تر مانند الغیبة نعمانی و کمال الدین این نقل را ندارند.

ثانیاً، اگر نتوانیم یک نقل را بر نقل دیگری ترجیح دهیم، دست کم این دو نقل در یک اندازه ازارزش هستند. بنابراین به هیچ کدام نمی توان استدلال کرد و با این حساب این روایت نمی تواند چیزی را به نفع طرف داران احمد حسن اثبات کند.

ثالثاً، احمد حسن یازدهمین فرزند از نسل امام علی علیه السلام نیست؛ زیرا او خود را با چهار واسطه، نوه امام مهدی علیه السلام می داند. بنابراین یازدهمین

۱. ص ۲۶۶.

۲. ص ۲۱۰.

۳. ص ۱۶۵.

۴. ص ۵۲۹.

فرزند از نسل امام علی علیه السلام فرزند بلاواسطه امام مهدی علیه السلام یعنی جد احمد حسن خواهد بود.

یکی از طرف داران این فرقه انحرافی برای اثبات صحت عبارت «من ظهر الحادی عشر» خود را به آب و آتش زده و مدعی شده است که نسخه صحیح کتاب شریف کافی «من ظهر الحادی عشر» است و حرف «ی» به وسیله نساخ به حدیث افزوده شده است؛ چرا که اولاً در حاشیه کافی به این که در برخی نسخ «من ظهري» است اشاره ای نشده؛ ثانیاً در شرح ملاصالح مازندرانی نیز «من ظهري» ثبت شده و حرف «ی» در پراکنش قرار داده شده و ثالثاً کسانی که این روایت را از کافی نقل کرده اند مانند نویسنده تهذیب المقال و علامه مجلسی در مرآت العقول «من ظهري» نقل کرده اند،^۱ در حالی که علامه مجلسی در مرآت العقول تصریح کرده است که در برخی از نسخ «من ظهري» ثبت شده است و با وجود تصریح علامه مجلسی به وجود این عبارت در پاره ای از نسخه ها، معلوم نیست چگونه نویسنده یاد شده توانسته است با قاطعیت مدعی افزوده شدن «ی» توسط نساخ شود. علامه مجلسی در این باره چنین نوشته است:

«من ظهر الحادی عشر» کذا فی اکثر النسخ فالمعنی من ظهر الإمام الحادی عشر «و من ولدی» نعت «مولود» و ربما یقرأ ظهر بالتونین أی وراء، و المراد أنه یولد بعد هذا الدهر، و الحادی عشر مبتدأ خبره المهدی، و فی إكمال الدین و غیره و بعض نسخ الكتاب: ظهري، فلا

۱. دعوة السيد احمد الحسن می الحق المبين، ص ۹۷.

بِحِجَاجِ إِلَى تَكْلِفٍ^۱.

پیدا است که تعبیر علامه مجلسی «کثیر من النسخ» نیست، بلکه «اکثر النسخ» است و از این تعبیر استفاده می‌شود که نسخه‌هایی که در آن «من ظهري» بوده تعداد درخور توجهی بوده‌اند؛ زیرا ضد کثیر، قلیل است، ولی ضد اکثر، اقل است که مفهومی اضافی دارد؛ یعنی در قیاس با نسخه‌هایی که «من ظهر» بوده نسخه‌هایی که «من ظهري» است کمترند.

نویسنده یادشده در ادامه مدعی شده است در برخی از چاپ‌های *کمال‌الدین «من ظهر»* است و در برخی دیگر «من ظهري» و از آن جا که میرزا محمد تقی اصفهانی در *مکیال المکارم* این روایت را به صورت «من ظهر» از *کمال‌الدین* نقل کرده، روشن می‌شود «ی» در چاپ‌های جدید به حدیث افزوده شده و این استدلال به غایت خنده‌دار است؛ چرا که وقتی که علامه مجلسی به عنوان یک نسخه‌شناس کارگشته تصریح می‌کند که در *کمال‌الدین* و غیر آن «من ظهري» است (عبارت علامه در سطور پیشین ذکر شد) چگونه می‌توان به استناد *مکیال المکارم* که نویسنده آن حدود پنجاه سال پیش به رحمت الهی رفته‌اند، چیزی را ثابت کرد؟ از این مضحک‌تر، این است که نویسنده یادشده وقتی می‌خواهد از چاپ‌های مختلف *کمال‌الدین* که در آن «من ظهر الحادی عشر» ذکر شده آمار ارائه دهد، به سه چاپ اشاره می‌کند: اول،

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۴۳.

نسخه‌ای که توسط انتشارات دار ذوی القربی چاپ شده؛ دوم، نسخه‌ای که توسط انتشارات طلیعة نور در سال ۱۴۲۵ و در چاپ اول منتشر شده، و سوم، نسخه‌ای که توسط همین ناشر در سال ۱۴۲۹ و در چاپ دوم منتشر شده است.^۱ این گونه آمار دادن بسیار جالب است؛ زیرا نویسنده، دو چاپ از یک نسخه توسط یک ناشر را دو مدرک متفاوت محسوب کرده است و لابد اگر همین انتشارات کتاب کمال الدین را صدمبار تجدید چاپ می‌کرد، به نظر نویسنده، به دلیل وجود صد نسخه از کمال الدین که در آن «من ظهر» وجود دارد اثبات می‌شد حرف «ی» به سایر نسخه‌ها افزوده شده است.

نویسنده یاد شده به‌رغم این که در کتاب الغیبة نعمانی «من ظهري» ثبت شده، کوشیده است اثبات کند که در نسخه اصلی این کتاب هم «من ظهر» بوده است. استدلال او بر مدعایش این است که چون ثابت شد در کافی «من ظهر» بوده و از آن جا که نعمانی هم این روایت را از کلینی نقل کرده، بنابراین در الغیبة نعمانی هم «من ظهر» بوده است.^۲ در پاسخ این ادعا باید گفت چنان که گذشت، بر اساس گزارش علامه مجلسی، برخی از نسخه‌های کافی «من» ظهري است. بنابراین نمی‌توان قاطعانه ادعا کرد نسخه صحیح کافی «من ظهر» بوده است. در نتیجه نمی‌توان با قاطعیت مدعی افزوده شدن «ی» به روایت کتاب

۱. دعوة السيد احمد الحسن می‌الحق المبین، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۹۸.

نعمانی شد، بلکه از قضا وجود تعبیر «من ظهري» در الغيبة نعمانی، خود قرینه است بر این که آن نسخه ای از کافى که «من ظهري» دارد صحیح تر است.

نمونه دیگر این که می نویسند: در کتاب *فقه الرضا*، از امام رضا علیه السلام این دعا روایت شده است:

اللهم صل عليه وعلى آله من آل طه و يس، و اخصص وليك، و وصى نبيك، و أخا رسولك، و وزيره، و ولي عهده، إمام المتقين، و خاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد صلى الله عليه وآله، و ابنته البتول، و على سیدی شباب أهل الجنة من الأولين و الآخرين، و على الأئمة الراشدين المهديين السالفين الماضين، و على النقباء الأتقياء البررة الأئمة الفاضلين الباقين، و على بقيتك فى أرضك، القائم بالحق فى اليوم الموعود، و على الفاضلين المهديين الأئمة الخزنة^۱.

و این دعا بر وجود مهدی هابیی پس از امام مهدی دلالت دارد. در حالی که اولاً این عبارت در نسخه کتاب *فقه الرضا* که نزد علامه مجلسی بوده وجود نداشته است. متن *بحار الأنوار* بدین شرح است:

اللهم صل عليه وعلى آل طه و يس و اخصص وليك و وصى نبيك و أخا رسولك و وزيره، و ولي عهدك إمام المتقين، و خاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد بالصلاة عليه و على ابنته البتول، و على سیدی شباب اهل الجنة من الأولين و الآخرين، و على الأئمة الراشدين المهديين، و على النقباء الأتقياء البررة الفاضلين المهديين الامناء الخزنة، و على خواص ملائكتك جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل و عزرائيل و الصافين

۱. *فقه الرضا*، ص ۴۰۳.

و الحافین و الکروییین و المسبحین و جمیع ملائکتک فی سمواتک و
ارضک أکتعین.^۱

روشن است که با وجود چنین تفاوت نقل‌هایی اصل وجود عبارت
مورد نظر مشکوک خواهد شد و در نتیجه مسئله‌ای اعتقادی
آن هم مسئله‌ای همچون امامت و مهدویت را نمی‌توان به استناد آن
اثبات کرد.

ثانیاً در اصل انتساب این کتاب به امام رضا علیه السلام تردید وجود دارد.
امام خمینی رحمته الله در این باره چنین می‌نویسد:

وامثال این عبارت از کتاب **فقه الرضا** گواه بر این است که این
کتاب تصنیف یکی از علماست نه این که کتاب سرورمان
ابالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام باشد.^۲

آیت الله گلپایگانی نیز چنین نوشته است:

روایت **فقه الرضا** قابل اعتماد نیست؛ چرا که هم چنان که
بارها تذکر داده شد، استناد این کتاب به سرورمان امام رضا علیه السلام
معلوم نیست.^۳

ثالثاً بر فرض که ما نسخه موجود **فقه الرضا** را معیار قرار دهیم دلیلی
وجود ندارد که مهدی‌های پس از امام مهدی علیه السلام اوصیای آن حضرت
باشند. ممکن است طبق فرمایش امام صادق علیه السلام آنان گروهی از

۱. بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۲۱۲.

۲. کتاب الطهارة، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳. تقریرات الحج (تقریرات درس آیت الله العظمی گلپایگانی)، ج ۱، ص ۱۱۲.

شیعیان باشند که مردم را به اهل بیت دعوت می‌کنند.

عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: يا ابن رسول الله! إني سمعت من أبيك عليه السلام أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: إثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مواليتنا و معرفة حقنا.^۱

ابوبصیر گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، من از پدر شما شنیدم که می‌فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود. امام صادق عليه السلام فرمود: دوازده مهدی گفته است، نه دوازده امام؛ آن‌ها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالیات و معرفت حق ما می‌خوانند.

استناد به خبر واحد سنی و ادعای تواتر آن در احادیث شیعی

شگرد دیگر طرف داران احمد حسن برای فریب دادن مخاطبان خود، ارائه آمار چندده حدیث از کتاب‌های شیعه است، به گونه‌ای که مخاطب گمان کند ادعای آن‌ها پشتوانه‌ای بسیار قوی از روایات شیعه را دارد؛ در حالی که با رندی کامل برای اثبات مدعای خود دست به دامن منابع اهل سنت شده و با تک‌روایتی سنی می‌خواهند ادعای مهم خود را ثابت کنند.

به عنوان نمونه، طرف داران احمد حسن در بحث پرچم‌های سیاه برای این‌که به خواننده القا کنند که روایات مورد استنادشان خدشه‌ناپذیر است، ابتدا مدعی تواتر روایات پرچم‌های سیاه می‌شوند

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۸.

و پس از ارائه فهرستی بلند بالا از این روایات، دغل کارانه به مخاطب القا می‌کنند که محتوای مورد ادعای آنان نیز تواتر دارد.
می‌نویسند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّايَاتِ السُّودَ قَدْ جَاءَتْ مِنْ قَبْلِ خُرَاسَانَ فَأْتَوْهَا فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ؛^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که دیدید پرچم‌های سیاه از طرف خراسان خارج شدند خود را به آن‌ها برسانید، چون که مهدی خلیفه خدا در میان آن‌هاست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَمْتَلِكُ عِنْدَ كَثْرَتِكُمْ ثَلَاثَةَ كُلُّهُمْ ابْنُ خَلِيفَةٍ، ثُمَّ لَا يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تَطْلُعُ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَيَقْتُلُونَكُمْ قَتْلًا لَمْ يُقْتَلْهُ قَوْمٌ. ثُمَّ ذَكَرَ سَيِّئًا. فَقَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايِعُوهُ وَ لَوْ حَبَوًا عَلَى الثَّلَجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ.^۲

پیامبر خدا ﷺ فرمود: نزد گنج شما سه تن کشته می‌شوند که همه فرزندان خلیفه هستند و بعد از آن‌ها آن منصب به هیچ‌یک آنان نمی‌رسد، تا آن‌گاه که پرچم‌های سیاه از سمت مشرق پدید آید و شما را طوری به قتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند. سپس راوی چیزی گفت که من حفظ نکردم. آن‌گاه فرمود: چون او را ببینید با وی بیعت کنید هر چند به رفتن از روی برف باشد؛ چه وی مهدی خلیفه خداست.

طرف‌داران احمد حسن چنین استدلال می‌کنند که بر اساس روایات متواتر، پرچم‌های سیاه پیش از ظهور امام مهدی ﷺ برافراشته

۱. المستند، ج ۵، ص ۲۷۷.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۶۳-۴۶۴.

خواهد شد و از آن جا که روایات یاد شده بر حضور مهدی علیه السلام در میان پرچم‌های سیاه دلالت دارد پس آن مهدی‌ای که در میان پرچم‌های سیاه است غیر از امام مهدی علیه السلام معهود است. بنابراین پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام مهدی دیگری خواهد بود و به اعتقاد احمد حسن وی هموست.

در حالی که حدیث دوم دلالت ندارد که مهدی در پرچم‌های سیاه است و ضمیر «رایتموه» و «بایعوه» به «رایات» بر نمی‌گردد؛ زیرا اولاً رایات مؤنث است و اگر مرجع ضمیر رایات بود، باید از واژه «رایتموها» و «بایعوها» استفاده می‌شد. ثانیاً تعبیر روایت «فإن فیها خلیفة الله» نیست تا بگوییم مهدی در پرچم‌های سیاه است، بلکه تعبیر روایت «فإنه خلیفة الله» است. بنابراین مرجع ضمیر «فإنه» شخصی است که در ادامه روایت از آن سخن گفته شده و راوی آن را نقل نکرده است (ثم ذکر شیئاً). بنابراین مقصود روایت دوم نمی‌تواند مستند احمد حسن باشد.

از این رو، تنها یک روایت بر حضور مهدی در پرچم‌های سیاه دلالت دارد و احمد حسن در این زمینه یک روایت بیشتر در اختیار ندارد؛ آن هم روایتی از اهل سنت که برای ما و احمد حسن که خود را یک شیعه می‌داند، فاقد حجیت است. البته ظاهراً کفگیر او آن قدر به ته دیگ خورده که چاره‌ای جز دست و پا کردن دلیل از لابه‌لای کتاب‌های اهل سنت نداشته است.

گفتنی است ترفند دیگر طرف داران احمد حسن برای فریب افرادی که اطلاع کمی از کتب حدیثی دارند، این است که وقتی می‌خواهند برای دوروایت نخست منبع ذکر کنند به منابع شیعه همچون *الملاحم و الفتن* سید بن طاووس و *کشف الغمّة* که این روایات را به نقل از منابع سنی نقل کرده‌اند آدرس می‌دهند تا به مخاطب چنین القا کنند که این روایات از منابع شیعی است و عالمان شیعی آن را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند، در حالی که گفتیم این روایات از اهل سنت است.

از آن چه گذشت دریافتیم که اگر فرضاً روایات پرچم‌های سیاه را متواتر بدانیم و بپذیریم که آن‌ها مربوط به دوران پیش از ظهورند و ناظر به جریان ابومسلم خراسانی نیستند - که هر دو مطلب از سوی برخی از نویسندگان انکار شده است^۱ - آن چه می‌توان درباره آن ادعای تواتر کرد، اصل خروج پرچم‌های سیاه پیش از ظهور امام مهدی عجل الله فرجه است. اما وجود یک مهدی در میان پرچم‌های سیاه، مستندی جزیک روایت - آن هم روایتی سنی - ندارد. بنابراین از متواتر بودن روایات پرچم‌های سیاه نمی‌توان چنین استنباط کرد که وجود یک مهدی پیش از ظهور هم متواتر و انکارناشدنی است.

باز می‌نویسند:

اکنون آیه‌ای را ذکر می‌کنیم که در آن به قیام وصی امام

۱. نک: موسوعة الامام المهدي؛ تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور.

مهدی علیه السلام پیش از ظهور امام زمان علیه السلام اشاره می‌کند:
 «مَلْعُونِينَ أَيْمًا تُقْفُوا أَخْذُوا وَقْتِلُوا تَقْتِيلًا * سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا
 مِنْ قَبْلُ وَلَنْ نَحْدِ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۱

آن‌ها ملعون هستند هر کجا یافت شوند، گرفته و به سختی کشته خواهند شد. سنت خداوند است که در پیشینیان نیز بوده است و هرگز در سنت خداوند تبدیل و تغییر نخواهی یافت.

سنت خداوند که در پیشینیان نیز بوده و هرگز در سنتش تغییری نیست. دشمنان خداوند بعد از رسول صلی الله علیه و آله توسط مهدی علیه السلام به هلاکت می‌رسند و این مهدی، همان وصی امام مهدی علیه السلام است که از خراسان یا مشرق قیام می‌کند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «پس نظر کنید به اهل بیت پیامبران؛ اگر سکوت کردند، سکوت کنید، و اگر از شما یاری خواستند، آن‌ها را یاری کنید. پس خداوند فتنه‌ها را توسط مردی از ما اهل بیت از میان می‌برد. پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان! کسی که به آن‌ها جز شمشیر بی‌ملاحظه ندهد که به مدت هشت ماه شمشیر بردوشش است، تا جایی که قریش گویند: اگر از فرزندان فاطمه علیها السلام بود به ما رحم می‌کرد. خداوند او را بر بنی امیه مسلط می‌کند تا این که آن‌ها را دگرگون و نابود سازد. "آن‌ها ملعون هستند؛ هر کجا یافت شوند، گرفته و به سختی کشته خواهند شد * سنت خداوند است که در پیشینیان نیز بوده است و هرگز در سنت خداوند تبدیل و تغییر نخواهی یافت"»^۲.

طبق این آیه و تفسیر امام علی علیه السلام متوجه می‌شویم آن کسی که

۱. احزاب: ۶۱-۶۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۱.

فتنه‌ها را از بین می‌برد و بنی‌امیه را نابود می‌سازد و خداوند او را بر آن‌ها مسلط می‌کند، کسی است که شمشیر را هشت ماه بر دوشش حمل می‌کند و با توجه به حدیث بعدی متوجه می‌شویم که این شخص، حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام نیستند؛ بلکه فرزند امام مهدی علیه السلام هستند که پیش از امام مهدی علیه السلام قیام می‌کنند؛ امام علی علیه السلام فرمود: «... و مردی پیش از او (مهدی) از فرزندانش به اهل مشرق خروج می‌کند. او شمشیر را هشت ماه بر دوشش حمل می‌کند.»^۱

پس برایمان روشن شد که این شخص، فرزند امام مهدی علیه السلام است که پیش از ایشان قیام کرده و به مدت هشت ماه شمشیر را بر دوششان حمل می‌کنند.»

در حالی که متن روایت اخیر که به آن استناد شده بدین

صورت است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْوَانَ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: يُخْرُجُ رَجُلٌ قَبْلَ الْمَهْدِيِّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالشُّرْقِ، يَحْمِلُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ، يَقْتُلُ وَيُقْتَلُ وَيَتَوَجَّهُ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، فَلَا يَبْلُغُهُ حَتَّى يَمُوتَ.^۲

... علی علیه السلام می‌فرماید: و مردی از اهل بیت آن حضرت به اهل مشرق خروج کرده در مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش خود گرفته می‌کشد و انتقام می‌کشد و متوجه بیت المقدس می‌شود و پیش از این که به بیت المقدس برسد می‌میرد.

۱. الملاحم والفتن، ص ۶۶، باب ۱۳۳.

۲. کتاب الفتن، ص ۱۹۸.

استدلال به این روایت از زوایای مختلفی قابل نقد است:

۱. این روایت مرسل و از کتاب *فتن ابن حماد* است. وی نویسنده‌ای سنی مذهب است و کتاب او حتی از نظر اهل سنت نیز معتبر نیست. بنابراین طرف داران احمد حسن اعتقاد به وجود یک مهدی پیش از امام مهدی را از روایات اهل سنت اخذ کرده‌اند و البته - چنان که گذشت - آنان برای این که این واقعیت از دید مخاطب مخفی بماند، این روایت را نه از منبع اصلی، که از کتاب سید بن طاووس نقل کرده‌اند، در حالی که با مراجعه به کتاب یادشده معلوم می‌شود سید بن طاووس آن را از *فتن ابن حماد* آورده است.

۲. با توجه به متن روایت معلوم می‌شود که طرف داران احمد حسن آن را تحریف کرده‌اند؛ چرا که تعبیر روایت «رجل من اهل بیت» است، در حالی که آنان این عبارت را به این صورت ترجمه کرده‌اند: «مردی از فرزندان»؛ با این که مردی از اهل بیت اعم از فرزند است، چنان که امام علی علیه السلام از اهل بیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی فرزند آن حضرت نیست. این تحریف برای این بوده است که این حدیث با ادعای احمد حسن که خود را فرزند امام مهدی می‌داند هماهنگ شود.

۳. بر اساس فرمایش امام در ادامه همین روایت، مردی که پیش از ظهور امام مهدی هشت ماه شمشیر بردوش می‌گذارد، به سمت بیت المقدس حرکت کرده و پیش از رسیدن به آن جا می‌میرد، در حالی

که احمد حسن مدعی است می خواهد پس از پایان یافتن حیات امام مهدی زنده بماند و جانشن آن حضرت شود؛ اما طرف داران احمد حسن این بخش از روایت را بیان نکرده اند تا مخاطب به کلاهی که می خواهند بر سرش بگذارند پی نبرد.

۴. ابن طاووس - که طرف داران احمد حسن روایت را از کتاب او آدرس داده اند - در ادامه این روایت می نویسد: «من روایت را به همین صورت دیدم، اما در آن اشکال وجود دارد.»^۱ بنابراین حتی سید بن طاووس نیز این حدیث را خالی از اشکال نمی دانسته است. با این حال، روشن نیست طرف داران احمد حسن چگونه می خواهند یک مسئله اعتقادی - آن هم مسئله ای همچون امامت و مهدویت - را بر این پایه متزلزل بنا نهند.

برداشت های سطحی از روایات

بخشی از استدلال های طرف داران احمد حسن مبتنی بر برداشت های سطحی از روایات است؛ برداشت ها مبتنی بر نگاه عامیانه، یک سونگرانه و بدون توجه به مجموعه فرمایشات پیشوایان معصوم علیهم السلام.

می نویسند:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الله أجل وأكرم وأعظم من أن يترك الأرض

۱. الملاحم والفتن، ص ۱۳۹.

بلا امام عادل. قال: قلت له: جعلت فداك! فأخبرني بما استريح إليه. قال: يا أبا محمد! ليس يرى أمة محمد ﷺ فرجاً أبداً ما دام لوليد بنى فلان ملك حتى ينقرض ملكهم، فإذا انقرض ملكهم أتاح الله لامة محمد رجلاً منا أهل البيت، يشير بالتقى ويعمل بالهدى ولا يأخذ فى حكمه الرشى، والله انى لا عرفه باسمه واسم أبيه، ثم يأتينا الغليظ القصرة ذو الحال والشامتين، القائم العادل الحافظ لما استودع يملأها قسطاً وعدلاً كما ملأها الفجار جوراً وظلماً؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند بزرگ‌تر و مکرم‌تر و اعظم از این است که زمین را بدون امام عادل بگذارد. ابوصیر گفت: قربانت گردم! چیزی به من اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر من باشد. فرمود: ای ابومحمد، مادام که بنی عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده‌اند، امت محمد صلی الله علیه و آله فرج و راحتی ندارند. وقتی که دولت آن‌ها منقرض گردید، خداوند مردی را که از دودمان ماست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله نگاه داشته، ظاهر گرداند تا دستور تقوا دهد و به هدایت رفتار کند و در حکمش رشوه نگیرد. به خدا قسم من او را به اسم خود و پدرش می‌شناسم. آن‌گاه مردی که گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاه است به سوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت الهی است؛ او زمین را پراز عدل و داد می‌کند، چنان‌که فاجران آن را پراز ظلم و ستم کرده باشند.

طرف داران احمد حسن مدعی هستند تعبیر «اهل البيت» در این روایت دلالت بر این دارد که شخصیت مورد نظر امام صادق عليه السلام امام است؛ چرا که در اصطلاح روایات، واژه اهل البيت مخصوص امامان

۱. اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۱۶-۱۱۷.

معصوم است. از این رو طبق مفاد این روایت، پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام امامی از اهل بیت وجود خواهد داشت.

در حالی که این که واژه اهل بیت اصطلاح خاصی است که شامل تمام خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نمی شود و مخصوص امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و امامان از نسل آنان است، مطلب درستی است که در آن تردیدی وجود ندارد. لیکن از این نکته نیز نباید غفلت کرد که پیشوایان معصوم خود تصریح کرده اند که این واژه - هنگامی که در معنای اصطلاحی اش به کار می رود - منحصر در چهارده معصوم است و کس دیگری را شامل نمی شود. به عنوان نمونه از امام علی علیه السلام در این باره چنین روایت شده است:

... ثم قال: على صلوات الله عليه لأبي الدرداء وأبي هريرة، ومن حوله: يا أيها الناس، أتعلمون أن الله تبارك وتعالى أنزل في كتابه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فجمعني رسول الله صلی الله علیه و آله وفاطمة وحسناً وحسيناً في كساء واحد، ثم قال: اللهم هؤلاء أحبتي وعترتي وثقلی وخصتی وأهل بیتی فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. فقالت أم سلمة: وأنا؟ فقال صلی الله علیه و آله لها: وأنت إلى خير، إنما أنزلت في، وفي أخی علی، وفي ابنتی فاطمة، وفي ابني الحسن والحسين، وفي تسعة من ولد الحسين خاصة، ليس فيها معنا أحد غيرنا. فقام جل الناس، فقالوا: نشهد أن أم سلمة حدثتنا بذلك، فسألنا رسول الله صلی الله علیه و آله فحدثنا كما حدثتنا أم سلمة.^۱

چنان که ملاحظه می شود، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تصریح

می‌فرمایند که واژه «اهل بیت» در اصطلاح خاص قرآنی اش - که از ویژگی طهارت از ناپاکی‌ها برخوردارند - منحصر در چهارده معصوم است و شامل هیچ شخصیت دیگری نمی‌شود. این مطلب به وضوح از واژه «انما» - که از ادات حصر است - استنباط می‌شود و در ادامه عبارت «لیس فیها معنا احد غیرنا» که به صراحت از مشارکت نداشتن هیچ شخصیت دیگری با اهل بیت در این مقام سخن می‌گوید راه را بر هر گونه توجیه و طرح احتمالات بی‌اساس بسته است. از این رو این ادعا که از وجود واژه اهل البیت در حدیث امام صادق علیه السلام می‌توان چنین برداشت کرد که شخصیت مورد نظر آن حضرت، به رغم این که از چهارده معصوم نیست، امامی معصوم است، پذیرفتنی نیست.

اما دلیل این که بر شخصیت مورد نظر این روایت اهل البیت اطلاق شده، این است که گرچه این واژه یک اصطلاح خاص با بار معنایی ویژه است، اما این اصطلاح، تمام کاربری‌های این واژه را دربر نمی‌گیرد، بلکه کاربری اغلب این واژه همان معنای خاص است؛ اما در کلمات اهل بیت گاهی این واژه معنایی عام‌تر دارد که شامل همهٔ خاندان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به صورت عام آن می‌شود و از این رو کسانی که از نسل ائمه علیهم السلام هستند ولو خود امام نباشند را نیز شامل می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان به این روایات اشاره کرد:

عن أبي حمزة الثمالي، قال: كنت جالساً في المسجد الحرام مع أبي جعفر عليه السلام إذ أتاه رجلان من أهل البصرة، فقال له: يا ابن رسول الله! إننا نريد أن نسألك عن مسألة. فقال لهما: أسألا عما جئتما. قالوا: أخبرنا

عن قول الله عزوجل: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» إلى آخر الآيتين. قال: نزلت فينا أهل البيت. قال أبو حمزة: فقلت: بأبي أنت وأمي! فمن الظالم لنفسه؟ قال: من استوت حسناته وسيئاته منا أهل البيت فهو ظالم لنفسه. فقلت: من المقتصد منكم؟ قال: العابد لله ربه في الحالين حتى يأتيه اليقين. فقلت: فمن السابق منكم بالخيرات؟ قال: من دعا والله إلى سبيل ربه، وأمر بالمعروف، ونهى عن المنكر، ولم يكن للمضلين عضداً، ولا للخائنين خصيماً، ولم يرض بحكم الفاسقين إلا من خاف على نفسه ودينه ولم يجد أعواناً؛^۱

ابو حمزه ثمالی گوید: در مسجد الحرام خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که دو تن از مردم بصره به محضرش شرفیاب شدند و عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا، قصد داریم مسئله‌ای از شما پرسیم. فرمود: مانعی ندارد. گفتند: ما را از تفسیر فرموده خدا: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» تا آخر دو آیه، آگاه فرما! فرمود: در شأن ما خاندان نبوت نازل گردیده است. ثمالی گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! بنابراین ستمکار به خود از شما چه کسی است؟ فرمود: شخصی از ما خاندان رسالت که نیکی‌ها و بدی‌هایش یکسان باشد به نفس خود ستم نموده [که در عبادت کوتاهی نموده و حسناتش را بر سیئات خود افزون نساخته] باشد. گفتم: «مقتصد» از شما کیست؟ فرمود: شخصی که در تمامی احوال،

در توانمندی و فقر (جوانی و پیری) تا آخرین نفس که در چنگال مرگ گرفتار شود عبادت خدا را انجام دهد. عرضه داشتم: سبقت‌گیرنده شما در خیرات کیست؟ فرمود: به خدا سوگند او فردی است که مردم را به راه پروردگار خویشتن فرا خوانده و به انجام نیکی‌ها وادار کند، و آنان را از تکاب معاصی و بدی‌ها باز دارد، و پشتیبان گمراهان نگردد، و به حکم فاسق‌ها رضا ندهد، مگر آن شخص که از رسیدن زبانی به جان و دینش بترسد، و یاوری پیدا نکند، آن‌گاه از روی تقیه با آنان مدارا نماید.

در این‌جا ابتدا امام تصریح می‌فرمایند که این آیه درباره اهل بیت نازل شده است و در ادامه به صراحت از وجود هر سه دسته مذکور در آیه و از جمله ستمگر به خود (الظالم لنفسه) در میان اهل بیت سخن می‌گویند و از آن‌جا که در میان چهارده معصوم ستمگر وجود ندارد، بنابراین مقصود از اهل بیت معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه مقصود خاندان پیامبر به شکل عام آن است.

از امام صادق نیز چنین روایت شده است:

انا أهل البيت لم يزل الله يبعث فينا من يعلم كتابه من أوله إلى آخره؛^۱
در میان ما اهل بیت خداوند همیشه کسی را برمی‌انگیزد که به کتاب خدا از ابتدا تا انتها علم دارد.

روشن است که مقصود امام صادق علیه السلام از واژه اهل البيت در این روایت معنای خاص آن نیست؛ چرا که امام می‌فرمایند: در بین ما

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۱۴.

اهل بیت کسی هست که دانش همه کتاب خدا نزد اوست. بنابراین کسی که دانش کتاب نزد اوست یکی از اهل بیت است. بنابراین امام صادق علیه السلام در این حدیث از واژه اهل بیت، معنای عام آن را اراده کرده‌اند؛ یعنی خاندان پیامبر و منسوبان به آن حضرت.

حاصل سخن این که به دلیل روایتی که اصطلاح اهل البیت را منحصر در چهارده معصوم کرده است، از اطلاق این واژه بر شخصیت دیگری نمی‌توان امامت و مهدویت او را اثبات کرد و به قرینه دوروایتی که اخیراً ذکر شد این واژه معنای عامی نیز دارد. بنابراین در حدیث مورد نظر اهل البیت در معنای عامش به کار رفته است. بنابراین از اطلاق این واژه بر کسی که پیش از امام مهدی ظهور می‌کند تنها منسوب بودن او به خاندان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله قابل برداشت است و در نتیجه او یکی از سادات جلیل القدر خواهد بود و از همین روست که سید بن طاووس روایت یاد شده را بر خود تطبیق می‌داده و بر این باور بوده که مقصود از آن مردی از اهل بیت که در این روایت به او اشاره شده، خود وی است.^۱ این تطبیق درست باشد یا اشتباه، در هر صورت نشان از آن دارد که این عالم بلند مرتبه نیز از واژه اهل بیتی که در این روایت به کار رفته امام معصوم و مهدی فهم نمی‌کرده است.

باز می‌نویسند:

قال امیر المؤمنین علیه السلام علی منبر الکوفة: ... لا بد من رحی تطحن فیذا

قامت علی قطبها وثبتت علی ساقها بعث الله علیها عبداً عنيفاً
 خاملاً أصله، يكون النصر معه أصحابه الطويلة شعورهم، أصحاب
 السبيل، سود ثيابهم، أصحاب رايات سود، ویل لمن ناواهم، یقتلونهم
 هرجاً، والله لكانی أنظر إليهم وإلی أفعالهم، وما یلقى الفجار منهم
 والأعراب الجفاة یسلطهم الله علیهم بلا رحمة فیقتلونهم هرجاً علی
 مدینتهم بشاطئ الفرات البرية والبحرية، جزاء بما عملوا وما ربك
 بظلام للعبيد؛^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر مسجد کوفه فرمود: آسیایی باید
 به گردش درآید و همین که کاملاً به گردش افتاد و پابرجا
 شد خداوند بنده ای سنگدل و بی اصل و نسب را برانگیزد که
 پیروزی به همراه او باشد. یارانش با موهای دراز و سبیل های
 کلفت و جامه های سیاه دربر، و پرچم های سیاه به دست
 داشته باشند. وای بر کسی که با آنان ستیزد که بی ملاحظه
 آنان را بکشند! به خدا قسم، گویی آنان را می بینم و کارهاشان
 و آن چه بدکاران و عرب های ستمگر از دست آنان می بینند
 در پیش چشم من است. خداوند آنان را که مهری در دلشان
 نیست برایشان مسلط می کند و در شهرهای خودشان که در
 کنار فرات است شهرهای ساحلی و بیابانی، ایشان را بی محابا
 می کشند به جزای آن چه که کرده اند و پروردگار توبه بندگانش
 ستم روا ندارد.

به اعتقاد طرف داران احمد حسن، این روایت دلیل بر وجود حجتی
 از حجت های الهی در میان پرچم های سیاه است و از آن جا که
 پرچم های سیاه پیش از ظهور برافراشته می شود، این حجت الهی امام

۱. کتاب الغیبة، ص ۲۶۴-۲۶۵.

مهدی نیست و در نتیجه روایت مورد نظر دلیلی بر اندیشه وجود مهدی‌هایی غیر از امام مهدی است. آن‌ها این روایت را به این دلیل اثبات کننده وجود حجتی از حجت‌های خدا در میان پرچم‌های سیاه می‌دانند که در آن تعبیر «یبعث الله» آمده است و از آن جا که خداوند تنها پیامبران و امامان را مبعوث می‌کند، شخصیت مورد نظر امام علی علیه السلام در این روایت نیز باید حجت خداوند باشد.

در حالی که اساساً مبعوث شدن شخصیت مورد نظر این روایت از سوی خداوند نمی‌تواند دلیلی بر مهدی بودن او باشد؛ زیرا بعثت در لغت به معنای برانگیختن است و صرف برانگیختن کسی، دلیل بر پیامبر یا امام بودن او نیست و گویاترین دلیل بر این سخن این است که در آیات و روایات فراوانی ترکیب «بعث الله» و ترکیب‌های مشابه آن در غیر انبیا و اوصیا به کار رفته است. به عنوان نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد:

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْءَةَ أَخِيهِ﴾^۱

﴿ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لِيُسُوا أَمَدًا﴾^۲

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾^۳

در روایات نیز موارد بسیاری وجود دارد که بر اساس آن‌ها خداوند

۱. مائده: ۳۱.

۲. این آیه به اصحاب کهف اشاره دارد (کهف: ۱۲).

۳. اسراء: ۵.

موریانه،^۱ ابر،^۲ پرنده،^۳ فرشتگان^۴ و... رامبعوث می‌گرداند. بنابراین از آمدن تعبیر «بعث الله» در این روایت، نمی‌توان نتیجه گرفت شخصیت فرستاده شده، مهدی است.

بر آن چه گفته شد می‌توان این نکته را افزود که اساساً محتوای روایت، خود نشان‌گر این است که شخصیت مورد نظر امام علی علیه السلام شخصیت مثبت و برجسته‌ای نیست؛ زیرا در این روایت شخصیت یاد شده به عنیف توصیف شده که این واژه به معنای بی‌رحم است.^۵ این‌اثیر در این باره چنین می‌نویسد:

وکل ما فی الرفق من الخیر ففی العنف من الشر مثله.^۶

در نسخه موجود از کتاب *الغیبة نعمانی* در آستان قدس رضوی علیه السلام و کتاب خانه آیت الله مرعشی، تعبیر «عنیفاً» وجود دارد، اما در *بحار الانوار* که این روایت را از *الغیبة نعمانی* نقل کرده، به جای «عنیفاً»، «عسفاً» آمده است.^۷ این واژه نیز به معنای انجام امری بدون اندیشه، تدبر و بصیرت است.^۸ روشن است که در هر دو صورت تعبیرات یاد شده با

۱. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۷۴.

۲. *الامالی*، ص ۶۵۴.

۳. *الکافی*، ج ۵، ص ۵۳۶.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۰۳.

۵. *کتاب العین*، ج ۲، ص ۱۵۷.

۶. *النهاية فی غریب الحدیث والأثر*، ج ۳، ص ۳۰۹.

۷. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۲۳۲.

۸. *معجم مقاییس اللغة*، ج ۴، ص ۳۱۱؛ *لسان العرب*، ج ۹، ص ۲۴۵.

مهدی و وصی امام مهدی که معصوم و واجب الاطاعه است - به حسب آن چه احمد حسن مدعی است - تناسبی ندارد.

حذف روایات مخالف

بر اساس روایات، یمانی - که قیامش از علایم حتمی ظهور است - از یمن خروج می کند و حال آن که احمد حسن اهل بصره است و مدعی است از شرق و خراسان قیام خواهد کرد. بنابراین نه اهل یمن است و نه از یمن قیام خواهد کرد و این با روایات اهل بیت علیهم السلام تعارضی آشکار دارد.

طرف داران احمد حسن برای فرار از این رسوایی بزرگ، مدعی شده اند که در روایات از «یمنی بودن» یمانی سخن به میان نیامده است.

می نویسند:

... وإن من علامات خروجه: خروج السفیانی من الشام و خروج

الیمانی [من الیمن] و مناد ینادی من السماء.^۱

آن ها مدعی هستند در این روایت، عبارت «من الیمن» در کروشه قرار دارد و نشان می دهد وجود آن در نسخه اصلی کمال الدین قطعی نبوده است. بنابراین یمنی بودن یمانی قابل اثبات نیست.^۲

در حالی که طرف داران احمد حسن چنین القا می کنند که روایت

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۲۸.

۲. وب سایت مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی.

یمنی بودن یمانی، تنها همین یک حدیث است؛ در حالی که روایات دیگری نیز وجود دارد و بدون این که مبتلا به مشکل اختلاف نسخه باشند، در آن‌ها عبارت «من الیمن» وجود دارد. به عنوان نمونه می‌توان به این روایت اشاره کرد:

محمد بن مسلم الثقفی قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام يقول: القائم منا منصور بالعرب، مؤيد بالنصر تطوى له الأرض وتظهر له الكنوز، يبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ويظهر الله عزوجل به دينه «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمر، وينزل روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فيصلى خلفه. قال: قلت: يا ابن رسول الله! متى يخرج قائمكم؟ قال: إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وركب ذوات الفروج السروج، وقبلت شهادات الزور، وردت شهادات العدول، واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا وأكل الربا، واتقى الأشرار مخافة ألسنتهم، وخروج السفيناني من الشام، واليماني من اليمين، وخسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد عليه السلام بين الركن والمقام، اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية، وجاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه وفي شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا؛^۱ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: قائم ما منصور به رعب است و مؤید به نصر؛ زمین برای او دنور دیده شود و گنج‌های خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا گیرد و خدای تعالی به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند، گرچه مشرکان را ناخوش آید.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۳۱.

و در زمین ویرانه‌ای نماند جز آن‌که آباد گردد و روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد. راوی گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا، قائم شما کی خروج می‌کند؟ فرمود: آن‌گاه که مردان به زنان تشبیه کنند و زنان به مردان، و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زمین‌ها سوار شوند و شهادت‌های دروغ پذیرفته شود و شهادت‌های عدول مردود گردد و مردم خون‌ریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشرار به سبب زبانشان پرهیزکنند و سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن و در بیداء خسوفی واقع شود و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکیه - است بین رکن و مقام کشته شود و صیحه‌ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست؛ در این هنگام است که قائم ما خروج کند.

این روایت در کتاب‌های متأخر همچون *اعلام الوری*، *کشف الغمة*،^۲ *الفصول المهمة*^۳ و *بحار الأنوار*^۴ به نقل از *کمال الدین* ثبت شده است و در تمام آن‌ها عبارت «من الیمن» وجود دارد. از این رو در وجود این عبارت در نسخه اصلی *کمال الدین* نمی‌توان تردید کرد. این روایت تصریح دارد که یمانی از یمن خروج می‌کند و این درست خلاف ادعای طرف داران احمد حسن است.

۱. ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. ج ۳، ص ۳۴۳.

۳. ج ۲، ص ۱۱۳۴.

۴. ج ۵۲، ص ۱۹۲.

ترجیح سخن دیگران بر فرمایش امام معصوم

دیگر اشکال بسیار روشن بر دلایل طرف داران احمد حسن، این است که اگر وی نه اهل یمن است و نه از یمن خروج می کند، پس چرا از وی به عنوان یمانی یاد شده است؟ این اشکال و درحقیقت تعارض آشکار با روایات اهل بیت علیهم السلام برای روشن شدن دروغین بودن ادعای آن ها نزد هر فرد منصفی کافی است.

طرف داران احمد حسن برای فرار از این رسوایی، ادعای مضحکی را مطرح کرده اند و می نویسند:

واژه یمانی که در این روایات به کار رفته، به معنای منسوب به سرزمین یمن نیست، بلکه از روایات چنین استفاده می شود که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خود را یمنی خوانده اند. بنابراین امامان اهل بیت علیهم السلام و تمام سادات، یمنی هستند، گرچه اهل سرزمین یمن نباشند! روایت یاد شده بدین قرار است:

عرض رسول الله صلی الله علیه و آله يوماً خيلاً وعنده أبي عيينة بن حصن بن حذيفة بن بدر. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انا أبصر بالخيال منك. وقال عيينة: وأنا أبصر بالرجال منك يا رسول الله! فقال النبي صلی الله علیه و آله: كيف؟ قال: فقال: ان خير الرجال الذين يضعون أسيافهم على عواتقهم ويعرضون رماحهم على مناكب خيوهم من أهل نجد. فقال النبي صلی الله علیه و آله: كذبت ان خير الرجال أهل اليمن والایمان يمان وأنا يمانی...^۱

روزی رسول خدا در حالی که ابو عیینة بن حصن بن حذیفه بن

بدر نزد آن حضرت بود از اسب‌ها سان دید. رسول خدا ﷺ فرمود: من به خصوصیات اسب‌ها از تو داناتم. عیینه گفت: من نیز به حال مردان و انساب [آنان] از تو داناتم. رسول خدا ﷺ فرمود: چگونه؟ عیینه گفت: مردانی که در نجد هستند، شمشیرهای خود را روی شانه‌ها می‌گذارند و نیزه‌هاشان را روی شانه اسب‌ها می‌نهند بهترین مردان اند. رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ گفتی؛ بلکه مردان اهل یمن بهترند، ایمان یمنی است و من یمنی هستم

در حالی که روایت یاد شده از اصل جعفر بن محمد حضرمی است که آن را از پسر عیینة بن حصن نقل می‌کند، اما همین روایت را شیخ کلینی به سند خود از امام باقر علیه السلام به صورت دیگری نقل می‌کند. روایت شیخ کلینی این گونه است:

عن أبي جعفر عليه السلام قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله لعرض الخيل، فمر بقبر أبي أحيحة، فقال أبو بكر: لعن الله صاحب هذا القبر فوالله إن كان ليصد عن سبيل الله ويكذب رسول الله صلى الله عليه وآله! فقال خالد ابنه: بل لعن الله أباقحافة، فوالله ما كان يقري الضيف ولا يقاتل العدو، فلعن الله أهونهما على العشيرة فقدأ. فألفى رسول الله صلى الله عليه وآله خطام راحلته على غارها، ثم قال: إذا أنتم تناولتم المشركين فعموا ولا تخصوا فيغضب ولده. ثم وقف فعرضت عليه الخيل. فمر به فرس فقال عیینة بن حصن: إن من أمر هذا الفرس كيت وكيت. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ذرنا فأنا أعلم بالخيل منك. فقال عیینة: وأنا أعلم بالرجال منك. فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله حتى ظهر الدم في وجهه، فقال له: فأى الرجال أفضل؟ فقال عیینة بن حصن: رجال يكونون بنجد يضعون سيوفهم على

عواتقهم ورماحهم علی کواثب خیلهم ثم یضربون بها قدماً قدماً.
 فقال رسول الله ﷺ: کذبت، بل رجال أهل الیمن أفضل، الایمان یمانی
 والحکمة یمانیة ولولا الهجرة لکننت امرء من اهل الیمن ...^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سان دیدن از اسب‌ها بیرون آمد، پس عبورش به قبر اُبی‌احیحه افتاد. ابوبکر [که همراه آن حضرت بود] گفت: خدا لعنت کند صاحب این قبر را؛ به خدا سوگند شیوه‌اش جلوگیری از راه خدا و تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود! خالد پسر ابواحیحه گفت: بلکه خدا ابوقحافه را لعنت کند که - به خدا - نه مهمان‌نوازی داشت و نه با دشمنان اسلام می‌جنگید؛ خدا هر کدام از آن دو را که در تیره و تبار خود پست تر و بی‌مقدارتر بودند لعنت کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت وگویی آن دو را شنید افسار شتر را به گردنش انداخت و فرمود: هر گاه شما به مشرکین بد می‌گویید به طور عموم بگویید و شخص معینی را نام نبرید که فرزند آن شخص خشمناک گردد. سپس ایستاد و اسب‌ها را از جلویش عبور دادند. در این میان اسبی را آوردند؛ عیینة بن حصن گفت: این اسب چنین و چنان است [و شروع کرد به توصیف کردن آن اسب]. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما را واگذار که من به خصوصیات اسب‌ها از تو دانانم. عیینة گفت: من نیز به حال مردان و انساب [آنان] از تو دانانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد، به طوری که چهره‌اش سرخ شد و به او فرمود: [بگو] کدام مردان برترند؟ عیینة گفت: مردانی که در نجد هستند، آن‌ها شمشیرهای خود را روی شانه‌ها می‌گذارند و نیزه‌هاشان را روی

۱. الکافی، ج ۸، ص ۶۹ - ۷۲.

شانه اسب‌ها می‌نهند، و در میدان جنگ با آن‌ها پیکار می‌کنند و همچنان پیش می‌روند. رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ گفتمی، بلکه مردان اهل یمن بهترند؛ ایمان یمنی است و حکمت و فرزاندگی نیز از یمن است، و اگر هجرت من [از مکه به مدینه] نبود، من نیز مردی از اهل یمن بودم....

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در روایت امام باقر علیه السلام عبارت «انا یمانی» وجود ندارد، بلکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یمانی بودن را از خود نفی کرده‌اند و فرموده‌اند: «اگر من هجرت نکرده بودم اهل یمن بودم» و مفهوم این جمله این است که حال که هجرت کرده‌ام یمنی نیستم؛ اما طرف داران احمد حسن برای این که برای شعری که گفته‌اند قافیه‌ای دست و پا کنند، گزارش فرزند یکی از سرکردگان مشرک را بر گزارش امام باقر ترجیح داده‌اند، در حالی که طبق فرمایش امام باقر علیه السلام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یمنی بودن را از خود نفی کرده‌اند و در نتیجه به استناد این روایت نمی‌توان آن حضرت و تمام سادات را یمانی خواند. علامه مجلسی در توضیح روایت پیش گفته چنین می‌نویسد:

این فرمایش آن حضرت که «اگر هجرت نبود» شاید به این معنا باشد که اگر من از مکه هجرت نکرده بودم امروز اهل یمن بودم؛ چرا که مکه از یمن است؛ یا مقصود این است که اگر نبود که به فرمان خدا مدینه را برای مهاجرت اختیار کنم، یمن را به عنوان وطن برمی‌گزیدم، یا مقصود این است که اگر نبود که هجرت شرافت بیشتری دارد، خودم را از انصار به شمار می‌آوردم...^۱

اعم بودن دلیل از مدعا

برخی از استدلال‌های طرف‌داران احمد حسن به این مشکل مبتلاست که دلیل اعم از مدعاست. به عنوان مثال، اگر کسی مدعی باشد در این خانه انسانی هست و دلیلش این باشد که چون از آن جا صدایی به گوش می‌رسد، چنین استدلالی با مشکل اعم بودن دلیل از مدعا مواجه است و استدلال یادشده به این دلیل باطل است که وجود صدا نهایتاً می‌تواند دلیلی بر وجود موجودی زنده در خانه باشد، اما این که آن موجود زنده حتماً انسان است را ثابت نمی‌کند طرف‌داران احمد حسن مدعی هستند که پس از امام مهدی علیه السلام دوازده امام و مهدی از نسل ایشان وجود خواهند داشت، اما برخی از دلایلی که بر این ادعا اقامه می‌کنند، مفهومی عام‌تر از امام و مهدی را می‌تواند اثبات نماید.

می‌نویسند:

یکی از ادله‌ای که بر وجود امامان و مهدیانی پس از امام مهدی علیه السلام دلالت دارد، دعای امام صادق علیه السلام در روز عرفه است: «السلام عليك يا مولاي يا ابا جعفر محمد بن علي، السلام عليك يا مولاي يا ابا الحسن علي بن محمد، السلام عليك يا مولاي يا ابا جعفر الحسن بن علي، السلام عليك يا مولاي يا ابا القاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان، صلى الله عليك وعلى عترتك الطاهرة الطيبة.» طيب و ظاهر بودن به معنای عصمت است و از آن جا که عصمت از ویژگی‌های ائمه است، این دعا نیز بر وجود امامانی از نسل امام

مهدی دلالت دارد.

در حالی که طیب و طاهر بودن هیچ ملازمتی با امام بودن ندارد، چنان که حضرت زهرا علیها السلام طیب و طاهر بودند، اما امام نبودند. به عنوان نمونه در یکی از ادعیه از آن حضرت با چنین القابی یاد شده است:

اللهم صل على محمد وأهل بيته، وصل على البتول الطاهرة، الصديقة المعصومة، التقية النقية، الرضية [المرضية]، الزكية الرشيدة.^۱

وبلکه کسان دیگری در فرمایشات ائمه به این وصف متصف شدند، با این که با حضرت زهرا علیها السلام قابل مقایسه نیستند. به عنوان نمونه می توان به نامه ای که امام صادق علیه السلام خطاب به عبدالله بن حسن مرقوم فرموده اند اشاره کرد:

ان أباعد الله جعفر بن محمد علیه السلام كتب إلى عبد الله بن الحسن حين حمل هو وأهل بيته يعزبه عما صار إليه: بسم الرحمن الرحيم، إلى الخلف الصالح والذرية الطيبة من ولد أخيه وابن عمه، اما بعد فلان كنت تفردت أنت وأهل بيتك ممن حمل معك بما أصابكم ما انفردت بالحنن والغبطة والكابة وأليم وجعل القلب دوني ...^۲

براین اساس روشن شد که از توصیف ذریه امام مهدی به طیب و طاهر و امثال آن نمی توان امامت، مهدویت و وصایت آن ها را اثبات کرد.

۱. اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۶۶.

۲. همان، ص ۸۳.

تعارض درونی

از دیگر مشکلاتی که طرف داران احمد حسن به آن مبتلا هستند، تعارض درونی مستندات است؛ به این معنا که برخی از دلایل آنان با برخی دیگر در تعارض است و مستندات آن‌ها یکدیگر را نفی می‌کنند. می‌نویسند:

یکی از مهم‌ترین دلایل حقانیت احمد حسن، حدیث وصیت است که در آن به نام احمد و وصایت او از امام مهدی تصریح شده است:

عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي عليه السلام: يا أبا الحسن! أحضر صحيفة ودواة، فأملئ رسول الله صلى الله عليه وآله وصيته حتى انتهى [إلى] هذا الموضع فقال: يا علي! إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً فأنت يا علي أول الاثني عشر الامام. وساق الحديث إلى أن قال: وليسلمها الحسن عليه السلام إلى ابنه محمّد المستحفظ من آل محمد - صلى الله عليه وعلية وعليةم - فذلك اثني عشر إماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين له ثلاثة أسامي اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد والاسم الثالث المهدي وهو أول المؤمنين؛

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: پیغمبر صلى الله عليه وآله در شب رحلتش به من فرمود: ای ابوالحسن، صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید ... ای علی، بعد از من دوازده امام خواهد بود، و بعد از آن‌ها دوازده مهدی است. ای علی، تو نخستین آن دوازده امامی! سپس یک‌یک ائمه را نام برد تا این که فرمود: حسن [عسکری] هم این صحیفه را به فرزندش محمّد که از ما آل محمد محفوظ است تسلیم کند؛

این‌ها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود دوازده مهدی دیگر خواهد بود. چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، و یک نام مانند نام پدرم عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او نخستین مؤمنان است.

در حالی که از تعبیر «سیکون بعدی اثنا عشر اماماً و من بعدهم اثنی عشر مهدیاً»، و «فذلك اثنی عشر اماماً ثم یکون من بعده اثنا عشر مهدیاً» چنین برمی‌آید که امامان دوازده نفر بیشتر نیستند و دوازده نفر بعدی مقام امامت ندارند، بلکه مهدی هستند؛ چرا که تفصیل قاطع شرکت است و این مطلب با این توجه روشن‌تر می‌شود که دوازده امام بر اساس روایات مهدی هم هستند. پس اگر دوازده مهدی دوم امام هم باشند، جدا کردن آنان از یکدیگر لغو خواهد بود. بنابراین تنها دلیلی که می‌تواند این تفصیل داشته باشد این است که دوازده مهدی دوم امام نیستند و از این رو این روایت خود دلیلی بر این است که غیر از امامان دوازده‌گانه، هیچ کس مقام امامت ندارد و اگر امام مهدی علیه السلام اوصیایی از فرزندان خود داشته باشد، آنان هرگز دارای شأن امامت نیستند. در نتیجه احمد حسن که خود را مصداق این روایت می‌داند منحصرراً مهدی خواهد بود و نمی‌تواند امام باشد، در حالی که وی مدعی مقام امامت نیز هست. برای مثال، یکی از دلایلی که آنان برای مدعای خود اقامه می‌کنند، احادیثی است که به ظاهر بر وجود امامان سیزده‌گانه دلالت

دارد؛ مانند این حدیث:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: الاثنا عشر الامام من آل محمد عليهم السلام كلهم
 محدث من رسول الله صلى الله عليه وآله ومن ولد علي ورسول الله وعلی عليه السلام
 هما الوالدان.^۱

به گفته آنان، از این روایت چنین فهمیده می شود که دوازده امام از نسل امام علی عليه السلام هستند. پس با احتساب امام علی عليه السلام تعداد ائمه از دوازده نفر بیشتر است و احمد حسن امام سیزدهم می شود.

با توضیحاتی که پیش از این داده شد، درمی یابیم که میان ادعای اخیر و حدیث وصیت که بزرگ ترین دلیل احمد حسن است، تعارض وجود دارد؛ زیرا وقتی بر اساس حدیث وصیت، دوازده نفر نخست امام اند و دوازده نفر دوم مهدی، معنای این روایت، این است که دوازده نفر دوم دیگر امام نیستند. بنابراین ما به جز دوازده امام، امام دیگری نخواهیم داشت، در حالی که احمد حسن مدعی مقام امامت نیز هست. پس بزرگ ترین مستند او دلیلی بر نفی ادعای اوست و این تعارض در ادله، نشان گر آشفتگی نظام فکری و در نتیجه، آشفتگی شخصیت اوست و حاشا که امامی دچار چنین آشفتگی ها و تعارضات باشد؛ زیرا امام تجسم قرآنی است که در آن هیچ اختلاف و تعارضی نیست:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾.^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱.

۲. نساء: ۸۲.

تعارضات بیرونی

مقصود از تعارضات بیرونی، تعارضاتی است که میان دعاوی احمد حسن و فرمایشات اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد. در این باره نمونه‌های بسیاری می‌توان ارائه کرد، ولی به سبب رعایت اختصار به یک مورد اشاره می‌شود:

می‌نویسند:

یکی از ادله حقایق احمد حسن، علم الهی اوست. وی دارای علم لدنی است و همچنان که در روایات آمده، یکی از نشانه‌های امام علم است.^۱

در حالی که بر اساس فرمایشات پیشوایان معصوم، آن علمی که پیشوایان معصوم از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ارث برده‌اند و نشانه شناخت امام است، منحصرأ در اختیار دوازده نفر است و هیچ کس دیگری با آنان در این مطلب شریک نیست.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

... يَا يُوسُفُ! إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ فَإِنَّا وَرَثَتْنَا وَ
أُوتِينَا شَرَعَ الْحِكْمَةِ وَفَضَلَ الْخِطَابِ. قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَكُلُّ مَنْ
كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ كَمَا وَرِثْتُمْ مَنْ كَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ
فَاطِمَةَ عليهما السلام? فَقَالَ: مَا وَرَثَهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ الْإِثْنَا عَشَرَ. قُلْتُ سَمِّهِمْ لِي يَا ابْنَ
رَسُولِ اللَّهِ! فَقَالَ: أَوْهَمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ
بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنَا وَبَعْدِي مُوسَى وَ لَدِي وَ

بَعْدَ مُوسَىٰ عَلِيِّ ابْنِهِ وَبَعْدَ عَلِيِّ مُحَمَّدٍ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيِّ وَبَعْدَ عَلِيِّ
 الْحَسَنِ وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةَ اصْطَفَانَا اللَّهُ وَطَهَّرَنَا وَأَوْتَيْنَا مَا لَمْ يُؤْتِ
 أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ؛^۱

... ای یونس، اگر دانش صحیح می‌خواهی نزد ما اهل بیت
 است. به ما حکمت و فصل الخطاب داده شده و ما آن‌ها را به
 ارث برده‌ایم. عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا، آیا هر کسی از
 اهل بیت و از فرزندان علی و فاطمه باشد، آن‌چه شما به ارث
 برده‌اید را ارث برده است؟ فرمود: جز امامان دوازده‌گانه کسی آن
 را ارث نبرده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، آنان را نام
 ببرید! فرمود: اولین آنان علی بن ابی طالب است، پس از او
 حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و سپس من
 و پس از من موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی،
 محمد و پس از محمد، علی و پس از علی، حسن و پس از
 حسن، حجت. خداوند ما را انتخاب کرد و پاک گرداند و به ما
 چیزی داده شد که به هیچ کس داده نشد.

مخالفت با اجماع شیعه و اهل سنت

آخرین نکته‌ای که در پایان این قسمت می‌توان به آن اشاره کرد، این
 است که اعتقاد به امامان دوازده‌گانه یکی از محوری‌ترین باورهای
 شیعه در طول تاریخ بوده است و شیعیان همیشه به نام شیعیان
 دوازده‌امامی شناخته می‌شدند. این مطلب ریشه در روایات متواتری
 دارد که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده که امامان را دوازده نفر و به

۱. کفایة الأثر، ص ۲۵۹.

تعداد نقبای بنی اسرائیل معرفی فرموده‌اند و بلکه این مضمون را اهل سنت در کتاب‌های معتبر خود همچون صحاح شش‌گانه ثبت کرده‌اند. از این رو این باور که پیامبر گرامی اسلام ﷺ دوازده جانشین دارند، از اعتقاداتی است که در میان تمام مسلمین اعم از شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر وجود دارد؛ با این حال احمد حسن خود را امام سیزدهم می‌داند. بنابراین ادعای او مخالفت با اجماع شیعه و سنی است و او سخنی گفته که نه بر مبنای شیعه پذیرفتنی است و نه بر مبنای اهل سنت و این خود دلیل استوار دیگری بر بدعت‌گذار بودن اوست.

منابع

- قرآن مجید.
- **إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب**، علي بن حسين مسعودي، قم، مؤسسه انصاريان، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
- **الاختصاص**، محمد بن محمد بن نعمان (مفيد)، تحقيق: علي اكبر غفاري، بيروت، دارالمفيد، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- **اختيار معرفة الرجال**، محمد بن حسن طوسي، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ق.
- **ادلة جامع دعوت يمانى آل محمد؛ سيد احمد الحسن**، انصار امام مهدي، وب سايت فارسي «انصار امام مهدي، yamaani.com»، بي تا.
- **الأصول الستة عشر**، عدة من الرواة، قم دارالشبستري، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- **اعلام الوري بأعلام الهدى**، فضل بن حسن طبرسي، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- **اقبال الأعمال**، علي بن موسى (ابن طاووس)، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- **إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب**، علي يزدي حائري، تحقيق: سيد علي عاشور، بي جا، بي نا، بي تا.
- **الامالي**، محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمي (شيخ صدوق)، قم، مركز الطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- **بحار الأنوار**، محمد باقر مجلسي، بيروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

- *بشارة الإسلام*، سید مصطفی بن ابراهیم کاظمی، تحقیق: نزار حسن، قم، مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان، ۱۳۸۷ش.
- *بصائر الدرجات*، محمد بن حسن صفار، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
- *تأملی در نشانه‌های حتمی ظهور*، نصرت‌الله آیتی، قم، مؤسسه آینده روشن، چاپ دوم، ۱۳۹۰ش.
- *تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور*، مصطفی صادقی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
- *تفسیر العیاشی*، محمد بن مسعود عیاشی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- *تقریرات الحج (تقریرات درس آیت الله العظمی گلپایگانی)*، محمد هادی مقدس، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- *تلخیص تاریخ نبیل زرنندی*، اشراق خاوری، تهران، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۳۲۸ش.
- *الجواب المنیر عبر الاثیر*، احمد بن اسماعیل بصری، اصدارات الامام المهدي ﷺ، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
- *دعوة احمد الحسن بین الحق والباطل*، طالب الحق، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۳۲ق.
- *دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبين*، عبدالرزاق دیراوی، اصدارات الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.
- *دلائل الامامة*، محمد بن جریر طبری، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- *الرجعة ثالث ايام الله الكبرى*، سالم العلاء، انتشارات انصار الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.
- *سماء المقال فی علم الرجال*، أبوالهدی کلباسی، قم، مؤسسه ولی عصر، چاپ اول، ۱۴۱۹ش.

- شرح الأخبار، قاضى نعمان مغربى، قم مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
- الصراط المستقيم، على بن يونس عاملى، بى جا، المكتبة المرتضوية، چاپ اول، ١٣٨٤ق.
- عصر الظهور، على كورانى عاملى، قم، مكتبة الاعلام الاسلامى، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
- علل الشرايع، محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى (شيخ صدوق)، نجف، مكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ق.
- غاية المرام، تحقيق: سيد على عاشور، بى جا، بى نا، بى تا.
- الغيبة، محمد بن حسن طوسى، تحقيق: عبادالله تهرانى و على احمد ناصح، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ١٤١١ق.
- الفصول المهمة فى أصول الأئمة، محمد بن حسن حرّ عاملى، تحقيق: محمد بن محمد الحسين القائينى، قم، مؤسسه معارف اسلامى، بى تا.
- فقه الرضا، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ١٤٠٦ش.
- كتاب الطهارة، سيد روح الله خمينى، قم، مطبعة مهر، بى تا.
- كتاب العين، خليل بن احمد فراهيدى، قم، دارالهجرة، چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
- كتاب الغيبة، محمد بن ابراهيم نعمانى، تحقيق: فارس حسون، قم، انوار الهدى، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
- كشف الغمة، على بن عيسى اربلى، بيروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ١٤٠٥ق.
- كمال الدين وتمام النعمة، محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى (شيخ صدوق)، تحقيق: على اكبر غفارى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
- الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، تحقيق، تصحيح و تعليق: على اكبر غفارى،

- تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.
- *کتاب الفتن*، نعیم بن حماد مروزی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- *کتاب سلیم بن قیس*، سلیم بن قیس هلالی، تحقیق: محمد باقر انصاری، بی جا، نشر محقق، بی تا.
- *کفایة الأثر*، علی بن محمد خزاز قمی، تحقیق: کوه کمبری، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
- *لسان العرب*، محمد بن مکرم مصری انصاری (ابن منظور)، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
- *المشابهات*، احمد بن اسماعیل بصری، انتشارات انصار الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
- *المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة*، سید هاشم بحرانی، بیروت، مؤسسة النعمان، ۱۴۱۳ق.
- *مختصر بصائر الدرجات*، حسن بن سلیمان حلی، تحقیق: مشتاق المظفر، بی جا، بی نا، بی تا.
- *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، محمد تقی مجلسی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۷۰ش.
- *المستدرک علی الصحیحین*، محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، تحقیق: یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بی جا، بی نا، بی تا.
- *المستند*، احمد بن محمد (ابن حنبل)، بیروت، دار صادر، بی تا.
- *مصباح المتجهد*، محمد بن حسن طوسی، بیروت، مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- *مصباح*، ابراهیم بن علی کفعمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.

- معانی الأخبار، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۹ق.
- معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام علی کورانی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
- معجم مقاییس اللغة، احمد ابن فارس، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- الملاحم والفتن، علی بن موسی (ابن طاووس)، اصفهان، مؤسسه صاحب الامر عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- موسوعة الامام المهدي، سید محمد صدر، بی جا، دارالکتاب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
- مهديان دروغین، رسول جعفریان، تهران، نشر علم، ۱۳۹۱ش.
- النهاية فی غریب الحدیث والأثر، مبارک بن مبارک (ابن اثیر)، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.
- وبسایت «مرکز ملی پاسخ گویی به سؤالات دینی»: www.pasokhgoo.ir
- الهدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیبی، بیروت، مؤسسه البلاغ، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق.
- shakhsighablazemam، مجموعه کتب انصار امام المهدي.

